



سرشناسه: هاردی ، استیو hardi . astive

عنوان و پدیدآور: مانند موفق ها بخوانید و مانند موفق ها عمل کنید/ نویسنده استیو هاردی، مترجم

مشخصات نشر: آبشامه

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ صفحه

شابک: ۹۸ ۸۰۲۶۸۹۶۳۸

رده بندی کنگره: PIR ۶۳۵۸

رده بندی دیویی: ۶۳۵۲/۶۶۸

شماره کتابشناسی ملی: ۶۳۵۹۶۳۵

نام کتاب: مانند موفق ها بخوانید و مانند موفق ها عمل کنید

نویسنده: استیو هاردی

مترجم:

ویراستار: رامینا رستم زاد

ناشر: آبشامه

صفحه آرا: مدینه ستوده

طراح جلد: آزاده شیرالی

ناظر چاپ: سید مهدی سجادیان

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۱۰۰۰

قیمت: ۹۰۰۰ تومان

سال چاپ: ۱۳۹۵

شابک: ۹۸ ۸۰۲۶۸۹۶۳۸

مرکز پخش: شیراز نبش میدان آبیاری پخش کتاب کامیاب

تلفن: ۰۹۳۶۵۰۱۳۹۹۱۰۹۱۲۹۱۷۳۷۰۹

فهرست مطالب

مقدمه ۶

بخش اول وقتی کافیت، کافیت

فصل اول / من از خودم بیزار شده ام	۱۶
فصل دوم / ترس و شکست	۳۰
فصل سوم / خود را از محدودیت رها کنید	۴۲

بخش دوم کشف و پذیرش استعدادها

فصل چهارم / حد فاصله ی تباه گشتن و فداکاری برای رسیدن به رویاها.....	۵۰
فصل پنجم / کسی باش که برای آن ساخته شده ای	۶۰
فصل ششم / استعداد خود را بهتر بشناسید	۷۲
فصل هفتم / درک آرایش خود	۸۸
فصل هشتم / برای به دست یافتن به رویاهایتان از کوه بالا روید	۱۰۰
فصل نهم / باید آن را ببینید تا باور کنید.....	۱۱۲
فصل دهم / مرد و یک طناب	۱۲۲
فصل یازدهم / هیچ مرد خود ساخته ای وجود ندارد	۱۳۰

بخش سوم استعدادتان را تا جای ممکن رشد دهید

فصل دوازدهم / مقایسه	۱۴۳
فصل سیزدهم / هرگز از ایجاد نترسید	۱۵۵
فصل چهاردهم / قدرت نه گفتن	۱۶۳

بخش چهارم از خود به یادگاری به جا بگذارید

فصل پانزدهم / متنفران را با کسب موفقیت درمان کنید	۱۶۹
فصل شانزدهم / تعادل سحر آمیز زندگی	۱۷۹
فصل هفدهم / با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد	۱۹۳



مانند موفق ها فکر کنید
و مانند موفق ها عمل کنید

نویسنده: هاردی استیو

مترجم: قائدی

موهبت های الهی ندا سر می دهند: آیا کسی آماده پاسخ گویی هست؟ من و سدрик د اینترتینر^۱ سوار بر یک جت شخصی بودیم. پس از اجرای برنامه ی استیو هاروی^۲ به سوی شهری که قصد داشتیم فیلم "سلطان کمدی"^۳ را اجرا کنیم؛ حرکت کردیم. در آن جا به جز من، برنی مک^۴ و سد^۵ نیز بودند. تمام افراد حاضر در قسمت کابین مسافران خواب بودند. زمانی که از پنجره بیرون را نگاه می کردم؛ می توانستم نورهایی را ببینم که از پایین شهر به من چشمک می زدند. ناگهان متوجه اشک هایی شدم که از گونه ام سرازیر می شد. تاکنون این قدر به دارایی ها، نعمت ها و تمام موفقیت های زندگی فکر نکرده بودم. باورم نمی شد که من هم اکنون در یک جت G۳ که توسط یک تور پیش رو اعزام شده بود، نشسته ام. به خودم می گفتم: ببین زندگی ات چگونه شده؟ در صورتی که به من گفته شده بود: تو هرگز به هیچ چیز و هیچ جایی نخواهی رسید. مجبور بودم کارهای سختی مثل شست و شوی فرش و فروش بیمه را انجام دهم. کارهایی که علاقه ای به انجام آنها نداشتم. از همه بدتر روزها و هفته ها بود که با پای پیاده در جاده ها بیکار و دربدر بودم. اما حالا اتفاق های زیادی در زندگی ام افتاده است. ناگهان حسی تمام وجودم را فرا گرفت و اشک را از چشمانم روانه کرد. آن حس به من می گفت که آرزوهایت دارند به حقیقت می پیوندند. آرزوی من این بود که بزرگترین کمدین کشورم شوم که این درحال محقق شدن بود. اطلاعات تور به ما لقب سلطان کمدی را داد و ما هم برای اثبات و به حقیقت رساندن آن دست به کار شده بودیم. ما به بزرگ ترین مجموعه کمدی تبدیل شده بودیم. هزینه این سفر پنجاه و هشت میلیون دلار شده بود. رویاهایم در پیش چشمانم داشت به حقیقت تبدیل می شد. نخستین لحظه هایی را که در آن هواپیما نشسته بودم با تمام وجودم موفقیت را صدا زدم و خوشحال بودم که

1. "Cedric" the Entertainer

2. The Steve Harvey Show

3. Kings of Comedy

4. Bernie Mac

5. Bernie Mac

اهدافم با خرسندی خداوند هم تراز شده است. موفقیت برای من ماشینی که سوارش شوم، خانه ای که در آن زندگی کنم و و لباسی که به تن کنم، نبود. این ها تنها قسمتی از موفقیت های من بود. پول هایی که به دست آورده بودم و کارهایی که می توانستم برای خانواده ام انجام دهم، همه و همه موفقیت بود. هرکس که مرا خوب می شناسد به شما خواهد گفت که پول کوچک ترین قسمت موفقیت زندگی من است. موفقیت ازدواج رویایی من با زنی بود که کمک کرد تا بهترین باشم. موفقیت بیان ابراز عشق به فرزندانم بود؛ به طوری که روابط من با آن ها باعث شد تجارت من را گسترش دهم. موفقیت کار کردن بر روی اهدافی است که عاشق انجام دادن آن ها هستم.

تعریف شما از موفقیت ممکن است کمی با تعریف من متفاوت باشد؛ اما همه ی ما چیزهای یکسانی در زندگی مثل آرامش ذهن، عشق ورزیدن به خانواده و دوستان، سلامتی و برخی از سطوح آسایش مالی را آرزو می کنیم. هر تعریفی که شما از موفقیت داشته باشید، این کتاب زندگی شما را تغییر خواهد داد. اگر تمام دلارهایی که به سختی به دست آورده اید را برای خرید این کتاب خرج کنید، نشان دهنده ی این است که برای ایجاد تغییر در زندگیتان به یک سطح جدید رسیده اید و در به دست آوردن تمام چیزهایی که کائنات به شما پیشنهاد می دهد، جدی هستید. این کتاب برای رساندن شما به ناامیدی نوشته نشده است. من صفحات این کتاب را برای طرز فکرهای مختلفی نوشته ام؛ خواه دانشجو باشد یا کسی که به دنبال کار می گردد، باز نشست شده باشد یا کسی که در اوج قرار گرفته و سعی دارد در اوج بماند. این کتاب برای کسی نوشته شده که قصد شروع دارد. حتی برای کسی که قصد بالا رفتن از کوه را داشته ولی دیگر نمی تواند انگیزه اش را از صعود پیدا کند.

این کتاب حتی برای کسانی که به سمت تباهی کشیده شده اند نیز نوشته شده است. برای کسانی که نیمی از راه را سپری کردند و حالا می بینند این تمام دنیایی نیست که یک روز آن را می خواستند. اولین کتاب من یعنی "مانند مردها فکر کنید و مانند خانم ها عمل کنید" به میلیون ها زن کمک کرد تا نگاهی تازه بر ارتباط و رفتار درست یا بدشان داشته باشند. این کتاب به شما کمک می کند تا اهداف زندگیتان را ارزیابی کنید و برای دست یابی به آنها معانی و مفهوم خاصی تعیین کنید. کتاب قبلی من زنان را به عنوان اولین شنونده مورد هدف قرار داده بود. کتاب "مانند موفق ها فکر کنید و مانند موفق ها عمل کنید به مرد و زن، پیر و جوان، تازه وارد در کار یا افراد بازنشسته و خلاصه به همه نیرو می بخشد. این کتاب با به کار بردن اصول پربراری می تواند به همه بدون توجه به موقعیتشان کمک کند.

این کتاب شما را آگاه می کند که ساده زیستی به اندازه کافی خوب نیست. زندگی انجام اموری بی فایده، به دست آوردن ساعت طلا و جمع آوری پول نیست. زندگی در انتظار رسیدن به فرصت های مناسب و پیدا کردن خود نیست. زندگی بیش از حد در جا زدن و نظاره گر موفقیت های دیگران بودن، نیست. تک تک کلمات این کتاب به شما انگیزه می دهد تا با استفاده از نعمت استعداد خودتان به اکثر چیزهایی که در زندگیتان می خواهید، دست یابید.

استعداد من در شاد کردن مردم است؛ شما نیز حتما استعداد ویژه ای دارید. خالق ما با علم بی نهایتش هر فرد را با استعدادی خاصی آفریده است. استعدادتان ممکن است کاملاً منحصر به فرد یا شبیه به فرد دیگری باشد؛ اما بدانید که استعدادتان مخصوص به خود شماست.

زمانی که ما از استعدادمان استفاده می‌کنیم، کائنات با قرار دادن فرصت برای رسیدن به ثروتهای فراوان و سلامتی، از ما تشکر می‌کند. اگر بذری را نکارید چیزی نیز برداشت نخواهید کرد اما اگر در زمان مناسب و با همیاری دیگران اقدام به کاشت کنید، کائنات فرصت‌های فراوانی را در اختیارتان قرار خواهد داد تا خود را در موقعیت‌های جدیدی شکوفا کنید. وقتی که شما از استعدادتان در زندگی استفاده کرده و دیگران را نیز در آن سهیم کنید، اشتیاق و نیروی جدیدی به شما دست خواهد داد که بتوانید به وسیله‌ی آن زندگیتان را به تکامل برسانید. این کتاب به شما نشان خواهد داد که چگونه استعدادتان را در زندگی کشف کنید. این کتاب همچنین بر اینکه چگونه بتوانید استعدادتان را به عرصه‌های مهم دیگر زندگی منتقل کنید، نیز تمرکز دارد. زمینه‌هایی مثل برقراری یک ارتباط کاری بهتر با ریاستان، سرمایه‌گذاری بیشتر در جامعه و یا تحکیم خانواده. این کتاب شما را به فکر می‌اندازد تا زندگی‌تان را در همه‌ی سطوح توسعه دهید.

موفقیتی که اکنون از آن لذت می‌برم یک شب به دست نیامده است. من مجبور بودم یاد بگیرم تا موفق شوم. زندگی که اکنون دارم مثل رویایی است که به حقیقت پیوسته است. کتاب "مانند موفق‌ها فکر کنید و مانند موفق‌ها عمل کنید" مملو از اطلاعاتی است که من در سفرهایم یاد گرفته‌ام. من می‌خواهم این اطلاعات را با شما به اشتراک بگذارم تا شما هم به اهدافتان دست یابید و ببینید چگونه رویاهایتان در زندگی به واقعیت می‌پیوندند.

چگونه بیشترین مطلب را از این کتاب استخراج کنیم

بخش اول این کتاب درباره ی موقعیتی که اکنون در آن قرار دارید، صحبت می کند. ما قصد داریم صادقانه درباره ی غلبه بر ترس ها و رها شدن از محدودیت ها با شما صحبت کنیم و رازهای زندگی را برای شما آشکار کنیم.

بخش دوم کتاب به شما کمک می کند تا استعدادتان را بشناسید و پس از آنکه شناختید، آن را وارد زندگیتان کنید. شما قادر خواهید بود تا هر کاری را که دوست دارید انجام دهید. وقتی از فرصت های پیش آمده استفاده کردید، خواهید دید که چگونه زندگیتان دگرگون خواهد شد. آن وقت اولین تغییر در درونتان ایجاد خواهد شد. شما از خود انرژی رها می کنید که مانند یک مغناطیس عمل می کند و افرادی دیگری که مانند شما فکر موفقیت در سر دارند و با شما در یک مسیر قرار گرفته اند و همچنین افراد بلند پرواز را به سمت خود خواهید کشید. شما به سمت افکار موفقیت آمیز کشیده خواهید شد. من درباره ی ایجاد تابلوی کائنات به عنوان یک یادآور مشخص که برای قرار گرفتن در مسیر این سفر به شما کمک خواهد کرد، صحبت می کنم.

بعد از آنکه استعدادتان را در مسیر مناسب قرار دادید، نیاز است که آرایش خود را به صورت حرفه ای تغییر دهید تا استعدادتان بهترین عملکرد را برایتان داشته باشد.

بخش سوم راه هایی برای ارتقاء استعدادتان به شما نشان می دهد. این بخش اطلاعات و ابزارهای بالارزشی را به شما ارائه می دهد که بتوانید به وسیله ی آنها از مجموع مهارت هایتان بهره برداری کنید. این اطلاعات شامل پندهایی درباره برنامه ریزی برای رسیدن به اهداف و رابطه ی آن با به حقیقت پیوستن رویاها است. این پیشنهادات کاربردی

مواردی هستند که شما می‌توانید بدون واسطه در زندگیتان به کار بگیرید. دانستن اینکه چگونه از استعدادتان استفاده کنید، زندگی شما را عالی و بی‌عیب نمی‌سازد بلکه آن را معنا دار و هدفمند می‌کند. این نکته را به شما گوشزد کنم که توانایی ارزیابی صادقانه عملکرد خود، کلید اصلی موفقیت است. این بخش در مورد "ارزش وقت" سخن می‌گوید. من در مورد ضرورت نه گفتن، درخواست برای چیزی که می‌خواهید و عدم اعتماد به نفس صحبت می‌کنم. من همچنین مفهوم "هرکس که با شما بیاید، نمی‌تواند با شما برود" را برایتان بیان می‌کنم.

این کتاب با جملاتی امید بخش به پایان می‌رسد تا شما را تشویق کند که داشته‌هایتان را به اشتراک بگذارید. کتاب از سه قسمت مهم تشکیل شده است: خود را با کسب موفقیت در برابر کسانی که از شما متنفر هستند، حفظ کنید، نکات مهمی درباره‌ی داشتن تعادل در زندگی را یاد بگیرید و اینکه از نعمت‌های داده شده به شما در جهت کمک به دیگران استفاده کنید.

"مانند موفق‌ها فکر کنید و مانند موفق‌ها عمل کنید" به این معنا نیست که شما آن را به راحتی بخوانید و بدون تغییر از کنار آن رد شوید. این کتاب شما را با فعالیت‌های موفقیت‌آمیز درگیر می‌کند. در چنین فضایی شما را تشویق می‌کنیم که افکار، آرزوها و دیدگاه‌های خود را نسبت به زندگی بنویسید. هنگامی که آغاز به انجام چنین فعالیت‌هایی کردید، این به عنوان فعالیت‌های موفقیت‌آمیزتان خواهد بود. مسئول چیزی باش که خلق کرده‌ای، زیرا استعداد و توانایی خویش را کشف کرده‌ای.

اگر شما برای بانگیزه ماندن نیاز به کمک دارید، تیمی را تشکیل داده و

برای موفقیت ابزارهایی را به کار ببرید. تیم شما بایستی با یکدیگر کتاب را خوانده ، کلمات را به اشتراک گذاشته و اهدافش را ارزیابی کند. چنین کاری شما را برای دستیابی به مرحله بعدی موفقیت پشتیبانی می کند. من همچنین یک جامعه ی آنلاین که مانند شما متعهد به خواندن این کتاب هستند را به آدرس www.actlikeasuccess.com ایجاد کرده ام. شما می توانید به مردمی که در سرتاسر جهان مشغول کار و تلاش هستند تا به زندگی بهتر برسند، پیوندید. می توانید از این وب سایت جهت توسعه ی برنامه های موفقیتتان استفاده کنید.

این وب سایت شامل بخشی است که می توانید تغییرات فکری و عملی خویش را در آن پیگیری کنید و پیام های امیدبخشی از تعدادی افراد باور نکردنی در سرتاسر زمین دریافت کنید و حتی اظهار نظرهایتان را در مورد رشد خود در وب سایت بیان کنید.

اگر عضو تویتر یا اینستاگرام هستید می توانید پیشرفتتان را توییت یا ویدیوی خود را به آدرس: actlikeasuccess@ با استفاده از هشتک: #Iamsuccess ارسال نمایید.

بسیاری از کتاب های امیدبخش و برانگیزاننده ی اعتماد به نفس می گویند که شما برای رسیدن به بزرگی نیاز به چیزهایی دارید که تا کنون نداشته اید. من اینجا هستم تا به شما بگویم که مجبور نیستید کلاس دیگری بروید، زبان دیگری یاد بگیرید، با گروه جدیدی از مردم سر و کار داشته باشید یا پولی را که ندارید خرج کنید. برای اینکه به طور حقیقی در زندگیتان موفق شوید باید با استعدادتان شروع کنید و بدانید که چه چیزی در مورد آن بسیار مهم است. هم اکنون شما آن را دارید. می دانم بعضی از شما هنوز نمی دانید چه استعدادی دارید. گروه دیگر ممکن است ایده ای درباره ی استعدادی که دارید، داشته

باشند. اما شما نمی دانید چگونه از آن استفاده کنید؛ تکمیلش کنید و به یک مسیر درست که حتی شما را به سمت یک موفقیت بیشتر از حد تصورتان سوق دهد، متصل کنید. پاسخ تمامی سوالاتان را در این صفحات پیدا خواهید کرد.

در سفرمان به سمت موفقیت من آمده ام تا نشان دهم که موفق ماندن به اندازه ی موفق شدن نیاز به هنر دارد. هنگامی که شما واقعا به صورت موفق ها فکر کنید و مانند موفق ها عمل کنید، می توانید به هر چیزی که زندگی به شما پیشنهاد می کند، دست یابید. این نوعی از زندگی فرخنده ای است که از شما می خواهم آن را شروع کنید.

بخش اول

وقتی کافیست، کافیست

فصل اول

من از خودم بیزار شده ام

من درباره بیزاری از خود صحبت می کنم، زیرا همانطور که می دانید استیو هاروی در زمان خاصی از زندگیش، از خود بیزار شده بود. من استیو هاری، از خودم، از روش زندگی کردنم، از این که به جایی نرسیده بودم، خسته شده بودم. مریض شده بودم و از فقر به ستوه آمده بودم. فقر مرا از پا درآورده بود. اینکه دائما دنبال راه هایی برای امرار معاش و سپری کردن عمر باشم، برای من خسته کننده شده بود. برایم سخت بود که ببینم چیزهایی را که می خواهم، نمی توانم به دست بیاورم. من واقعا از فقر متنفر بودم. از اینکه نمی توانستم به دنبال رویاهایم و نعمت هایی که خدا به من داده است بروم، از خود خسته شده بودم. در آن زمان، من واقعا نمی دانستم چگونه رویاهایم را دنبال کنم اما همچنان عذری نداشتم؛ چون نمی دانستم چگونه جلوی این احساسات مریضم را بگیرم. از تلاش و کارهای بیهوده خسته بودم. از خود و همه چیز بیزار بودم. من از حس ناامیدی و همچنین مایوس کردن سایرین، از جمله پدر و مادرم متنفر بودم. از اینکه نمی توانستم پتانسیل وجودی خودم را که دیگران به وضوح می بینند، ببینم، خسته شده بودم. من از زندگی یکنواخت به ستوه آمده بودم.

کاملا از خودم بدم می آمد. از اینکه برای یافتن پاسخ سوال هایم به عوامل بیرون از خودم توجه می کردم، عاجز شده بودم. اما متوجه شدم که راه حل دردها و یاس هایم در تمام این مدت در درون خودم نهفته بود. همانطور که مادرم می گفت: paraphrasing Fannie Lou Hamer "فرزندم هرگز چیزی تغییر نمی کند؛ مگر اینکه از مریض بودن و خسته شدن مریض و خسته شوی.

بگذارید این سفر را با یکدیگر برویم، چون اگر از این مریضی و خستگی بیزارید، من هم دچار این درد بوده ام.

آیا شما از خودتان خسته شده اید؟

آیا از دادن قول های همیشگی به خود که هرگز انگیزه ی کافی برای انجامشان را نداشته اید، خسته شده اید؟ آیا از دلیل تراشی برای اینکه نمی توانید تغییر ایجاد کنید بیزارید؟ آیا از اینکه خودتان را با دیگران مقایسه کنید و خود را کوچکتر ببینید، به ستوه آمده اید؟ آیا از این که بگویید: "فردا کاری متفاوت انجام می دهم" و آن فردایی که از آن دم می زنید و هرگز نمی آید، ناامید شده اید؟ آری، خسته شدن از خود اتفاق خوبی است که پیش آمده است؛ زیرا به این معنی است که شما برای ایجاد تغییر در زندگی خود آماده اید. من از اینکه سرانجام به این نتیجه رسیده اید، خوشنودم.

وقتی در موقعیتی قرار بگیرید که از خود بیزار می شوید، معمولاً تنها نیستید. همه در زندگی شما از خانواده گرفته تا همکارانتان گاهی از شما و توجیه هایتان خسته شده اند. آنها می بینند که شما استعداد خوبی دارید ولی به سمت اهدافتان و آنچه که شما سزاوارش هستید، قدم بر نمی دارید و باعث رنجش خود می شوید. اما نکته ای که اینجا وجود دارد این است که مردم به شما می گویند که از دست توجیه های شما خسته شده اند ولی تا وقتی که شما از خودتان خسته نشوید، تغییری ایجاد نخواهد شد. آیا خودتان را از فرصت هایی که می توانستید به آسانی در عرض یک ماه، سال یا حتی دهه ی گذشته به دست آورید محروم کرده اید؟

حتی اگر این گونه هم نباشد باورهایی که از خودمان داریم و افکار درونی که در رفتار ما نهاده شده موجب نحوه ی عملکرد ما در زندگی روزمره می شود. گاهی اوقات در مسیر رشدمان به رفتار های خود چنان عادت می کنیم که به آنها اجازه می دهیم بر خلاف استعداد

و موقعیت هایمان عمل کنند. نکاتی مثل دروغ گفتن به خود، مقایسه ی خود با دیگران، عدم اعتماد به نفس و خلاصه هر چیز مشابهی که خودمان باعث ایجاد آن هستیم مواردی هستند که باعث می شوند که ما تبدیل به دشمنی برای خود شویم .

چه چیزی باعث شده که شما به نقطه توقف برسید؟ چه چیزی باعث خواهد شد تا شما از این خواب بیدار شوید؟ چه چیزی سرانجام شما را مجبور خواهد کرد تا بفهمید سطح زندگیتان خیلی پایین تر از پتانسیل های خدادادی است؟ این زندگی شماست و شما امروز مجبور به زندگی کردن هستید. شما نباید موجب شوید که حتی دقیقه ای را از دست دهید و سرانجام ناخرسند و بی بهره بمانید. زمان آن رسیده که از رویاها، اهداف و تصوراتی که مدت هاست در قلبتان نگه داشته اید، بهره برداری کنید.

جردن بلفورت^۱ نویسنده کتاب و کسی که شخصیتش الهام بخش ساخت فیلم " گرگ وال استریت"^۲ است، می گوید : تنها چیزی که بین شما و اهدافتان قرار گرفته داستان های مزخرفی هستند که شما دائما درباره ی آن به خودتان می گوئید که چرا من نمی توانم به آن دست یابم. اما من می خواهم یک قدم جلوتر بروم. بهانه ها دروغ هایی هستند که می خواهند به شما اثبات کنند لایق این نعمتی که به شما داده شده، نیستید. با من تکرار کن : " توجیه دیگر بس است ."

زمانی که من دانشجوی دانشگاه کنت استیت^۳ بودم، رشته ی من روانشناسی بود، اما بسیار بهانه گیر بودم. میلیون ها توجیه درمورد اینکه چرا نمی توانم به کلاس بروم یا اینکه چرا نمی توانم اجاره خانه ام را بدهم، داشتم. بعد از این که دانشگاهم تمام شد بهانه های من حتی بیشتر هم شد، که چرا من به این شغل بدرد نخور چسبیده ام و چرا

1. Jordan Belfort

2. The Wolf Of Wall Street

3. Kent State

آرزوهایم را که همان کم‌دین شدن است، دنبال نمی‌کنم. هرچه بیشتر به خودم می‌گفتم که این‌ها همه دروغ‌اند، بیشتر باورم می‌شد که لایق دستیابی به این مرحله یا کم‌دین شدن نیستم.

تا اینکه روزی داشتم در مورد اخراج شدنم از مدرسه به دوستم می‌گفتم و درحالی که کلمات از دهنم بیرون می‌آمدند متوجه شدم که مقصر مدرسه یا والدینم نبودند. من هرچه لازم داشتم در اختیارم بود اما برای هر اشتباهم به جای تصحیح، توجیهی برای آن می‌آوردم. با موانعی که در مسیرم قرار می‌گرفت کنار می‌آمدم به طوری که از استعدادم هیچ استفاده‌ای نمی‌بردم. اگر شما هم تاکنون وضعیتی شبیه به من داشته‌اید، نیاز هست که عذر و بهانه را کنار بگذارید؛ چون آنها از همان ابتدا پوچ و بی‌معنی بوده‌اند. من باید شما را به درکی برسانم که از استعدادتان به عنوان یک فرصت استفاده کنید و باوری به شما دهم که: شما انسان موفقی هستید!

حالا قبل از اینکه بگویید من در زندگی‌م هیچ عذر و بهانه‌ای نداشته‌ام این بخش را نادیده بگیرید. کمی صبر کنید.

افرادی که ادعا می‌کنند اهل عذر و بهانه نیستند معمولاً بهانه‌گیرتراند. میدانی که هستی؟ فردی که برای کارهایش بسیار سخت‌گیر است ولی برای نرفتن به جشن تولد یکی از اعضای خانواده یا لغو کردن یک قرار ملاقات برای سومین بار خیلی راحت عذر و بهانه می‌آورد. موفقیت چیزی نیست که در بخشی از زندگی شما وجود داشته باشد و بخشی دیگر از آن مستثنی باشد. اگر قصد رسیدن به موفقیت دارید بایستی تا جایی که ممکن است برای رسیدن به آن تلاش کنید. می‌بایست برای استفاده از استعدادتان جهت رسیدن به فرصت‌ها زندگی‌تان را تغییر دهید.

زمانی که کار کم‌دی را شروع کردم خیلی مواظب بودم که مردم از زندگی من سر در نیاورند. سعی می‌کردم مانند افراد عادی رفتار کنم. حقیقت واقعی خود را بعنوان فردی که توانسته بود روی پای خودش بایستد، آشکار نکرده بودم. تا جایی که بعد از مدتی دیگر ترسی از فاش شدن آنها نداشتم. به اشتراک گذاشتن این حقیقت ها باعث شد تا موضوع های بیشتری برای ساختن طنز داشته باشم. موضوع هایی چون گذشته ام، رابطه ام با والدین، شکست در روابطم و امور جاری که برایم پیش می‌آمد، راست گویی اولین چیزی بود که جهت رشد استعدادم می‌بایست یاد می‌گرفتم.

وقتی برای اثبات صداقتان شروع به صحبت در مورد خود و احساسات می‌کنید، منصفانه تر می‌توانید با حقایق روبرو شوید. ممکن است همه ی حقایقی که در مورد شماست منفی باشد، اما آنها می‌توانند در مواقعی هم مثبت باشند. شما با کشف حقایق منفی خود فرصتی برای بهبود آنها پیدا می‌کنید. دلیل اهمیتش این است که وقتی کار اشتباهی در روابط یا کسب و کارتان انجام می‌دهید، اولین سوالی که از خود می‌پرسید این است که: چه کار اشتباهی کردم؟ اشتباهم چه بود؟ شما فرصتی برای تغییر خود یا تصحیح وضعیت خویش در هر لحظه را پیدا می‌کنید. شما نمی‌توانید دیگران را تغییر دهید. اگر انگشتم را جهت اشاره به سمت کسی بگیرم سه انگشت دیگر به سمت خودم نشانه می‌رود؛ یعنی من از فرصت هایم جهت رشد، تغییر و پیشرفت چشم پوشی کرده‌ام. اما به محض این که متوجه سه انگشتی که به سمت خودم نشانه رفته‌اند می‌شوم، آن لحظه است که رشد خواهم کرد. بارها شده است که شما بدون توجه به جنبه های مثبت بر جنبه های منفی تمرکز کرده اید. شما حتی نمی‌توانید به منافع رسیدن به

آرزوهایتان فکر کنید؛ زیرا که غرق در توجیه‌هایی چون: "چه میشود اگر....."، "چه می‌تواند بشود..."، "چرا آن برای من پیش نمی‌آید؟" شده‌اید. با بیان چنین مواردی در عوض رفتن به سمت سرنوشت، سال‌ها به سمت دور شدن از آرزوهایتان حرکت می‌کنید.

مقایسه مخرب زندگی

برخی از شما چون غالباً خودتان را با دیگران مقایسه می‌کنید، نمی‌توانید از استعدادتان استفاده کنید. خداوند شما را آفریده و روش انجام کاری منحصر به فرد را نیز به شما آموخته است. دنیا فرصتی ندارد که با نمایش ظاهری شما تعامل کند. به خود اصرار و واقعیتان نیاز دارد تا شما را بنمایاند و پرتو وجود شما را درخشان کند.

فکر خود را مشغول این نکنید که با وجود هزار و یک مدعی با انگیزه در این شهر چگونه بتوانید چیز جدیدی به معرض نمایش قرار دهید. این امکان وجود دارد که برای مثال ۵۰ مدعی با انگیزه در شهرتان باشد. اما شما تنها فردی هستید که با داشتن مجموعه کاملی از تجربیات، اشتباهات، عبرت‌ها، سختی‌ها و پیروزی‌ها بتوانید بین شخصی که یک زندگی معمولی دارد و کسی که به سمت آینده‌ای خارق العاده قدم برمی‌دارد، تمایز قائل شوید.

وقتی داستان شخصی خودتان را در مورد ترک شهری کوچک و رفتن به یک شهر بزرگ می‌شنوید، متحیر خواهید شد که این برایتان جذاب تر از داستانی است که توسط لز براون گفته می‌شود. از انرژی خودتان برای رسیدن به اهدافتان استفاده کنید نه افکار دیگران.

من آماده نشستن پشت میز ریاست نیستم

اغلب این تصور در ذهنمان حک شده است که بگوییم چه کسی می تواند پشت میز ریاست بنشیند و تصمیم بگیرد و چه کسی نمی تواند. ما خودمان را خارج از گود قرار می دهیم چرا که فکر می کنیم تخصص، دانش و یا تجربه ی کافی برای گرفتن جایگاهی جدید را نداریم.

وقتی آن روز فرا رسد که در جلسه ای قرار گیرید که بخواهند جایگاه سازمانی شما را تغییر دهند دیگر نمی توانید از جایگاه قبلی خود جدا شوید؛ چون فکر می کنید تخصص کافی برای کار جدید ندارید .

مهم نیست که شما از چه نژاد یا جنسیتی باشید، اهل کجایید و در چه وضعیت مالی به سر می برید. اگر خداوند به شما فرصت پیشرفت داد با بیان اینکه من ارزش رسیدن به آن را ندارم وقت را هدر ندهید. استعدادتان را دست کم نگیرید چرا که شما نمی توانید عاقبت کار را ببینید. شما هم چون سایرین حق یکسانی برای رسیدن به پست و مقام دارید. این پست های مدیریتی برای مدتی طولانی توسط افرادی با ویژگی های مشابه شما اشغال شده اند. برخیز و باشجاعت درمورد آنچه می دانی صحبت کن و به ارزش خود بیفزای که با سکوت چیزی به دست نمی آوری. فرصت پیش آمده را با استعداد و مهارت بی نظیرت درهم بیامیز .

باید از صحبت هایی که با خود در مورد ذوق و استعدادمان می کنیم، آگاه باشیم. وقتی کسی اطرافتان نیست با خود چه می گوئید؟ هر صبح چه گفت وگویی جلوی آینه با خود دارید؟ آیا از رویاهایتان در زندگی صحبت می کنید یا ترس ها و نگرانی های دیگران را تکرار می کنید؟ آیا روزتان را با کتاب های آسمانی و اظهارات و بیانات مثبت آغاز می کنید یا به خود شک و تردید راه می دهید؟

برای بعضی از ما تاکنون پیش آمده است که بارها دچار درگیری های فکری در سر شویم که باعث شود ندانیم چگونه بصورت متفاوتی در مورد خودمان بیندیشیم.

من آنقدر باهوش نیستم تا از عهده ی آن کار برآیم.

من هرگز به خوبی مادر یا پدرم نخواهم شد.

آن چیز مناسب شماست؛ اما می دانم که برای یکی مثل من خوب عمل نمی کند.

این کار سخت تر از آن است که بتوانم از عهده ی آن برآیم .

دیگر برای امثال من دیر شده تا بتوانیم چنین کارهایی را انجام دهیم.

ممکن است به این فکر کنید که شما عینا همین درگیری های فکری را با خود دارید؛ اما هرچه بیشتر چنین عباراتی را در ذهن تکرار کنید بیشتر و بیشتر این کلمات را به صورت نامرئی، شبیه به کت بدبختی به تن می کنید و فکر می کنید که فقط خودتان این کلمات که باعث درگیری ذهنی شما می شوند را می بینید؛ درحالی که آنها در رفتار و نحوه ی عملکردتان در جامعه نمایان می شوند.

چگونه می توانید یک تصنیف جدید در مورد زندگی و رویاهایتان بسرایید. شما می توانید با این جملات تاکید ی کوتاه شروع کنید. من برای انجام این کار متولد شده ام.

خدا برای من برنامه ای دارد.

پیروزی برای من کمترین چیز است.

رویاهایم می تواند واقعیت های من شود.

زبان موفقیت را آسان بگیرید

تمرین کنید تا یاد بگیرید چگونه درباره موفقیت با افراد خبره ای که زبان آن را سلیس کرده اند، صحبت کنید. یکی از بهترین روش های یادگیری یک زبان خارجی این است که خود را کاملاً در فرهنگ افرادی که با آن زبان به بهترین نحو صحبت می کنند، غوطه ور کنید. چنین اصولی را برای صحبت کردن با زبان موفقیت نیز به کار ببرید. نیاز است که در کنار افرادی زندگی کنید که می دانند چگونه یک میلیون دلار را زنده کنند. در گفت و گویی که از آن نفعی نمی برید شرکت نکنید. گوش هایتان را به شنیدن ایده های بزرگ عادت دهید؛ زیرا قادراند تغییرات اساسی در جهان ایجاد کنند.

تصور کنید، اگر سخنانمان بیشتر با "من می توانم" شروع می شد تا "من نمی توانم" چه کارهایی واقعاً می توانستید انجام دهید؟ چقدر رویاهای شما می توانست بلندپروازانه تر باشد اگر اغلب اوقات به جای "چرا من؟" می گفتید "چرا من نه؟" دقیقاً مانند زمانی که در حال یادگیری یک زبان جدید می باشید که بجای گفتن: "انجامش خواهم داد" می گوئید: "می توانستم انجامش دهم" و... افراد بومی آن زبان را اطراف خود جمع می کنید و بدون این که خود بدانید شروع به صحبت درباره موفقیت های خود و به حقیقت پیوستن رویاهایتان می کنید. بعضی از دیدگاهایتان را تنها با یک مربی قابل اعتماد، دوست یا اعضای خانوادتان به اشتراک بگذارید و برخی دیگر را بین خود و خدای خود حفظ کنید.

باید باور داشته باشید که حتماً موفق می شوید

افراد زیادی بخاطر اینکه می ترسند دنبال استعدادشان بروند راه خود

را گم کرده اند. شما بصورت واضح رویاهای خود را می بینید، اما با تفکر زیاد درمورد چیزهای نامشخص یا صحبت با افرادی که شما را درک نمی کنند، وقت خود را هدر می دهید. افراد زیادی را در هالیوود می شناسم که به اطرافیان شان می گویند: من اکنون پیش خدمت هستم، اما درواقع یک هنرپیشه ام. پس چرا شما تاکنون نقشی را بازی نکرده اید؟ واقعا اگر قصد تبدیل رویاهایتان به واقعیت دارید پس باید بر این باور باشید که موفق خواهید شد. اگر نپذیرید که استعدادتان، بلیط و کلید موفقیت شما در زندگی است، پس یک نعمت واقعی را از دست داده اید. تمام کارهایی که انجام می دهید وابسته به تعهدی است که به استعدادتان دارید. به محض اینکه متعهد شدید، سایر مسائل مانند پول، روابط و فرصت ها به گونه ای که حتی نمی توانید آن را تصور کنید به سمتان می آیند. بگذارید به گونه ای دیگر برایتان بگویم: وقتی که تلاشتان را در خدمت استعداد خویش می گذارید، به موفقیت می-رسید. هیچ وقت حتی فکر شکست در کمدین بودن را نکردم فقط انتظار رسیدن به موفقیت داشتم. حتی زمان هایی که با مشکل روبرو می شدم، تنها به اندک امیدی که برایم باقی می ماند، تکیه می کردم تا به موفقیت برسم.

حرکت به سوی موفقیت

از شما می خواهم که چند دقیقه ای درمورد دلیل تراشی هایی که برای طفره رفتن از کارهایتان طی هفته گذشته آورده اید، فکر کنید و آنها را در صفحه بعد یادداشت کنید. اکنون دور مواردی که بیشتر استفاده می کنید، خط بکشید یا آنها را پر رنگ کنید. ما آنها را "سه توجیه بزرگ" نام گذاری می کنیم. اکنون از شما می خواهم در زیر هر توجیه، دیدگاه و چشم انداز خود را جایگزین کنید.

آیا برای تعریف این دو نیاز به کمک دارید؟ تعریف من این است:

توجیه ها :	چرا من نمی توانم؟
چشم اندازها:	چرا من می خواهم؟

تفاوت را می بینید؟ توجیه ها دست اندازها، بی راهه ها و ترافیک های خود ساخته ای هستند که مانع رسیدن شما به اهدافتان می شود و چشم اندازها خیابان وسیعی هستند، برای افرادی که می خواهند بهایی برای فضیلتشان بپردازند. چه چشم انداز های جدیدی می توانید برای زندگیتان داشته باشید؟ وقتی در زندگی با مشکلی روبرو می شوید به خودتان چه خواهید گفت؟ آیا به خودتان سخت می گیرید؟ آنها را در زیر بنویسید.

توجیه های مورد علاقه من

.....

.....

.....

سه توجیه بزرگ

..... ۱

.....

..... ۲

.....

..... ۳

.....

سه چشم انداز بزرگ

..... ۱

.....

..... ۲

.....

..... ۳

.....

اگر برای رسیدن به موفقیت جدی هستید، آن چشم اندازها را روی یک کاغذ سفید و مرتب بنویسید و زیر آن را امضا کنید. این اظهارات جدید تعهد های شما به خودتان و نشانه شروع سفرتان در راه رسیدن به استعدادتان هستند.

فصل دوم

ترس و شکست

زمانی که در برنامه تلویزیونی بیشاپ جیکز شرکت می کردم، در یکی از اولین برنامه هایم ادعایی جسورانه کردم و گفتم: من نترس ترین کسی هستم که از این به بعد ملاقات خواهید کرد. نمی دانم چه چیز باعث شد آن را بگویم، چون هیچ وقت در زندگیم چنین حرفی نزده بودم. من متوجه شدم که بیشاپ و تیمش از چیزی که گفته بودم خوششان آمده بود؛ چرا که از صدای من در فیلم کوتاه تبلیغاتیشان استفاده کردند.

اما در واقع خیلی ترسیده بودم. از دنبال کردن مصاحبه تلویزیونی خودم می ترسیدم؛ زیرا گمان می کردم ممکن است خوب از آب در نیامده باشد. از تشکیل سندیکای رادیویی می ترسیدم؛ زیرا نمی دانستم با استقبال کافی در بازار روبرو می شود تا به موفقیت برسم یا خیر؟ از این که تور "سلطان کمدی" را راه بیندازم می ترسیدم. زمانی که والتر لاتام پیش من آمد و گفت: "قرار است در استادיום ها بسکتبال بازی کنیم؛ هراسان گشتم. بیشترین جمعیتی که تا به حال در زمان اجراهایم دیده بودم در حدود ۵۰۰۰ نفر بودند؛ آن هم در شب هایی که استقبال خیلی خوبی می شد. هنگامی که با رئیس جمهور اواما مصاحبه می کردم، وحشت زده بودم چون نمی خواستم مرتکب اشتباهی شوم. قبل از اجرای برنامه ی بیشاپ جیکز مگافیت، سه شب از استرس خوابم نمی برد.

بزرگ ترین ترسی که تا به حال تجربه کرده بودم، زمانی بود که نخستین برنامه ی تخصصی خود را در شبکه HBO اجرا کردم. در طول دوران حرفه ای کاری ام تا به حال از چیزی آنقدر نترسیده بودم. بلیط های تالار سخنرانی بل در آگوستای جرجیا به طور کامل فروش رفته بود و من در پشت صحنه، پشت یک پرده حریری منتظر آغاز برنامه

بودم. قلبم به گونه ای تند می زد که می توانستم بالا و پایین شدن جیب پیراهنم را ببینم. اگر در آن لحظه ی خاص به دستانم نگاه می کردید، می توانستید درخشش عرق را روی آن ببینید.

در زمان کنار رفتن پرده ها برای آغاز برنامه مشکلی پیش آمد. در حالی که حدود شش هفت دقیقه ای پشت پرده منتظر بودم، استرس مرا فرا گرفته بود. اگرچه از دید مخاطبان دور بودم ولی احساس می کردم که آنها با عشق می گویند: استیو، بیا، ما را ناامید نکن.

وقتی در نهایت پرده کنار رفت، جمعیت هیجان زده بود. میکروفون را گرفتم و آن را برای دقیقه ای چرخاندم تا خونسردی ام را بدست آورم. هنگامی که در نهایت شروع به صحبت کردم لزرش صدایم را می شنیدم. فقط دعا می کردم خدا به من آرامش دهد. این تنها برنامه ی ویژه ی من در HBO بود. خدایا کمکم کن. حدس بزنید چه شد؟ بعد از گذشت حدود پانزده دقیقه از صحبت هایم تمام استرسم از بین رفته بود و مانند یک سیگار، گرم شده بودم. آن برنامه یکی از بهترین اجراهایم بود.

چیزی که من از آن لحظه یاد گرفتم این بود که وقتی با ترس هایت روبرو می شوی آنها به بزرگی که در ابتدا تصور می کردید، نیستند. چیزی که آن ها را بزرگ نشان می دهد زمانی است که نمی خواهید با آنها به طور مستقیم روبرو شوید. هرچه بیشتر از ترس هایتان رو برگردانید، آن ها در ذهنتان بزرگ تر می شوند. زمانی که پشت آن پرده ی خراب ایستاده بودم، دائماً با خود فکر می کردم که یا عیسی مسیح نگاهی به این مردم کن. هر چه بیشتر آنجا منتظر بودم بیشتر فهمیدم که می توانم نگران بیست و چهار هزار نفری که در سالن حضور داشتند باشم و شکست بخورم یا می توانم به آنجا بروم و پیروز شوم. این بستگی به تصمیم خودتان دارد که می خواهید برنده باشید یا بازنده.

شکست هم بخشی از فرایند موفقیت هست

بیشتر مردم به این دلیل شکست می‌خورند که ترسشان آنها را فلج می‌کند. شما باید انتخاب کنید، "آیا با ترس هایم روبرو شوم و بینم زندگیم چگونه خواهد شد" یا "تسلیم ترس هایم شوم و همان کاری را که همیشه انجام می‌دادم انجام دهم؟" هنگامی که خود را به تقدیر بسپارید یک بار دیگر خود را برای شکست آماده کرده اید؛ زیرا هیچ گونه تلاشی برای پیروزی نکرده اید. چند بار به خودمان اجازه می‌دهیم که کارها را به سادگی انجام ندهیم چون از پیش آمد آن می‌ترسیم؟ من یاد گرفتم که حتی اگر چیزی امکان موفقیت کمی در زندگی شخصی و کاریم داشته باشد، آن را امتحان کنم. باید یاد بگیرید خود را متقاعد کنید که احتمالات از انجام ندادن هیچ چیز بهتر است. گوش کنید. اگر موسس شرکتی باشید که مشتاق تولید کالا هستید اما هرگز از کسی نخواهید که کالایی را که می‌فروشید بخرد، آن کالا هرگز فروش نخواهد رفت. مطمئن باشید این احتمال وجود دارد که اگر حتی بهترین کالایتان را با پوشیدن بهترین لباس به بازار ببرید باز هم فروش نمی‌رود. اما در نهایت چه؟ آیا می‌دانستید تا به حال چند بار به نمایش نامه های فیلم، برنامه های تلویزیونی و متخصصین کمدی نه گفته ام؟ تعداد نه هایی که گفته ام بیشتر از بله هایی بود که شنیده ام.

می‌دانید تا کنون چقدر لطیفه نوشته ام که هیچ کس از آن نخندیده است؟ هزاران نفر. من قبرستانی از جوک های مرده با سنگ قبرهایی بالای سرشان دارم. آن جوک های بد را از حیطة ی کاریم خارج کرده ام و

یاد گرفتم چگونه در حرفه ام خوب باشم. جوک های زیادی دارم که آرزو می کردم که هرگز آن ها را ننوشته بودم و تعدادی هم وجود دارد که آنها را دور ریخته ام. اما حدس بزنید چه شد؟ من اکنون صاحب شش برنامه ی تخصصی کمدی با هشت ساعت لطیفه های متعلق به خودم هستم که در آن حتی یک لطیفه ی تکراری وجود ندارد. می خواهید یک چیز شوکه کننده بشنوید؟ ۸۵٪ از تجارت های کوچک در این کشور در همان دو سال اول شکست می خورند. ۸۵٪! این یک شکست تمام عیار است.

وارن بافت می گوید: در تجارتی که صاحب آن حداقل دو بار شکست نخورده باشد سرمایه گذاری نمی کنم. من این انسان های واقعا موفق و ارزشمند را دوست دارم؛ زیرا درک می کنند که شکست بخشی از فرایند پیروزی است. اما بیشتر اوقات زمانی که با شکست در تجارت روبرو می شویم، اجازه می دهیم تا شکست مانع تلاش مجدد ما شود. شکست می تواند ناشی از فقدان یک برنامه ی مالی درست، کمبود منابع یا نبود اعضای شایسته ی یک تیم باشد؛ اما باید بفهمید زمانی که در جاده ای به سمت موفقیت قدم برمی دارید، شکست بخشی از فرایند پیروزی شماست.

تنها راه بازگشت به مسیر صحیح این است که با برنامه ی دیگری وارد عمل شوید. من بیش از آنکه بتوانید محاسبه کنید شکست خورده ام، اما نباید اجازه دهید که شکست باعث درجا زدن شما شود و شما را از دنبال کردن رویاهایتان بازدارد.

اشتباهی بزرگ در شارلوت

هنگامی که تمام وقت برنامه ی کمدی را به صورت ایستاده اجرا می

کردم، خیلی زود متوجه شدم سخت ترین شب اجرای برنامه اولین شب اجرای آن نیست، بلکه شبی است که برنامه تمام می شود. بعد از آن شبی واقعا بد را پشت سر می گذارید. من تجربه ای شبیه اولین شب آغازین تور سلطان کمدی در شارلوت شمال کارولاینا را داشتم. مادرم تازه فوت کرده بود و تمرکز کافی نداشتم و تازه تحصیلات تخصصی کمدی زنده را تمام کرده بودم. اما آنقدر آشفته بودم که حتی به آن نگاه نکردم.

هر کدام از ما در فیلم سلطان کمدی قرار بود که ۳۰ دقیقه برنامه اجرا کنیم اما "سد" آنقدر گرم صحبت شده بود که برنامه اش حدود ۴۷ دقیقه به طول انجامید. کار "برنی" خیلی خوب بود. بطوری که او تمام وقت ایستاده برنامه اش را اجرا کرد. آنها آنقدر تماشاچیان را به هیجان آوردند، که مجبور شدند برای چند دقیقه ای وقت استراحت دهند و برنامه را متوقف کنند. پس از آن یکی از سیستم ها نقص فنی پیدا کرد که باعث شد زمان استراحت ۴۷ دقیقه طول بکشد.

بعد از دو ساعت برنامه های سد و برنی و ۴۵ دقیقه وقفه ای که پیش آمده بود، نوبت به من رسید تا برنامه ام را اجرا کنم. زمانی که می خواستم صحنه ی نمایش را ترک کنم لحظه ی سهمگین و ناگواری بود. من لطیفه هایم را بر اساس آنچه که در تخصص کمدی ام خوانده بودم اجرا کردم؛ غافل از اینکه اغلب افرادی که در آنجا حضور داشتند قبلا آنها را شنیده بودند و برای آنها تکراری بود. حضار شروع به های و هوی و بحث و سر صدا کردند و من هم حیران و سر در گم شده بودم. تنها چیزی که می توانم بگویم این است که شب بسیار سختی بود.

روز بعد در راه فرودگاه شارلوت "DeeJay" که او را "AJ" صدا می کردند؛ پیش من آمد و گفت: سد و برنی برنامه ی گرمی داشتند؛ اما استیو

نمی تواند جزء سلطان کم‌دی باشد. او پیش بینی می کرد که تور از هم می پاشد. از اینکه او قصد سرد کردن من را داشت، بسیار رنجیدم. به محض این که به فرودگاه رسیدم به سمت تعدادی از افراد که اجرای شب گذشته ام را دیده بودند، رفتم. آنها سعی می کردند با گفتن حرف هایی مثل: استیو خوب بود، ما به هر حال تو را دوست داریم، به من دل گرمی دهند، و من نیز از حمایت آن ها تقدیر و تشکر کردم. از زمانی که سوار هواپیما شدیم، شروع به نوشتن کردم. بعد وقتی که در شهر کانزاس فرود آمدیم باز هم آرام و بی صدا وارد اتاقم در هتل شدم و شروع به نوشتن و نوشتن و نوشتن کردم. آنقدر غرق نوشتن شده بودم که متوجه نشدم که اندازه یک برنامه ی ۴۵ دقیقه ای متن جدیدی را آماده کرده ام. من مشغول نوشتن و اصلاح مطالب و تمرین جلوی آینه بودم، که برنی به اتاقم آمد تا مرا برای شام صدا بزند. به برنی گفتم: نه! من اینجا می مانم تا کارم را بر روی این پروژه تمام کنم.

شب بعد در شهر کانزاس گفت وگویی طولانی با برنی و لید داشتم و به آن ها گفتم که می بایست برنامه شان را نزدیک به ۳۵ دقیقه تمام کنند. اما سد وقتی بر روی سن رفت اجرایش ۴۰ دقیقه طول کشید و بعد از آن برنی بود که برنامه اش ۴۸ دقیقه به طول انجامید. کل وقت صرف اجراهای سد و برنی شد و زمان برای من محدود شده بود. بعد از برنی ۲۵ دقیقه پرده بسته شد که زمان استراحت بود. در آن لحظه بود که ترس وجود مرا فرا گرفته بود؛ زیرا در شارلین برنامه ی خیلی بدی اجرا کرده بودم. سرانجام بلند شدم و بر ترسم غلبه کردم. من از آن شب به بعد هر برنامه ای را که اجرا کردم تا سال ها صحنه را با استقبال و تحسین حضار ترک کردم.

دو شب اول حضورم در شارلین و کنزاس به من کمک کرد تا به شکست هایم به صورتی متفاوت بنگرم. یاد گرفتم که شکست پایان زندگی نیست. وقتی ما به جایی برسیم که بگوییم: من هرگز این کار را دیگر انجام نمی دهم، درواقع این فرصتی است تا درس باارزشی از تجربه گرفته باشیم. می دانستم که شب سختی را در کنزاس در پیش رو خواهم داشت؛ اما اگر چنین شب اسف باری را در شارلین سپری نکرده بودم، هرگز آن برنامه ی ۴۵ دقیقه ای را نمی نوشتم. عدم موفقیتیم در شارلین به من تجربه ی با ارزشی داد تا سعی کنم شب بعد در شهر کنزاس بهترین برنامه را در صحنه ی نمایش اجرا کنم.

بیشتر اوقات افرادی که از دانشگاه فارغ التحصیل می شوند، نمی توانند شغل خوبی پیدا کنند. چرا؟ چون آنها تجربه ندارند. هیچ کارفرمایی کسی را که قبلاً تجربه ی شکست نداشته باشد استخدام نمی کند. کارفرماها کسانی را می خواهند که شکست را تجربه کرده و از آن درس گرفته باشند و بتوانند از تجربه ی به دست آمده در کارشان استفاده کنند. بنابراین می بینید که نرسیدن به موفقیت شکست نیست، بلکه چیزی است که به شما قدرت می دهد تا از زندگی تجربه هایی به دست بیاورید که بتوانید گذشته را جبران کرده و از آن برای همیشه به عنوان یک درس استفاده کنید.

خود را از زندانی که در دلت ساخته ای رها کن

یاد گرفته ام که از خرد افراد در همه ی سطوح زندگی از جمله مردان و زنانی که در زندان هستند، استفاده کنم. غالباً مردم زندانیان را افرادی شکست خورده می دانند. اما حقیقت امر این است که آنها کار اشتباهی

انجام داده و به زندان افتاده اند. درواقع به زندان افتادن آنها به این معنی نیست که در همه ی امور شکست خورده اند. این بستگی به واکنش آنها نسبت به این وضع نامساعد دارد. آنها ممکن است که از لحاظ آزادی در محدودیت باشند؛ اما این را زمانی دوست دارم که زندانیان بر این باور باشند که سیستم زندان صاحب روح آنها نیست. آنها با انجام اقداماتی که او را از این زندان و میله ها خلاص کند به آرامش می رسند. درخواست بخشش برای کارهای اشتباهشان می کنند و برخی هم از اینکه قربانی این جنایات شده اند عذرخواهی می کنند و اغلب آنها روح و جسم و فکر خود را بهبود بخشیده اند. برخی حتی جوان ترها را نصیحت می کنند و می گویند مانند من زندگی خود را خراب نکن. اگر شانس برای خارج شدن از این در یافتی بیرون بمان و هیچ وقت اینجا برنگرد.

یک روز رهایی برای همه ی ما وجود دارد. اگر مردان و زنان زندانی می توانند نور امید را از درون دیوارهای محبوس یک زندان پیدا کنند، چگونه ما که هر روز آزادانه به این طرف و آن طرف می رویم به خود اجازه می دهیم درخشش نوری که بر ما می تابد را نبینیم. ما اکثرا با نومیدی خود را در زندانی که در دل و ذهنمان ساخته ایم، حبس کرده ایم. می توانیم به آسانی خود را از بند کارهای بی فایده، عقاید مرده، و وضعیت مالی ناامید کننده رها کنیم. می بایست روزی به خود آییم و مثبت اندیشی را برگزینیم. و اگر منفی گرایی را برگزیدیم پس نور امید را در دل ندیده ایم. اگر ما به گذشته، وضعیت اجتماعی و هر رویداد ناگواری که برای ما رخ می دهد به عنوان مشکلی حزن آور توجه کنیم، امیدمان را میان آن موقعیت ها گم کرده ایم. واقعا امیدی هست. اگر شما هر روز از خواب بیدار می شوید، دلایلش

این است که خدا برایتان برنامه ای بزرگتر دارد که هنوز تکمیل نشده است. هر روز از عمر فرصتی است تا امید را بعنوان یک موهبت الهی ببینیم. همه ی ما فرصت هایی داریم که روزانه به ما داده می شوند. این فرصت ها در ارتباط ما با مردم، دعوت نامه هایی که دریافت می کنیم یا اطلاعاتی که با ما درمیان گذاشته می شوند، نمایان می شوند و واکنش ما نسبت به این موارد می تواند نوع کیفیت زندگیمان را تعیین کند.

فرصت ها بستگی به تصمیم های شما دارد

تصور کنید مرد جوانی هست که قصد پیوستن به گروه تبهکاران را دارد. ابتدا فکر می کنید که شاید برای او هیچ موقعیت بهتری در زندگی پیش نیامده که تصمیم به این کار گرفته است؛ در حالی که فرصت ها همیشه با او بوده است. اگر او برای تمام کردن تحصیلاتش وقت گذاشته بود، شغلش را رها نمی کرد. او می توانست به فرصت های بهتری در زندگی اش دست یابد. اما بگذار واقع بینانه به این موارد بنگریم. اگر شما همان کار همیشگی را انجام دهید، در زندگی هیچ تغییری ایجاد نمی شود. زمانی که شما یک جنایتکار یا فروشنده مواد مخدر باشید، نمی توانید برنامه های شغلی خود را به پایان برسانید. اگر دستگیر شوید و بقیه ی عمر خود را پشت میله های زندان سپری کنید، نمی توانید به فرصت هایی که لایق آن هستید دست یابید. کلید دست یابی به فرصت ها بستگی به تصمیمی دارد که می گیریم. متأسفانه تغییر جایی روی می دهد که بیشتر مردم ناراضی اند. تمام عملکرد های ما یک جایی به یکدیگر ارتباط پیدا می کنند و ما را برای لحظه ی رسیدنشان آماده می کنند. نمی دانیم کی و کجا

و چگونه آن لحظه ی بزرگ خود را نشان خواهد داد. من معتقدم که حتما علتی دارد که خدا دورنمای زندگی را به ما نشان نمی دهد. اگر نشان می داد قطعاً ما زندگیمان را خراب کرده و از آن دست می کشیدیم. اگر خدا به من نشان داده بود که در آینده آواره می شوم و دوبار ازدواج می کنم، به خود می گفتم: من نیستم، دیگر بدتر از این هم می شود؟ اگر خداوند اجازه داده بود قبل از اینکه یک کم‌دین شوم، آینده و آن همه شکست‌هایی که در راه رسیدن به آن خورده بودم را ببینم، می گفتم: مرا دست انداخته است.

زمانی که میزبانی "وقت نمایش در آپولو" را به عهده داشتم به یاد می آورم که داشتم "سین پافی کامب" را برای اولین بار معرفی می کردم. او با دو مرد چاق قدم زنان بر روی صحنه آمد؛ که بعداً متوجه شدم آن دو نفر "بیگی اسمال و لیل سیز" بودند. باخود گفتم این‌ها واقعا چه کار می خواهند کنند؟ حتی آواز خواندن هم بلد نیستند. با خود گفتم آنها به جایی نخواهند رسید اما سین بار دیگر آمد درحالی که با "بد بوی" قرارداد امضا کرده بود و بعد از او لشکری کامل وارد صحنه شد که همگی به نحو باشکوهی پلیور بیسبال "بد بوی" به تن داشتند.

من همیشه افرادی را دیده‌ام که شکست خورده‌اند؛ اما باز توانسته‌اند به مقصودشان برسند. من گذشته ی خود را یاد دارم که چندین بار برای رسیدن به اهدافم با شکست روبرو شدم. اما شکست قسمت بزرگی از موفقیت است. تا زمانی که نبازید پیروز نمی شوید. وقتی به مردی بزرگ مانند مایکل جردن نگاه کنید، متوجه می شوید که او شش مسابقه را پشت سر هم شکست خورد؛ اما برای اینکه به پیروزی برسد مجبور بود بارها و بارها طعم شکست را بچشد.

من دیگر به شکست خوردن به دید یک شکست نمی نگرم. اکنون به

شکست به دید یک چیز ارزشمند، یک درس یا تجربه نگاه می کنم. چنین دیدی این فرصت را در اختیار قرار می دهد تا بفهمم یادگیری کارهایی که نباید انجام شود، دقیقاً به ارزشمندی دانستن کاری است که باید انجام شود. این یک فرایند است. هنگامی که فرایند شکست خوردن را فهمیدید و آن را با تمام وجود حس کردید یک قدم دیگر به موفقیت نزدیک تر شده اید.

فصل سوم

خود را از محدودیت ها رها کنید

برای حرکت به سمت رویاهایتان نباید اجازه دهید که عوامل بیرونی سد راه شما برای رسیدن به موفقیت شوند. غالباً سن، نژاد، جنسیت یا پیشینه ی اقتصادی، ما را تحت تاثیر خود قرار داده و ما را برای رسیدن به رویاهایمان تحت فشار قرار می دهد. نباید به کاری بچسبید که والدینتان انجام می داده اند، یا نباید خود را در محدودیت هایی که اطرافتان وجود دارد، حبس کنید. می بایست خود را از محدودیت هایی که برای رسیدن به انتظارات و رویاهایتان ایجاد کرده اید، رها کنید. آیا می دانید اگر یک کک را در یک کوزه بیندازیم چه اتفاقی برای آن می افتد. کک تا بتواند بالا می پرد تا جایی که سرش به درپوش کوزه برخورد کند. اگر این کک هایی که در کوزه گذاشتیم تخم گذاری کنند، بچه ی آنها با توانایی یکسانی متولد می شوند که بتوانند دویست برابر قد و اندازه شان ببرند. اگرچه آنها در محیطی هستند که فقط کک های دیگری را می بینند که تا جایی که سرشان به در برخورد نکند می پرند آنها سعی می کنند دو برابر کار آنها را در این محیط انجام دهند. نگران نباشید که بخواهید دو برابر کارهای افرادی که در اطرافتان هستند را انجام دهید. واضح است که شما خلق شده اید تا بالا روید، ترقی کنید و دویست برابر اندازه تان و حتی بیشتر اوج بگیرید.

تا کنون چند بار اجازه داده ایم که عقیده ی دیگران مسیر زندگیمان را تغییر دهند؟ بر موقعیت و جایگاه ما در زندگی اثر بگذارند یا توانایی ما را تحت الشعاع قرار دهند؟ بارها شده است که ما سعی بر پیشرفت کرده ایم ولی به واسطه ی ایده های دیگران مانع رشد آن شده ایم. چند بار ما با نگاه کردن به اطراف و قرار دادن مبنای فعالیتیمان براساس توانایی های دیگران باعث شده ایم تا جلوی پیشرفت خود را بگیریم. هیچ وقت خود را با دیگران مقایسه نکنید. خود را از توجیه ها و

محدودیت ها رها کنید.

دقیقا مانند یک کک، همه ی ما با قابلیت رشد و پیشرفت متولد شده ایم. اگرچه آرام اما مطمئنا محله ای که در آن رشد می کنیم یا پیشینه ی اجتماعی خانوادگی یا اقتصادیمان بر موفقیت ما اثر می گذارد. ما دقیقا شبیه به کک های درون کوزه شده ایم که محیط ما را از رسیدن به حداکثر پتانسیل متوقف می سازد. بعضی از ماها آنقدر شرطی شده ایم که در یک کوزه ی محدود قرار گرفته ایم که حتی اگر درپوش کوزه هم برداشته شود، نمی دانیم چگونه به آرزوهای بزرگ بیندیشیم. تصورش هم نمی توانیم کنیم که شایستگی رسیدن به هر چیزی بهتر از آن چیزی که اکنون هستیم، را داریم. ما صرف نظر از سن، نژاد یا توانایی هایمان، خلق شده ایم تا ماورای کوزه ی یاد شده زندگی کنیم. طراحی ما به صورتی است که می توانیم بسیار بالا و با قدرت بپریم طوری که بتوانیم درپوش محدودیت های وجودی خود را در هم شکنیم. یاد دارم اولین باری که خود را از محدودیت ها رها کردم، کلاس ششم بودم. معلم در کلاس از همه خواست تا بر روی یک کاغذ در مورد شغلی که در آینده می خواهیم انتخاب کنیم، بنویسیم. همه شروع به نوشتن کردند. من خیلی هیجان زده شده بودم. شغل آینده ی خود را انتخاب کرده بودم؛ می خواستم هنرپیشه تلویزیون شوم. این را بر روی برگه ام نوشتم و کاغذ را برگرداندم. معلم یکی یکی بچه ها را صدا می زد و همه با صدای بلند چیزی که نوشته بودند را می خواندند و مشتاقانه منتظر بودند تا اسم مرا صدا بزند.

سرانجام وقتی که خانم معلم اسم مرا صدا زد، گفت: استیو کوچولو بلند شو و بیا جلوی کلاس بایست. در خالی که قدم زنان جلوی کلاس می رفتم، دانستم که حتما چیز بسیار پرمعنی و اثرگذاری را نوشته ام

که خانم معلم از من خواسته آن را جلوی کلاس بیان کنم. من یک بچه‌ی کوچک با یک لباس بلند و شلخته که مشکل لکنت زبان داشت، بودم. این برای من فرصتی بود تا به آنها نشان دهم که این استیو کوچولو در آینده چه خواهد کرد.

سرانجام وقتی به جلوی کلاس رسیدم، خانم معلم به من گفت: استیو کوچولو چه چیزی بر روی آن کاغذ نوشته‌ای؟ من باغ‌رو سینه‌ام را به بیرون دادم و مانند کسی که در المپیک مدال طلا گرفته، جواب دادم: من می‌خواهم هنرپیشه‌ی تلویزیون شوم. اما بعد از آن معلم گفت: چرا این را روی کاغذ نوشته‌ای؟ کمی گیج شده بودم. باخود گفتم: خب مگر خودت از ما خواسته بودی که این کار را انجام دهیم؟ اما محترمانه پاسخ دادم: من فکر کردم که شما این کار را از ما خواسته بودید. بنابراین نوشتم که می‌خواهم هنرپیشه‌ی تلویزیون شوم. وقتی معلم از من پرسید: آیا کسی را در تلویزیون می‌شناسی؟ سردرگمی من تبدیل به ترس شد. پاسخ دادم: م من من نه!

کسی از خانواده شما در تلویزیون کار می‌کند؟ دوباره گفتم: م من من نه؟

ضربه‌ی نهایی را زمانی به من زد که گفت: تو نمی‌توانی یک هنرپیشه‌ی تلویزیون شوی. این کاغذ را ببر خانه و چیزی که به واقعیت نزدیک باشد را بنویس و فردا برایم بیاور.

خیلی عصبانی بودم. نمی‌دانستم چه اتفاقی دارد می‌افتد. او از من خواسته بود تا شغلی را که برای آینده‌ام انتخاب کرده‌ام بنویسم. نه آنچه که پدر و مادرم انجام می‌داده‌اند یا هر کاری که مردم انجام می‌دهند. من آنچه را که می‌خواستم به او گفتم و او دقیقاً جلوی کلاس رویاهای من را کشت. معلم قبل از این که به خانه برسم، گزارش من

را به مادرم داده بود و به محض اینکه وارد خانه شدم مادرم پرسید: از مدرسه چه خبر؟ گفتم چه شده؟ پاسخ داد: پسر جان چرا آن چه که معلم از شما خواسته بوده را بر روی کاغذ ننوشته‌ای؟ من در آشپزخانه بودم و نمی فهمیدم چرا این قدر مادرم پریشان است؟!

کلاس ششم مانند همان کک های کوچک بودم، رویاها و جهشم صدها برابر بزرگتر از اندازه ام بود می خواستم هنرپیشه ی تلویزیون شوم؛ چون الگویی مانند بیل کازی را داشتم. وقتی متوجه می شدم که او در تلویزیون برنامه ای دارد، همه ی موانع را از سر راه خود کنار می زدم و باشتاب به سمت خانه برای دیدن وی می رفتم. بعد از دیدن بیل کازی دیگر برایم روشن شده بود که نمی خواهم یک متخصص برق، دکتر، یا وکیل شوم من فقط می خواستم که یک کمترین تلویزیون شوم.

وقتی پدرم به خانه آمد مادرم آنچه را که اتفاق افتاده بود، برای او بازگو کرد. پدرم گفت: خب! اگر این پسر بخواهد یک کمترین شود چه مشکلی دارد؟ چرا نباید آن را روی کاغذ می نوشت؟ مادرم گفت: معلمش از او خواسته چیزی را بنویسد که به واقعیت نزدیک باشد. پدرم گفت: اگر آن چیزی هست که او می خواهد، پس بهتر است معلمش آن را باور کند. پدر به من گفت: به اتفاق برو تا من ببایم. وقتی به اتاقم آمد، درمورد آنچه که معلم از ما خواسته بود، صحبت کردیم. ما به این توافق رسیدیم که یک برگه ی سفید دیگری بردارم و کلمه ی پلیس را بر روی آن بنویسم و فردا برای معلم ببرم. و سپس او از من خواست تا کاری را انجام دهم که با انجام آن در زندگیم برای همیشه تغییری بزرگ ایجاد شد. او گفت: استیو، آن کاغذی که بار اول روی آن نوشته بودی را بردار و داخل کشوی بالایی کمدت بگذار و هر صبح قبل از اینکه به مدرسه

بروی و همچنین هر شب قبل از اینکه بخوابی آن کاغذ را بخوان و باور داشته باش که روزی به این آرزویت خواهی رسید. اکنون وقتی تلویزیون را روشن می کنی، هفت روز هفته استیو را در تلویزیون می بینی. زمانی که کلاس ششم بودم به یک خانم اجازه ندادم، انتظارات محدود او بر من اثر بگذارد. قبول دارم که او برای مدتی به من یک ضربه ی روحی وارد کرده بود؛ اما یاد گرفتم که چگونه رویاهایم را در دل زنده نگه دارم.

روزی یک نفر سعی کرد تا رویاهای من را خراب کند و مدتی پس از آن پدرم به خوبی توانست دست او را برای من رو کند. آن موقع دقیقا نمی دانستم که پدرم چه کار بزرگی برای من انجام داده است. والدین با ایجاد محدودیت برای فرزندان شان می توانند، یکی از بزرگتری عوامل ایجاد لغزش در زندگی آن ها باشند. مهم نیست چه کسی شما را در محدودیت قرار می دهد یا این محدودیت چقدر به طول بیانجامد؛ شما می بایست سعی کنید تا خود را از آن رها کنید.

آیا هنوز در محدودیت قرار دارید؟

راه هایی هست که شما می توانید بگویید: آیا هنوز در زندگی محدود هستید یا نه؟

اگر بیدار شدن در صبح زود شما را خوشحال نمی کند، اگر هر روز گوشه ای می نشینید و ذهنی خسته دارید، اگر آن قدر وقت دارید که بتوانید هر کاری را که دیگران از شما درخواست کنند انجام دهید، اگر وقت دنبال کردن تمام برنامه های تلویزیونی را در طول هفته داشته و هیچ برنامه ای را از دست نمی دهید، اگر زیاد می خوابید، اگر کسانی که اطرافتان هستند از رویاهای شما کاملا آگاهی دارند، اگر به تنهایی می

توانید به رویاهایتان برسید،
اگر هر کدام از رفتارهای ذکر شده را در خود دیده اید، یا هنگام
خواندن این لیست آنها را تایید کرده اید نیاز است که خود را از
محدودیت های زندگی رها کنید و رویاهایتان را زنده نگه دارید.

بخش دوم

کشف و پذیرش استعداد

فصل چهارم

حد فاصله ی تباه گشتن و فداکاری برای
رسیدن به رویاها

"مثل" از کتاب امثال می گوید: جایی که هیچ رویا و آرزویی نباشد، مردم تباه می شوند. تباهی حالتی خطرناک در دنیای مادی است که حتی خود متوجه آن نمی شوید. وقتی زندگی راحت، شغل دائمی یا کاری یکنواخت داشته باشید، بعد از مدتی آن برای شما عادی می شود؛ به طوری که حتی بدون فکر کردن قادر به انجامش هستید. در آن هیچ رویا یا آرزویی در پیش رویتان نیست و اگر هم روزی باز نشست شوید، نمی دانید چگونه زندگی بهتری را دنبال کنید. غمناک ترین حالت زمانی است که روزی از خواب غفلت بیدار شوید و ببینید که سال ها از عمر خویش را سرگردان و بی جهت فقط به دور خود چرخیده اید و هدف معینی را دنبال نکرده اید و از استعداد خود هیچ استفاده ای نبرده اید. این چه نوع زندگی است؟ وقتی نمی توانید روز جدیدی را بدون تمرکز بر زندگی و داشتن برنامه ای مدون آغاز کنید. نمی خواهم بگویم که از شما برترم. این مطالب را با شما در میان می گذارم زیرا خودم روزی در این شرایط قرار گرفته بودم و راهکاری برای خلاص شدن از آن نداشتم؛ تا اینکه توانستم دید خود را نسبت زندگی عوض کنم و همه ی قول هایی که برای رهایی از این شرایط به خود داده بودم را مورد اجرا قرار دهم. وقتی به گذشته ی خود می نگرم برایم دردآور است که بینم چقدر از رویاهایم دور بودم. در هر کاری که مشغول می شدم فقط به اندازه ی پرداخت اجاره خانه و پول بنزین ماشینم به من حقوق می دادند. با کسانی رفیق می شدم که فقط وقتم را بگذرانند. زمانی که بیکار می شدم، با افرادی در ارتباط بودم که من را از آن چیزی که می بایست باشم دور می کردند. داشتم به آرامی می مردم. اگر نگرش جدیدی به زندگی پیدا نکرده بودم، احتمالاً الان در شهر کلوندنا مشغول عوض کردن شغلم و خنداندن مردم در آخر هفته ها بودم.

تباهی همیشه بیرون ریختن یک سری احساسات شدید یا از دست دادن تمام اشتیاقاتن به طور یکباره نیست. بیشتر اوقات تباهی یک فرایند آهسته و دردناک است که اگر به آن توجه نکنید، شما را فریب می دهد تا فکر کنید همه چیز روال عادی خود را طی می کند. اگر نتوانید نگرش خود را نسبت به زندگی عوض کنید، خود را از نعمت های خدادادی، روابط و فرصت های ممکن، محروم ساخته اید. وقتی که کنار بنشینید و اجازه دهید زندگیتان بدون هیچ دیدگاه و چشم اندازی تباه گردد، دردناک ترین نوع مرگ است.

آیا شما در حالت تباهی قرار گرفته اید؟

چگونه متوجه شویم که در حالت تباهی قرار گرفته ایم؟ بگذار در این مورد با خود صادق باشیم. اگر تنبلی قسمتی از خط و مشی زندگیتان قرار گیرد، نباید انتظار داشته باشید که بتوانید زندگی جدید و یا دیدگاه جدیدی را برای خود به وجود بیاورید. اگر کاری را به تعویق بیندازید یا آن را نیمه کاره و نادرست انجام دهید، آن کار انجام نخواهد شد. اگر جدیت و اشتیاق و پایداری در کارتان نباشد، باز هم به نتیجه نخواهید رسید. هر خصیصه ی منفی که شما را از رسیدن به اهدافتان دور می کند باعث می شود که نتوانید کارتان را به سرانجام برسانید. با منفی نگری هرگز نمی توانید از استعداد خود بهره ی کافی ببرید. شما می توانید بگویید که در حالت تباهی قرار گرفته اید، یا باهوش ترین فرد در گروه هستید. اگر باهوش ترین فرد در گروهتان باشید، نیاز هست تا به یک گروه جدید پیوندید. شما فردی نیستید که بتوانید در این امورات قضاوت کنید و همه چیز را به زبان بیاورید زیرا این باعث فرونشاندن خلاقیت خود و همچنین افرادی که در زندگی

شما هستند، می شود.

می خواهید با تلاش به چه چیزی دست یابید؟

آگاهی از این که روزی عمر به پایان خواهد رسید می تواند راهی باشد که شما را از حالت تباهی دور کند و دورنمای زندگی را به شما بنمایاند. روزی تابوتی وجود خواهد داشت و قبری روی زمین که نامتان روی آن حک خواهد شد. در آن روز مقدار گل هایی که اطراف تابوت ریخته می شود و زیباخوانی روضه سرایان مهم نیستند؛ بلکه تنها چیزی که در آن روز اهمیت دارد، این است که در فاصله ی تولد تا مرگتان چه استفاده ای از عمر خویش برده اید.

من نمی خواهم که روزتان را با تفکر درمورد مرگ سپری کنید. از شما می خواهم به این بیندیشید که چگونه با تلاشتان می توانید تغییر بزرگی در این جهان ایجاد کنید. اگر هنوز قادر به نفس کشیدن هستید و خون در رگ هایتان جاری است، این فرصتی است تا تلاشتان را به ثمر بنشانید. اگر هنوز می توانید از خواب بیدار شوید و روز دیگری را ببینید پس بدانید که خداوند برای تلاش هایتان یک هدف، برنامه و سرنوشتی را دنبال می کند.

بهترین راه برای شروع حرکت از تباهی به سمت انجام قول هایی که جهت رسیدن به اهداف به خود داده ایم، ساختن چیزی است که ما به آن می گوئیم: پس اندازهای تلاش. کارهای ساده ای که شما روزانه جهت رسیدن به اهداف انجام می دهید و آنها را به داشته های خود می افزایید، خواندن یک کتاب که به شما کمک می کند تا در زمینه ی استعدادتان خبره شوید، کارهایی که امروز جهت تکمیل یک پروژه انجام داده اید، و همچنین صحبت با اعضای خانواده در زمان صرف شام به جای تماشای تلویزیون، همگی می توانند پس اندازهای تلاشتان

باشند. به طور کلی هر فعالیت کوچک یا بزرگ یا عملکردی که کیفیت زندگی شما و خانواده تان را بالا ببرد، پس اندازهای تلاش به حساب می آیند.

فعالیت های موفقیت آمیز

سه تا از پس انداز های تلاش خود را که قصد دارید طی ۲۴ ساعت آینده انجام دهید در زیر بنویسید . شما می توانید از طریق توییت به آدرس Dash Deposits# یا به وسیله ی اینستاگرام به آدرس Actlikesuccess@ این مطالب را برای ما ارسال کنید .

- ۱.....
.....
- ۲.....
.....
- ۳.....
.....

اکنون که چند پس انداز تلاش در حساب موفقیتان دارید، این جا چند سوال بلی یا خیر وجود دارد که بصورت جدی شما را آگاه می کند که آیا از تباهی به سمت اهدافتان حرکت می کنید یا نه؟

۱ بدون توجه به ذهنیت گذشته آیا مایلید برای رسیدن به موفقیت استعداد خود را تصدیق، تکمیل و مورد استفاده قرار دهید؟

۲ آیا حاضرید افکار خود را تغییر دهید و آنها را به سمت دستیابی به موفقیت رشد دهید؟

۳ آیا مایلید فعالیت های خود را جهت دستیابی به موفقیت تغییر دهید؟

۴ آیا باور می کنید که شما لایق تمام موفقیت هایی که در زندگی به آن رسیده اید، هستید؟

اگر پاسخ شما به هر کدام از سوال های فوق منفی بوده است، این کتاب را به فردی که استعداد های خود را باور دارد، هدیه دهید؛ یا به یکی از دوستانتان تقدیم کنید که می دانید در جستجوی موفقیت بوده ولی هیچ گونه رضایتی در حین انجام کارهایش به دست نیاورده است. درواقع شما می توانید این کتاب را جلوی در اتاق یکی از اعضای خانواده تان که می خواهند ازدواج سالم تر یا رابطه ی بهتری با فرزندانش داشته باشد، قرار دهید.

حالا اگر شما به تمام سوالات جواب مثبت داده اید، خواندن این کتاب را ادامه دهید زیرا کارهای بیشتری برای انجام دادن داریم.

حرکت به سمت سرزمین قول ها

اگر خودتان همت نکنید و استعداد خود را به دنیا نشان ندهید، راهی وجود نخواهد داشت که بتوانید از تباهی به سمت انجام قول هایی

که به خود داده اید حرکت کنید. اگر بترسید و اجازه ندهید کسی از غذاهای شما بچشد، سرآشپز بودن شما چه فایده ای دارید؟ چگونه حس خود را به عنوان یک سخنگو منتقل خواهید کرد؟ اگر به دنیا اجازه ندهید که صدای شما را بشنود، چطور؟

امکان دارد شما پولی را که در طول زندگی خود ذخیره کرده اید، جهت رسیدن به آرزوهایتان صرف کنید و سالی طول نکشد که کاملاً ورشکسته شوید. این خوش آیند نیست، اما دست کشیدن از باورتان می تواند شما را به سر جای اولتان برگرداند. با این حال کدام یک بالارزش تر است: جهش، تنزل، کسب تجربه یا داشتن احساس تاسف از اینکه هرگز تلاشی برای جستن نکرده باشید؟

نباید اجازه دهید که ترس هایی نامشخص، شما را از رسیدن به اهدافتان باز دارد. اگر خداوند به من گفته بود که در راه رسیدن به اینکه یک کمترین موفق شوم، ماشینم را از دست خواهم داد، ازدوایم با طلاق روبرو خواهد شد، بیست هزار دلار جهت مالیات پرداخت خواهم کرد و با این حال به من ایمان داشته باش؛ من در همان خط تولید شرکت موتوری فورد می ماندم. اما جهش به سمت سرزمینی بیگانه من را برای جهشی بلندتر از آنچه که حتی بتوانم آن را تصور کنم آماده کرد.

برای رسیدن به موفقیت امیدوار باشید هرچند برای آن آمادگی نداشته باشید

ممکن است روزی برای اینکه رویاهای خود را زنده نگه دارید و آنها را دنبال کنید، مجبور شوید حتی بیشتر از پولی که در حساب بانکیتان هست هزینه کنید. چه چیزی شما را از رفتن به سراغ رئیس قبلیتان و

درخواست بازگشت به شغل سابقتان باز خواهد داشت؟ زمانی که قصد دنبال کردن رویاهایتان را دارید، می بایست خود را هم برای زمان سختی و کمبودها و هم برای زمان فراوانی آماده کنید. کسی نگفته است که زندگی در سرزمین قول ها آسان است. وقتی کسی شما را به تندی مورد انتقاد قرار دهد یا بخواهد شخصیت شما را خراب کند، می بایست آنقدر به خود مطمئن باشید که بدانید آنچه خدا برای شما مقدر ساخته است، نمی تواند به خاطر عقیده ی شخصی دیگران تغییر پیدا کند. حتی اگر مسئولیت های مالی شما باعث شود که نیاز به یک شغل نیمه وقت پیدا کنید و آن کار را به دوش بکشید، می بایست رویاهایتان را دنبال کنید تا وقتی که به آسایش برسید و به آنچه که شایسته ی شماست دست یابید.

وقتی می دانید که می دانید

هیچ کس جز شما و خدایتان استعدادتان را نمی تواند ببیند. اما خودتان می دانید که آن وجود دارد. اغلب مردم حال متوجه نمی شوند که چرا شما وقت زیادی را صرف چیزی می کنید که بنظر می آید یک سرگرمی بی فایده است؛ درحالیکه خودتان از ته قلب می دانید که این کلیدی برای آینده شماست. به هر حال تصمیم شما برای پرورش و رشد استعدادتان یک عامل سرنوشت ساز بین موفقیت و شکست است. مهم نیست که چقدر با مادرتان صمیمی باشید یا بهترین دوستان چقدر از رویاهای شما حمایت می کنند؛ اگر از استعدادی که دارید باخبر نباشید و آن را باور نداشته باشید، هرگز به سرنوشتی که خدا برای شما قرار داده، نمی رسید. وقتی شما واقعا با استعدادتان زندگی می کنید، فقط او را شناخته اید. وقتی کاری را که می بایست انجام دهید، جامه ی عمل بپوشانید، فقط توانسته اید آن را احساس کنید.

وقتی که فرصت های حقیقی پیشرفت می کنند، نباید مانع پیشرفت آنها شوید. من از شما می خواهم که در جایی زندگی کنید که رویاهایتان دیگر شما را مورد بازخواست قرار ندهند، بلکه پاسخی باشند برای چیزی که قصد دارید باشید.

با انگیزه و متمرکز بمانید

حرکت از تباهی به سمت سرزمین قول ها بی نتیجه می باشد، اگر شما برای ماندن در آن بی انگیزه باشید. ما فکر می کنیم که انگیزه از جاهای دیگری می آید در حالیکه بیشترین انگیزه از درون خود ما نشأت می گیرد. تنها تفاوت افراد موفق و افراد ناموفق این است که افراد موفق استعداد های خود را شناخته اند و می دانند چگونه در هر شرایطی بر آن تمرکز کنند. من وقتی استعدادم را شناختم دنبال کردن آن تنها دغدغه فکریم شد. بعد از اینکه تمرکز بر چیزهای بی ارزش را کنار گذاشتم و عملی کردن قول هایم سرلوحه ی زندگی ام قرار گرفت، حرکتیم را در مسیر زندگی شروع کردم.

ما می بایست از محدودیت هایی که هر روز سر راه موفقیت مان قرار می گیرند، خود را رها کنیم. غالباً دنیا فقط از شما می خواهد تا شغلی بگیرید و فردی دیگر را ثروتمند کنید. مدارس و برنامه های آموزشی زیادی هستند که شما را سمت خدمت کردن به شرکت ها هدایت می کنند. درحالی که شما و رویاهایتان نادیده گرفته می شوند. هر روز آن محدودیت هایی که در زندگی برایتان به وجود می آیند را از سر راه خود کنار بزنید و به دنیا بگویید: ممکن است که الان در این شرایط قرار گرفته باشم که بخواهم بدهی هایم را پرداخت کنم و یا درحال تسلط یافتن بر مهارت هایم باشم؛ اما رویاهایی دارم که در این جهان نمی گنجند.

آن آزادی و عدم محدودیت جهت رسیدن به اهداف که شما برای زندگی امروزتان در پی آن هستید، چیست؟ رویاهایتان را فقط محدود به شغل و حرفه تان نکنید. به خانواده و خویشاوندان، همکاری و کمک به جامعه یا اعتقادات آن ها فکر کنید. آیا ایده ای به ذهنتان می رسد؟ آن ها را این جا بنویسید. بگذارید توصیف های شما با جریات کامل خود را در زندگی نمایان کند.

This image shows a full page of white paper with horizontal dashed lines, typical of primary school writing paper. The lines are evenly spaced and run across the width of the page. There are no margins, text, or other markings on the paper.

فصل پنجم

کسی باش که برای آن ساخته شده ای
نه کسی که برای آن پول دریافت کنی

من به طور واضح روزی که تصمیم به تغییر در زندگی گرفتم ، را به یاد می آورم. آن روز، سه شنبه هشتم اکتبر ۱۹۸۵ بود و من در شهر کایاهوگا فالز در ایالت اوهایو بودم. ۲۷ ساله بود و ازدواج کرده بودم. و تازه پدر دو دختر زیبای دوقلو شده بودم . اگرچه برای نخستین بار پدر می شدم و هیجان داشتم ولی بحث و جدل بین من و همسرم زیاد بود. ما در یک خانه ی کوچک دوخوابه با حقوق بسیار اندک زندگی می کردیم ؛ درحالیکه یک کار تمام وقت داشتم و از طرف دیگر برای فردی به نام کمدین ای. جی. جمال لطیفه می نوشتم. حقوقی که حتی به سختی می توانستیم اموراتمان را با آن بگذرانیم. یک شب در کلوپ کمدی هیلاریتیا با یک زن بنام گلادیس جکاس آشنا شدم. او از کارهایی که برای ای. جی. انجام می دادم، کاملاً اطلاع داشت .

او پرسید: چرا این لطیفه ها را برای خودت نمی نویسی و خودت برای هفته ی آینده میکروفون را به دست نمی گیری و برنامه اجرا نمی کنی ؟ من با نظر او درباره ی اجرای برنامه ی بعدی موافقت کردم .

منتظر اجرای گلادیس بر روی صحنه بودم. آن شب با گلادیس ، ۹ کمدین بر روی صحنه بودند. اجرای بعضی از آنها خوب بود و برخی بد؛ و ناگهان به طور شگفت آوری فردی که نقش بولوپنکل و پایپو را بازی می کرد، وارد صحنه شد و جمعیت را شگفت زده کرد. میزبان برنامه به آخر لیست اجراکنندگان میکروفون آزادش رسیده بود . درحالی که آخرین کمدین بر روی صحنه حاضر نشده بود .

او گفت : "خب ، چرا ما فقط با این اسامی برای هفته ی آینده شروع کنیم ؟ اگر استیو هاروی اینجا است ، بر روی صحنه بیاید . من آنجا نشسته بودم. سرگرم کار خود بودم و از خود پذیرایی می کردم. یک لیوان آب میوه هم در دست داشتم. نوشیدنی ام را کنار گذاشتم و گفتم: گلادیس

حتما شخص دیگری اینجاست که هم نام من است .
او نگاهی به من انداخت و گفت :دیوانه منظورش خود تو هستی.بلند
شو و به آنجا برو .

من هم دویدم و به سمت صحنه ی نمایش رفتم.رو به دیوار ایستادم
و سپس به سمت جمعیت چرخیدم.گفتم:قرار نبود که من تا هفته ی
آینده این جا باشم.حقیقتا مقداری غافلگیر شده ام .همه زدند زیر خنده
نه ، جدی می گویم.شوخی نمی کنم.این کاملا تصادفی بود.همه می
خندیدند ؛ولی تنها گلادیس بود که می توانست ترس را در چهره ی من
ببیند . او از وسط جمعیت فریاد زد : داستانی در مورد روز های بکست
به ما بگو ! من هم شروع به گفتن داستانی درمورد خشن ترین حریمف
یعنی برناردتایلر کردم .واقعا غرق تعریف شده بودم و شروع به نشان
دادن حرکات وی کردم که چگونه با آن پاهایش که هنگام راه رفتن به
طرف یکدیگر قرار می گرفتند از حلقه بالا می آمد . فریاد شادی از
میان جمعیت بلند شده بود دراین حال میزبان برنامه که گوشه ای
از سن ایستاده بود،به من اشاره کرد که برنامه را تمام کنم .اما من
فکر کردم او می گوید به کارت ادامه بده.بنابراین شروع به گفتن یک
داستان دیگر کردم .سرانجام گفتم:خب فکر کنم دیگر چیزی برای
گفتن نداشته باشم؛هفته ی آینده می بینمتان . بعد از این که کارم
تمام شد میزبان برنامه همه ی رقبا را بر روی صحنه آورد و حضار بهترین
کمدین را مورد تشویق قرار دادند .من اولین شب اجرایم به عنوان
بهترین کمدین انتخاب شدم . جایزه ی نفر اول ۵۰ دلار بود .

صبح روز بعد با آن ۵۰ دلار به سر کار رفتم . اول به سمت مغازه ای
که در طبقه ی پایین بود جهت چاپ کردن کارت ویزیت رفتم و ۲۵
دلار برای پرینت ۲۰۰۰ کارت پرداخت کردم.کارتی که در آن نام ،آدرس

و شماره ی تماسم نوشته شده و کلمه ی کمدین دقیقا زیر نامم ذکر شده بود. من تا چاپ شدنشان آنجا منتظر ماندم. وقتی همه ی کارت ها چاپ شد، آنها را در جعبه ای تمیز و مرتب گذاشتم و به سمت طبقه ی بالا جهت نشان دادن آن ها به دوستم راشل حرکت کردم .

زمانی که راشل را دیدم، به من گفت: دیشب کجا بودی؟ من دنبالت همه جا گشتم اما نتوانستم تورا پیدا کنم. به او گفتم: من دیشب در کلوپ کمدی نفر اول شدم .

یک کلوپ کمدی؟ آن دقیقا جایی هست که تو باید آنجا باشی .
کارت ها را به او نشان دادم، فکر کنم وقتش رسیده که بخواهم از این کار دست بکشم .

خب ! فکر نکن ، این کار را انجام بده .
جعبه را برداشتم، میزم را تمیز کردم و به سمت دفتر رئیس برای گفتن این خبر حرکت کردم .

تام، ببین ! من واقعا قدر این فرصتی که برایم پیش آمده را می دانم .
اما من تازه ازدواج کرده ام و دیشب بود که پی بردم که چه کاره باید شوم .

رئیس پرسید : خب ، اون چیه استیو؟
من درمورد پیروز شدن در کلوپ کمدی به او گفتم و به او اطلاع دادم که می خواهم الان یک کمدین شوم . تام به چشمان من خیره شد و گفت: تو در کلوپ کمدی اول شده ای و الان فکر می کنی که می خواهی کمدین شوی؛ درست است؟ استیو از وقتی که تو اینجا بوده ای، هنوز چیز به این بامزه ای را از تو نشنیده بودم .

می خواستم به او نشان دهم که در این مورد واقعا جدی هستم؛ پس یکی از آن کارت ویزیت ها را که به علت پرنیت هنوز گرم بودند، به او

دادم .

گوش کن استیو ! تو هنوز جوان هستی و تازه زندگی تشکیل داده ای و نیاز به پشتیبانی داری، برو و این رویای احمقانه ات را دور بریز. اکنون این جعبه ی کارت هایت را بردار و آن ها را در میزت بگذار و سر کارت بنشین . من می دانم که هرگز این اتفاق برای تو نخواهد افتاد .

بعد از اینکه صحبت های تام درمورد رها نکردن کارم تمام شد . از دفتر او خارج شدم و رفتم پشت میزم نشستم .

راشل پرسید : چه کار می کنی ؟

به او گفتم: که تام نکته های خوبی درمورد مسئولیت هایی که نسبت به خانواده ام و محافظت از آنها دارم، به من گفت .

راشل بر سرم فریاد زد و گفت: تو واقعا می خواهی اجازه دهی که این مرد درمورد زندگی تو تصمیم بگیرد؟ استیو بگذار یک سوال از تو بپرسم : آیا تام کسی هست که تو می خواهی فردی شبیه او شوی ؟

" نه "

آیا ماشینی که او سوار می شود همان ماشینی هست که تو می خواستی ؟

" نه "

"پس چرا به حرف های او گوش می دهی ؟ استیو تو شوخ طبع ترین فردی هستی که من می شناسم . من واقعا فکر می کنم تو با ماندنت در اینجا عمر خود را تباه می کنی . وسایلت را جمع کن و از اینجا برو . وسایلم را جمع کردم و برای دومین بار به دفتر تام رفتم . برای او شرح دادم که قصد من برای کم دین شدن واقعا جدی است . او نگاهی به من انداخت که انگار احمق ترین فرد در جهان هستم .

" مشکلی ندارد استیو ، ولی اگر الان پایت را از این در بیرون گذاشتی،

دیگر انتظار نداشته باش که سر کارت برگردی . من دوباره از او تشکر کردم . رفتم که با او دست بدهم ولی او دست من را پس زد . استیو تو حرکت بسیار بدی کردی؛ اما به هرحال برایت آرزوی موفقیت می کنم ."

من از آن در بیرون آمدم و از شادی به هوا پریدم و دیگر هرگز پشت سرم را نگاه نکردم .

بگذارید برایتان بگویم که در طول ماه های اول که به عنوان کمترین کار می کردم ، فکر می کردم که حق با تام بوده است . در ماه اول من ۱۲۵ دلار کسب کردم و در ماه بعدی حتی بدتر هم شد؛ زیرا فقط ۷۵ دلار از این کار به من رسید . سرانجام در موقعیتی قرار گرفتم که خانه و خانواده ام را از دست دادم . فکر می کردم جدا شدن از آنها بهتر است؛ اما این فقط وضعیت را بدتر کرد و من فقط باندازه ای پول به دست می آوردم که بتوانم آن را برای خانواده ام بفرستم .

حتی در شرایط آوارگی ام می دانستم که دارم کاری را انجام می دهم که برای آن متولد شده ام . تا آن موقع در آن کار موقعیتی نداشتیم؛ اما در مسیر هدفم قدم برداشته بودم . تا ۱۰ سالگی ام می دانستم که استعدادی دارم که می توانم مردم را بخندانم اما تا بیست سالگی از این استعداد برای کمیدن شدن هیچ استفاده ای نکرده بودم .

می خواهم مساله مهمی را به شما بگویم: شما دارای یک استعداد خاص هستید . بله ، شما هم یک استعداد خاص دارید . پروردگار ما با آن علم نامحدود خود هر کس را با استعدادی ویژه ای خلق کرده است . استعداد شما کاملاً منحصر به فرد است . کسی نمی تواند این را از شما جدا کند . شما تنها کسی هستید که می توانید انتخاب کنید که از آن استفاده کنید یا آن را نپذیرید . شما قدرت این را دارید که به استعدادتان اجازه دهید که زندگی شما را توسعه دهد .

استیو، استعداد من در چیست؟ استعداد شما تنها چیزی است که با استفاده از آن می‌توانید با کمترین تلاش، بهترین و کامل‌ترین کار را انجام دهید.

لحظه‌ای وقت بگذارید و درمورد آنچه که گفتم واقعا فکر کنید. زمانی که به حرف‌های من توجه می‌کنید با خود روراست باشید. در وجود تو یک استعداد است. به این نکته توجه کنید که من از شما نخواست‌ام تا به آنچه که شما درمورد آن احساساتی می‌شوید یا آنچه که آرزوی دست‌یابی به آن را دارید، ببینید. چه کاری را شما با کمترین تلاش می‌توانید به بهترین و کامل‌ترین نحو انجام دهید؟

فکر نکنید که استعداد، به ورزش یا اجرای نمایش محدود می‌شود؛ بلکه موارد زیادی را در بر می‌گیرد. آیا شما می‌توانید افرادی را که می‌توانند متقابلا سودمند بوده و از ارتباط بالای تجاری برخوردار اند دور هم جمع کنید؟ آیا آشپز خوبی هستید؟ آیا یک واسطه‌گر عالی هستید؟ آیا صدای آرامش‌بخشی دارید که مردم از صدای شما لذت می‌برند؟ آیا رابطه‌ی خوب و تاثیرگذاری با بچه‌ها دارید؟ آیا می‌توانید چیزی بکشید یا رنگ آمیزی کنید؟ دوست دارید طراح لباس باشید؟ آیا آرایش‌گل‌ها شما را به وجد می‌آورد؟ آن چیست که پروردگار بصورت طبیعی به شما بخشیده که می‌توانید چنین کارهایی را انجام دهید؟

کل مفهوم استعداد ممکن است به چالش کشیده شود. ما چون شرطی شده‌ایم که از شغل و سمتمان زیاد محافظت می‌کنیم. استعداد ما در شغلی نیست که داریم و فکر می‌کنیم که بهتر از شغل دیگران است. من دوستان زیادی دارم که میلیون‌ها دلار بدست می‌آورند و از کارشان نفرت دارند زیرا آنها از تواناییشان استفاده کرده‌اند نه از استعدادشان.

وقتی استعدادتان را کشف کردید، با گزینه های دیگر گمراه نمی شوید . برخی از شماها ممکن در شناخت استعدادتان مشکل داشته باشید؛ زیرا شما یا آن را به شغلان پیوند داده اید یا با آن تعیین می کنید من این را کاملاً فهمیده ام و می دانم که این موضوع بیشتر برای مردان صدق می کند؛ زیرا اکثراً هویت ما با شرکتی که در آن کار میکنیم یا عنوانی که بر روی کارت ویزیتمان حک شده است، شناخته می شود. اما شغل شما استعداد شما نیست. این ممکن است که فضایی باشد که شما بتوانید از استعدادتان در آن استفاده کنید. اما شما می بایست توانایی این را داشته باشید که از آن بتوانید در ارتباطات، جامعه و همه ی جوانب زندگی استفاده کنید .

استعداد شما چیزی است که به شما متکی است؛ خواه شما سر کار باشید خواه در تعطیلات به سر ببرید خواه در جمع خانواده تان باشید، خواه تنها. این استعداد نه به خاطر کوچک شدن شرکتی که در آن کار می کنید از شما گرفته می شود و نه به خاطر تعریف کسی از آن ، به شما داده می شود. استعداد شما وجود دارد چون شما وجود دارید.

من آمده ام تا به شما بیاموزم که هیچ شغلی گنجایش استعداد من را نداشت . استعداد من بزرگ تر از این شغل ساده بود. آن قدر گرفتار روزگار شده بودم که متوجه نبودم که استعداد من در خنداندن مردم فقط به مرحله ی کمدی ختم نمی شود. من فکر می کنم این قدرت استعداد من بود که میتوانستم ماوراء یک شغل حرکت کنم و دید درست استعداد بی نظیرم باعث شد که در رادیو ، تلویزیون ، فیلم ها و کتاب ها راه پیدا کنم. ببینید زمانی که در رادیو هستم مردم را می خندانم ، هروقت برنامه تلویزیونی اجرا میکنم مردم را شاد می کنم، و هرگاه میزبان برنامه تلویزیونی خانواده فود می شوم در دل مردم شادی

و نشاط ایجاد می کنم. استعداد من همیشه با من است و من از آن برای رشد موفقیتیم استفاده می کنم .

اگر شما یک راننده هستید ، نباید به خود بگویید: حالا که یک راننده خوبی هستم، می بایست برای یک شرکت کار کنم .نه، درست است که استعداد شما در رانندگی است، اما بهترین راه برای استفاده از استعدادتان ممکن است این نباشد که شما راننده ی یک شرکت شوید. این بستگی به آن چیزی دارد که به شما بیشترین رضایت مندی را دهد. اگر حقیقتاً استعداد شما در رانندگی باشد، شما می توانید بهترین راننده در منطقه ی خود شوید . شما با داشتن این استعداد می توانید به یک موفقیت باور نکردنی دست یابید. من تضمین می کنم این برای شما بسیار خوشایند است وقتی از خواب بیدار می شوید و ببینید برای خود رانندگی می کنید یا روزتان را جهت پرورش راننده های جوان تر که برای شما کار می کنند سپری می کنید یا شاید راه صحیح جهت رسیدن به استعدادتان انجام امورات ترابری یک مکان مذهبی یا افراد مسن جامعه ای که در آن زندگی می کنید باشد. الزامی نیست که استعداد شما در انجام یک شغل یا حرفه باشد؛ بلکه می تواند انجام کاری داوطلبانه برای خدمت به اجتماع باشد. اگر این خدمت به شما احساس رضایت مندی داد، شما با وارد شدن این لذت و شادی به زندگیتان پاداش خود را برده اید .

استعداد شما می تواند در خدمت رسانی به دیگران باشد. در تمام طول زندگیتان مردم به شما گفته اند که استعداد شما تنها زمانی معنی واقعی پیدا می کند که برای انجام کاری خداپسندانه و بی چشم داشت به کار گرفته شود. خوب، شاید تلاش خود را باید صرف همین امور خدا پسندانه کنید. اموری که احساس می کنید کمک شما را طلب می کند

یک صنعت خدماتی عظیمی وجود دارد. من نمی توانم بگویم که چه تعداد افرادی در آن خدمات ارائه می دهند. از ساده ترین آنها تا افرادی که نقش اجرایی و مدیریتی دارند. در هتل ها رستوران ها ، مهمان خانه ها و حتی در ونوس می توانند زندگی من را بهتر کنند. شما روزی می توانید صاحب یک هتل باشید یا مدیرعامل اصلی بهترین رستوران شهرتان شوید. آنچه نیاز است عبارت است از استعداد خدمت رسانی که باید اجازه دهد مردم زندگی لذت بخشی داشته باشند .

چیز هایی که استعداد شما به حساب نمی آیند

اشتیاق احساس قوی برای انجام کاری است که قصد انجام آن را دارید. اشتیاق یک حس است نه یک استعداد. برخی افراد هیچ حسی نسبت به استعدادشان ندارند؛ زیرا آن ها تا کنون برای خود فضایی ایجاد نکرده اند که درواقع بتوانند جهت رسیدن به آن گام بردارند . من از شما می خواهم که برای رسیدن به استعدادتان اشتیاق داشته باشید؛ به طوری که آن را تایید و تکمیل کنید، نه اینکه آن اشتیاقی را که نسبت به کاری دارید با استعدادتان اشتباه بگیرید. استعداد شما مجزا از توانایی های شماست درواقع گاهی اوقات که کاری را خوب انجام می دهید مانع از این می شود که متوجه شوید توانایی انجام چه کارهای بزرگتری را دارید. من فکر می کنم توانایی هرکس از استعدادش کمتر است. توانایی، آموختنی است اما استعداد یک چیز ذاتی و درونی است. کسی نمی تواند با خواندن کسب استعداد کند و با همان مهارت کاری را انجام دهد. هرچند توانایی به ما کمک می کند تا استعدادمان را به کار بیندازیم.

از توانایی های خود استفاده کنید اما بدانید که این استعداد شماست

که شما را در موقعیت انسان های بزرگ قرار می دهد. کتاب امثال می گوید استعداد فضا را برای شما باز می کند و شما را در موقعیت انسان های بزرگ قرار می دهد.

بعد از این که شما استعدادتان را شناختید و تصمیم گرفتید که از آن استفاده کنید، استعداد شما را سمت اجرای اهداف و رسالت زندگیتان هدایت می کند و جدا از اینکه شما در یک فرصت شگرف قرار بگیرید و زندگی باشکوهی تشکیل دهید آن را به شما نشان می دهد. موفقیت شما بستگی به استعدادی دارد که در زمان تولدتان بصورت رایگان به شما داده می شود. این استعداد می تواند تمام اسرار زندگیتان را به شما نشان دهد. رسالت، هدف، و سرنوشت شما بستگی به یک چیز دارد: آن هم استعداد شماست. من تضمین می کنم که تمام زندگی شما یک معنی و مسیر جدیدی پیدا می کند وقتی شما استعدادتان را بشناسید و تصمیم بگیرید که آن را در یک راه درست استفاده کنید. وقت بگذارید و به سولات زیر پاسخ دهید تا به شما کمک کند که اهدافتان را بشناسید.

فعالیت های موفقیت آمیز

۱ چگونه می توانید با کمترین تلاش به کامل ترین و بهترین هدف دست یابید؟

.....

.....

.....

.....

.....

.....
 ۲ اگر دیگران بخواهند یک استعداد خاص را به شما نسبت دهند، آن چیست؟ چرا؟

.....

.....
 ۳ اگر شما اندرزه‌ای دیگران را دنبال می کردید چگونه از استعدادتان استفاده می کردید؟

.....

فصل ششم

استعداد خود را بشناسید
و آن را در مسیر صحیح خود
قرار دهید

استیو جابز در سی سال گذشته حقیقتاً یکی از بزرگ ترین نوآوران آمریکایی بود. او در به وجود آوردن تکنولوژی استاد بود. تکنولوژی هایی که می توانست تغییر اساسی در زندگی شما ایجاد کنند. هر وقت که شما وارد یک مغازه ی اپل شوید و جعبه ای که بر روی آن مارک اپل است را باز کنید، متوجه می شوید که شما گوشه ای از کارهای بزرگ و اسرارآمیز استیو جابز را در دست گرفته اید .

استیو جابز چنان استعدادی در زمینه ی تکنولوژی داشت که در حقیقت باعث تغییر در نحوه ی زندگی امروزه ی ما شده است. برخی از شما حتی به آیفن ها و آپید های خود اعتیاد پیدا کرده اید .

توانایی در ایجاد یک تکنولوژی نو و دگرگون کننده هردو از استعداد های استیو جابز و آثاری است که او از خود در جهان بر جای گذاشته است. این ترکیب استفاده ی استعداد شما و القاء مهارت های فردی و توانایی های شما، چیزی است که ما آن را نشانه ی استعداد می نامیم . هر زمانی که از آن توانایی و مهارت خدادادیتان با بالاترین توان استفاده کنید، مانند یک علامت تجاری نشانه ی استعدادتان نیز در این جهان ماندگار خواهد ماند. بی شک شما می دانید وقتی جعبه ای با مارک اپل را باز می کنید یا پشت فرمان خودرویی بنشینید که مارک MVM بر رویش حک شده باشد، چه انتظاری از آن می رود . علامت استعداد شما هم باید چیزی باشد که وقتی از شما درخواست انجام کاری شود یا وقتی خواسته شود که عضو تیمی شوید مردم همان انتظار را از شما داشته باشند. نشانه ی استعداد شما طعم و بویی است که شما به آن می دهید به گونه ای که دنیا متوجه می شود DNA شما در آن وجود دارد. هنگامی که پشت میز می نشینید اطرافیانان به گونه ای که تنها خودتان می توانید آن را منتقل کنید، متوجه استعداد شما می شوند.

فرض کنید شما یک برنامه ریز رویدادها و حوادث باشید و در یکی از نشست هایتان فردی وارد اتاقتان شود. وی می تواند به محض ورود با دیدن نحوه ی چیدمان میزها یا میزان انعکاس نور در اتاق، متوجه نشانه ی استعداد شما شود. اگر شما فردی هستید که به دیگران درس زندگی می دهید سایرین باید قادر باشند تحولات بزرگی در تجارت و زندگی شخصی موکلین شما که بازتاب کننده ی انرژی منحصر به فرد شماست را ببینند. نشانه ی استعداد چیزی است که شما را از سایرین جدا می کند .

تصور کنید که دو آرایشگر را می شناسید که هر دو در کارشان مهارت دارند. اما تفاوت بین آنکه مشتریان برای صندلی او در صف می ایستند با دیگری که صندلی اش همیشه خالی است نشان دهنده ی علامت استعداد آنهاست. علامت استعداد آرایشگر خوب ارتباطی است که با مشتریان برقرار می کند یا حافظه ایست که می داند مثلاً پسر فلان مشتری پوست و موی حساسی دارد و می داند چگونه بر روی آن کار کند .

وقتی که شما استعدادتان را کشف کردید ، آن مشخصه ی اصلی که باعث می شود استعدادتان برجسته و درخشان شود را پیدا کنید. شما با آن استعدادی که کاملاً مربوط به خودتان هست چه می کنید؟ من پیشنهاد می کنم که آن را برای اشتراک گذاشتن با جهان از راه های مختلف آماده کنید .

برای رفتن به سمت استعدادتان و پذیرش آن هیچ وقت دیر نیست . من افراد زیادی را می شناسم که حتی از شما هم چند قدم عقب تر بوده اند ولی توانسته اند به خواسته هایشان دست یابند .

بعد از اینکه استعدادتان را شناختید ، نیاز است برای شناسایی مسیر

درستی که شما را به سمت استعدادتان سوق دهد، به اطراف خود نگاه کنید. این مسیر مناسب شما را برای آن سفری که نیاز دارید هدایت می کند و شما را به سمت آینده ای روشن پیش می برد. زمانی که شما شروع به کاوش برای یافتن روزنه ای مناسب جهت رسیدن به استعدادتان کردید متوجه خواهید شد که آن در همه جا در اطراف شماست. افرادی که حقیقتاً به موفقیت دست یافته اند برای اینکه به پیشرفت های بعدیشان دست یابند از مسیری استفاده کرده اند که برای امروز مناسب باشد. پیشرفت هایی که حتی آنها را به سمت موفقیت های بیشتر سوق دهد.

مسیرهای امروزی شما

نحوه ی انتشار دیجیتالی آلبوم هیجان انگیز بیانسه را دوست دارم؛ اما علت اصلی دوست داشتنم ربطی به موسیقی ندارد. علت دوست داشتنم این نبود که بیانسه دنیا را به هیجان آورده بود و با یک تصمیم، بازاریابی و تبلیغات مرسوم را خیلی راحت کنار گذاشت؛ بلکه به این علت بود که همه جا مملو از تصاویر بیانسه یک خواننده ی کودک بود. او را دوست داشتم بخاطر مسیری که برگزیده بود تا به بیانسه تبدیل شود. کسی که با حضور او استادیوم ها پر می شدند. یک ویدئو کلیپ از او در گروهی به نام Girl Tyme وجود دارد که آنها در یک رقابت با گروه Boys که دیگر هیچگاه خبری از آنها شنیده نشد، شکست خوردند. در این روزها که ستاره ها، غول های تجاری و حتی ورزشکاران طوری وانمود می کنند که یک شبه به همه جا رسیده اند، مردم این باور غلط را پیدا می کنند که استعدادشان می تواند آنها را در مسیری قرار دهد که فوراً آنها را میلیونر کند. اکثر مردم هیچ وقت درباره

ی Girl Tyme چیزی نشنیده اند اما آن تنها یکی از مسیرهایی بود که بیانسه قبل از Sasha Fierce ، Destinys Child و حتی قبل از Mrs.Carter از آن استفاده کرده است . بیانسه از مسیری که در آن لحظه در اختیارش بود استفاده کرد تا بتواند به فرصت های بعدی در دوران زندگی اش دست پیدا کند .

شما مجبور نیستید که سفر خود را بخاطر تلاش برای پیدا کردن مسیری که مستقیم شما را به مقصد نهاییتان برساند به تاخیر بیندازید . اولین مسیری که مستقیم سراغ آن می روید شاید همانی نباشد که سفر شما را به انتها برساند . شما می توانید به سادگی سراغ آن مسیری بروید که شروع حرکت استعداد خود را در آن ببینید در مورد این فکر کنید که می خواهید با یک اتوبوس شهری از یک مکان به مکان دیگر سفر کنید.غالباً شما می بایست جهت تکمیل سفرتان از آنجایی که هستید حرکت کنید و سپس به جای دیگر منتقل شوید جایی که شما را به مسیر بعدی برساند .

من تا سی سالگی استعدادم را در مسیری که مرا به سمت کمدین شدن فرا می خواند قرار نداده بودم . اولین تلاش من در شب اجرای آماتوری رایگانم بود . حرکت بعدی ۲۵ دلاری بود که جهت اجرای کمدی به من داده شد . حالا یک مسیر ۲۵ دلاری حقیقتاً نمی توانست مرا در این شرایطی که اکنون هستم قرار دهد . به هر حال آن شروع کارم بود . این تحول زمانی به سراغ من آمد که من یک چهره ی سینما شده بودم چیزی که حقوق مرا از ۳۵۰ دلار به ۷۵۰ دلار در هفته رساند.

تحول دیگری که در زندگی من بوجود آمد این بود که یک سرتیتر نویس ملی شوم . کاری که درآمدش همه جا برای کلوپ های کمدی

کوچک ۱۵۰۰ دلار و برای کلوپ های کم‌دی بزرگتر بیش از ۶۰۰۰ دلار در هفته بود.

تحول بعدی به وجود آمده این بود که میزبان برنامه ی "وقت نمایش در آپالو" شوم. از اینجا بود که این اقدام باعث شد در تلویزیون ملی حضور پیدا کنم پس از آن به سمت یک برنامه ی تلویزیونی به نام "من و آقا پسرها" و سپس "نمایش استیو هاروی" هدایت کرد. بعد از آن من یکی از عناصر اصلی سلطان کم‌دی شدم. این سن مرا به سمت مکانی که جهت آن عازم شده بودم سوق داد. من می توانستم یکی از هنرپیشه های کم‌دی ایستاده در کشور شوم.

آیا شما دائم دنبال مسیری جهت خوشگذرانی هستید بطوری که بودجه ی به دست آمده توسط استعدادتان نمی تواند آن را پشتیبانی کند؟ من از شما می خواهم که برای اتصال به مسیری که سطح کنونی استعداد شما را تکمیل کند و بتواند شما را به مرحله ی بعد حرکت دهد، پذیرا باشید. این یعنی هم اکنون شروع کنید. از کجا می توانید سفرتان را امروز آغاز کنید؟ شما خود را به کدام مرحله یا مسیر ساده متصل کرده اید؟

اگر شما یک آرایشگر باشید آیا می توانید کارتان را در آشپزخانه تان شروع کنید؟ آیا می توانید همان کار را در یک اتاق کوچک یا روی یک صندلی در یک سالن انجام دهید؟ آیا مایلید برای انجام کارتان مجوز آرایشگری بگیرید یا قبل از شروع به کار زیر نظر کسی که بیشتر از شما می داند، آموزش ببینید؟ هرگز نترسید که بخواهید خود را در یک جایگاه پایین تر قرار دهید تا بتوانید چیزهای بیشتری از آن کس که بیشتر از شما می داند یاد بگیرید. هیچکس بیشتر از فردی که سابقه ی انجام آن کار را قبلاً داشته است نمی تواند به شما آن کار را

بیاموزد .

در این رابطه شما ویدال ساسون^۱ نیستید . ولی در این مسیری که گام برداشته اید عالی هستید. دائم کار کنید تا تغییر دیگری در زندگی خود ایجاد کنید . یک صندلی بهتر در یک سالن بهتر بتوانید بگیرید . باز باعث تغییر جدید در زندگی خود شوید و با یک فرد یا یک زن دیگری شریک شوید . بایک سالن کوچک در خیابان اصلی شروع کنید تا به تحول دیگری دست یابید . صندلی های بیشتری در سالن قرار دهید تا تغییر جدیدی در روند کار خود ایجاد کنید . شروع به اجاره دادن قسمت های ویژه در سالن کنید . همانطور که پدرم همیشه می گوید قطره قطره جمع گردد ، وانگهی دریا شود .

اگر شما یک راننده ی کامیون هستید و آرزو دارید که صاحب یک ناوگان باربری شوید منتظر این نباشید که فردی به شما پول دهد تا اولین ناوگان باربری را بخرید . در ابتدا ، شما می بایست گواهینامه ی رانندگی بازرگانی را بگیرید . بعد از این کار شما می توانید در سطح محل خود رانندگی را شروع کنید و پس از آن می توانید هر جا که خواستید رانندگی کنید . وقتی توانستید از آن کار پول بدست آورید آن را پس انداز کنید تا بتوانید اولین کامیون خود را بخرید . بعد از اینکه اولین کامیون را خریدید و مشهور به راننده ای که به موقع کالاها را تحویل می دهد شدید شما می بایست به فکر خرید یک کامیون دیگر بیفتید و یک راننده ی دیگر را برای آن استخدام کنید . تمرکز شما می بایست فقط بر روی خرید کامیون باشد . شما دائم در حال خرید و فروش از یک وسیله به یک وسیله ی دیگر هستید . قبل از اینکه خود متوجه شوید می بینید که ده کامیون در جاده دارید و رویای شما برای رسیدن به آن ناوگان باربری که شما دوست داشتید به حقیقت

پیوسته است .

اگر رویای شما این است که یک آشپز شوید کارتان را با پخت و پز برای خانواده ی خود شروع کنید. با افرادی صحبت کنید که به دنبال برگزاری مهمانی های خاص هستند؛ اما در عین حال نمی توانند آن را به طور تجملاتی برگزار کنند. داوطلبانه در یک مرکز یاری رسان معیشت در منطقه ی خودتان شروع به آشپزی کنید یا برنامه ریزی کنید تا در مدرسه ی متوسطه ی محله تان آشپزی را به بچه ها آموزش دهید. چه کسی می داند، شاید کارهایی که انجام می دهید را در اخبار محلی نشان دادند. حضور شما می توانست برای شما فرصتی باشد تا دیدگاهتان را با دنیا مطرح کنید. این امکانات محلی برای شروع، مکان های مناسبی هستند .

من شخصا آن مرد محترمی که آرایش و گل آرایی چهار هتل سیزون را در سرتاسر دنیا انجام داده است، را می شناسم. او کارش را برای به اشتراک گذاشتن استعدادش در مورد چیدمان گل ها با پرواز از نیویورک به پاریس و دبی شروع نکرده است. او استعدادش را با کار در هتل های بسیار کوچ کتر شروع کرد که واقعا از توانایی های او قدردانی نمی شد. اما وی اجازه نداد که این عدم قدردانی او را از انجام کاری که برای آن فرا خوانده شده بود، باز دارد. قبل از اینکه او بداند، یک نفر خلاقیت او را دید و به او فرصتی داد که چیدمان گل های چهار هتل سیزون را طراحی کند. اکنون او چیدمان گل آرایی برای گرمی و نمایش ملکه لطیفه را مهیا می کند .

فقط به خاطر اینکه شما آواز می خوانید به این معنی نیست که شما حتما باید از استعدادتان برای اینکه مانند فردی مثل ویتنی هیوستون^۱ یا ماریا کری^۲ شوید، استفاده کنید. داشتن توانایی در خنداندن مردم به

1. Whitney Houston

2. Mariah Carry

این معنی نیست که نیاز هست شما یک کم‌دین شوید. اگر شما مستند "بیست قدم تا ستاره‌ی سینما شدن" را که برنده‌ی جایزه‌ی آکادمی شده بود را دیده باشید، می‌دانید که بهترین صدای نسل ما چنان که یک خواننده‌ی پشت صحنه بود و در بزرگ‌ترین شاهکارهای جهان نقش داشته، چگونه صحنه را به وجد آورد. بهترین طنزپردازان همیشه آن‌هایی نیستند که بر روی صحنه میکروفون را در دست می‌گیرند؛ بلکه اغلب افرادی هستند که پشت صحنه این لطیفه‌ها را نوشته‌اند.

ممکن است استعداد به شما تعلیم داده شود و شما از دنبال کردن آن خودداری کنید. زیرا اغلب معلمان این کلاس‌ها برای آنها ارزش قائل نمی‌شوند. اما چه کسی گفته است که شما می‌بایست در کلاس یاد بگیرید؟ لیزا نیچالز^۱ سخنران انگیزه یک معلم نیز هست. او به جماعت‌های خسته در سرتاسر کشور نیرو می‌دهد. تونی رابینز^۲ نیز یک معلم است و می‌دانم اکثر شماها برایتان مهم نیست؛ چقدر برای آموزش‌های او پول خرج کنید. پیدا کردن مسیر درست برای استعدادتان کلیدی است تا استعداد خود را از رویا به واقعیت تبدیل کنید. لیزا و تونی فهمیده‌اند که می‌بایست برای خود راهی ایجاد کنند و اجازه ندهند دیگران این کار را برای آن‌ها ایجاد کنند و آن قدر به کارهایی که نسل گذشته‌ی آنها انجام می‌دادند عقب گرد نکنند.

اجازه دهید مسیری که در آن قرار گرفته‌اید به شما بیاموزد که چگونه حرکت کنید

مسیر شما فقط به استعداد یا انتقال شما به سطح دیگری از موفقیت مربوط نیست. مسیر شما می‌بایست به استعدادتان اهمیت دهد و به شما کمک کند تا استعدادتان را کامل کنید. این یعنی شما می‌بایست برای اینکه بیاموزید چگونه در آن مسیر پیش روید مشتاق باشید و قبل

1. Liza Nichols

2. Tony Robbins

از اینکه به مراحل بالاتری صعود کنید؛ به اندازه ی کافی برای یادگرفتن مسیری که در آن قرار گرفته اید، شکبیا باشید. سعی کنید پیش از آنکه اشتباهتان به مراحل مهم تری پیش رود جلوی آن ها را بگیرید .

بیندیشید و راهی بهتر از آنی که والدینتان در آن حرکت کردند بیابید

پدرم عاشق ماشین بود. او یک خودروی مورکوری^۱ ۵۰ یک استیشن واگن چوبی قدیمی ۶۳ و یک استیشن واگن ۶۸ داشت؛ که در سال ۱۹۷۷ اولین ماشین من شد. من از شما نمی خواهم که تنها از یک مسیر استفاده کنید. شما باید تشخیص دهید که آیا این شما را به سطح بالاتری سوق می دهد یا حتی شما را به انتهای راه هم نمی رساند. من افراد زیرک، باهوش، توانا و با استعداد زیادی را دیده ام که مدت زیادی در یک مسیر یکنواخت مانده اند. اگر شما می بینید که سخت و هوش مندانه کار می کنید و در یک مسیر قرار گرفته و دیدگاه روشنی را هم دنبال می کنید؛ ولی با این وجود حرکت شما کندتر و کندتر می شود، وقت آن رسیده آن وضعیت را بهبود بخشید و به گروه دیگر یا یک سازمان جدید بپیوندید و یا کسب و کار جدیدی را آغاز کنید. وقت آن رسیده است که پیشرفت کنید. اگر شما از استعدادتان استفاده کنید و آن را پرورانید و تکمیل کنید، زمانی متوجه خواهید شد که استعدادتان خیلی بزرگتر از آن مسیری که در آن قرار گرفته اید، شده است .

از اینکه مسیر جدیدی را تجربه کنید، نترسید

حالا که شما شروع کرده اید تا از مسیر های موجود جهت تسلط بر استعدادتان استفاده کنید، وقت آن رسیده است راه اصلی را انتخاب کنید تا شما را به سطوح بالاتری ارتقاء دهد. اجازه دهید ماورای مسیرهایی

مانند کارهای سنتی تمام وقت جهت رسیدن به استعدادمان بیندیشیم. شما می‌بایست مانند هر کاری که توانسته اید برای استعدادتان انجام دهید مسیرهای جدیدی را برای رسیدن به آن تجربه کنید و از این نترسید که برای گذشتن از مسیر یک هواپیما را انتخاب کنید؛ درحالی که دیگران ماشین سواراند. مسیری که شما انتخاب می‌کنید، می‌تواند به اندازه‌ی استعدادتان منحصر به فرد باشد. شما نمی‌توانید حتی این را تصور کنید که در آن زمان یعنی در دهه‌ی ۸۰ وقتی کارم را به عنوان کم‌دین شروع کردم، چه فرصت‌هایی پیش روی من بود. فرصت‌هایی مثل: میزبانی در یک برنامه‌ی رادیویی، داشتن یک برنامه‌ی تلویزیونی در طول روز، به عهده گرفتن یک مسابقه‌ی تلویزیونی برای عموم مردم. الان دارم سومین کتابم را می‌نویسم.

ما همچنین نباید بترسیم که بخواهیم ماشینی را که خارج از توانایی ما برای خرید آن است، آزمایش کنیم. ما غالباً حتی فکر نشستن در یک ماشین لوکس را هم نمی‌کنیم؛ زیرا فقط جایی را که الان هستیم می‌بینیم. ما می‌توانیم خیلی سریع از رفتن در یک مسیر خودداری کنیم زیرا برای رفتن در آن مسیر نیاز هست تا مدت زیادی کار کنیم یک سری مهارت‌های جدید را یاد بگیریم؛ یا مدت زیادی را دور از خانه سپری کنیم. هرچند یک مسیر ممکن است جهت پیشرفت نیاز به تلاش و کوشش بیشتر داشته باشد؛ اما شما باید توجه داشته باشید که اگر می‌خواهید آن را در یک مسیر مناسب قرار دهید استعدادتان خیلی آرام شما را سمت مقصودتان می‌برد.

اصرار بیهوده نوزید

اینکه بدانیم از چه موقعیت‌هایی باید دوری کنیم به اندازه‌ی انتخاب

مناسب ترین مسیر برای استعدادمان مهم است؛ فقط به خاطر اینکه شما یک آشپز خوبی هستید به این معنی نیست که لزوماً نیاز است یک رستوران باز کنید. بهترین وسیله برای استعدادمان می تواند فراهم نمودن امورات شخصی خودمان باشد. اگر شما یک مربی بستکبال هستید، بهترین راه برای استفاده از استعدادتان می تواند مربی گری برای دانش آموزان مقطع راهنمایی باشد.

من آخرین فردی هستم که آرزوی کسی را برای کارآفرین شدن به تعدیل می اندازم؛ اما از شما می خواهم که قبل از امضای موافقت نامه درباره ی آن کارآفرینی سخت فکر کنید. این یک کار پیش پا افتاده نیست. کارآفرینی بیش از مسئولیت کاری تمام وقت، نیاز به فداکاری دارد. شما برای باقی ماندن در یک مسیر صحیح نیاز به یک تیم دارید. مخارج احتمالی وجود دارد که در آغاز بر روی آن سرمایه گذاری نکرده اید. شاید شما فردی باشید که مدت زمانی را که برای آن کار صرف می کنید، برای خود و خانواده تان مهم باشد یا فردی هستید که کم ترین زمان را صرف کارهای طولانی مدت می کنید یا نمی توانید هنگامی که مدیر قسمتی هستید، نظرات دیگران را هم بپذیرید. کسی را در این دنیا می شناسید که نداند به کجا می خواهد برود؟ شاید یک هواپیما ربا. ایرادی ندارد که برای رسیدن به مراتب بالا از مقادیر کم شروع کنید و در عین حال به دنبال رسیدن به مراحل بالای کارآفرینی هم باشید. توجه کنید تا ببینید چه چیزی باعث می شود رئیس خودتان شوید و چه فداکاری هایی در زمان باید انجام دهید تا به موفقیت برسید.

فعالیت های موفقیت آمیز

انتخاب مسیر درست

جهت انتخاب مسیر درست برای خود و استعدادتان این سوالات را از خود پرسید .

۱ مقصد نهایی شما کجاست؟ این مهم است که شما همواره به مقصد نهایی خود بیندیشید .

.....

.....

.....

۲ منزل گاه بعدی شما کجاست؟ هدف بعدیتان چیست؟ آیا آن ترفیع و پیشرفت در شغل فعلیتان می باشد؟ آیا ابتکاری از خود دارید و پروژه های جانبی انجام می دهید؟ آیا هدف بعدی تشکیل خانواده است؟ ببینید این ها سوالات مهمی هستند که شما می توانید از خود پرسید؛ زیرا فرصت و مسیر رابرت ۳۰ ساله، مجرد، که قصد ازدواج دارد و دنبال شغلی با حقوق بالا می گردد و وقت آزاد زیادی برای گذراندن با خانواده دارد، با مسیر فردی مانند استیفنی، کسی که هم سن اوست و قصد ازدواج نداشته و می خواهد با یک شرکت قانونی بسیار بزرگ شراکت کند، یکسان نیست. شما به دنبال چه چیزی هستید؟ آیا آن می تواند شما را به آن جایگاهی که می خواهید برساند و شما را برای سفر بعدیتان آماده کند؟

.....

.....

.....

.....

فعالیت های موفقیت آمیز

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

آیا می دانی چگونه از این مسیر که امروز در آن قرار گرفته اید به اندازه ی کافی بهره برداری کنید و متوقف نشوید ؟ این بدین معنا نیست که پیشرفتی نداشته باشید . وقتی که قدم بعدی شما مدیر شدن است عقب گرد نکنید و یک معلم در همان مدرسه ی قدیمی خود شوید . آیا آن مسیر تحت کنترل شماست یا از کنترل شما خارج شده است ؟ آن همان محرکه ایست که شما می خواستید . این یک چالش است؛ یک سرگرمی، و این خارج از محدوده ی راحتی شماست . اما شما می توانید این را انجام دهید . آن جایی است که نیاز است شما آنجا باشید.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

این سوالات شما را مطمئن می کند که آیا شما در مسیر صحیح قرار گرفته اید یا نه . چنین کاری باعث مصون ماندن از تلاش برای انجام کاری بیهوده با کسی می شود که حتی مقصدش با شما یکی نیست. مسیرتان را با استعداد و و سفرتان سازمان دهی کنید، با این کار شما همیشه در مسیر صحیح قرار خواهید گرفت .

امروز ، بهترین مسیرها را برای استعدادتان بنویسید .

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

آن مسیرهایی را که شما از اکنون تا ۵ الی ۲۰ سال آینده دوست دارید در جهت استعدادتان استفاده کنید، بنویسید.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

یکی از آن مسیرهایی که جهت استعدادتان در آن قدم بر می دارید را

.....



برای ما از طریق توییتر به آدرس #DashDeposits یا بوسیله ی اینستاگرام
به آدرس @actlikeasuccess ارسال نمایید .

فصل هفتم

درک آرایش خود

برای اینکه بخواهید استعدادتان را درست تقویت کنید، می‌بایست آرایش درستی داشته باشید. آرایشی که گاهی نیاز به تغییر در برخی از قسمت‌ها دارد. زمانی که از آرایش صحبت به میان می‌آوریم در مورد آن هزاران دلاری که خانم‌ها در فروشگاه‌های اینترنتی رولون یا ام‌ای اس^۱ خرج می‌کنند؛ یا مقدار پولی که مردان در فروشگاه برادران براکس^۲ هزینه می‌کنند، صحبت نمی‌کنیم. من در مورد آن خصیصه‌هایی صحبت می‌کنم که در وجود شما جمع شده تا شما را به رویاهایتان برساند. این آرایش یک نیروی محرکه‌ایست که خود را به آن متصل کرده‌اید تا شما را به موفقیت برساند. در این بخش، ما دنبال چیزی می‌گردیم که آرایش شخصی شما را به بالاترین سطح افزایش داده و برای رسیدن به اهدافتان شما را به جلو حرکت دهد.

چه نوع آرایشی را دوست دارید؟

اولین چیزی که شما در آن بسته‌ی آرایشی خود نیاز دارید، این است که تبدیل به فردی شوید که به جای پس‌زدن دیگران آنها را به خود جذب می‌کند. هیچ مرد ثروتمند و موفقی که به خاطر کار و تلاش خودش به موفقیت رسیده باشد، وجود ندارد. بنابراین شما می‌بایست قانون جذب را یاد بگیرید؛ تا افراد شایسته را به سمت خود بکشید. سخت گیر نباشید یا حداقل جوی درست کنید، که کار کردن باشما آسان باشد.

در مرحله‌ی بعد شما باید مشتاق باشید که فرد رویایی، با دیدگاهی مثبت شوید. آنهایی که اجازه می‌دهند دیگران توسعه پیدا کنند، پیشرفت کنند و دنبال افرادی می‌گردند که شما دوست دارید در اطرافتان باشند. وقتی شما با افراد شایسته باشید فرصت مناسبی است تا بتوانید از دانش و تجربه‌ی آنها استفاده کنید. شما باید محدودیت

1.Revlon or MAC

2. Brooks Brothers

ها را شناسایی کنید و آنها را بهبود بخشید . شاید شما بخواهید برای شناسایی این محدودیت ها تیمی تشکیل دهید تا آن را بررسی کنید . در آخر شما می بایست وقت شناس باشید و به وقت خود و دیگران احترام بگذارید. راستگو باشید و با خوش قولی خود نشان دهید که فردی محترم و قابل اعتماد هستید .

راستگو باشید ، واقع نگر باشید ، عادت های خود را تغییر دهید

یکی از قسمت های ضروری آرایش شما راستگویی ، واقع نگری و انجام یک سری اعمال و کردار جدید می باشد .

راستگو باشید

اکنون وقت آن نیست که بخواهید به خود دروغ بگویید . اگر شما از روش زندگی خود خسته شده اید، وقتش رسیده که آن روش را رها کنید. من از شما می خواهم که هم اکنون جلوی یک آینه بایستید و به چشمان خود نگاه کنید و در مورد آن جایگاهی که در آن قرار دارید با خود صادق باشید . برای آن دلیل تراشی نکنید و دیگران را مقصر ندانید. چه چیزی باعث انسداد در کارهای شما شده است ؟ و رای توجیه های خود بنگرید و از خود پرسید: چرا؟ جواب شما ممکن است ترس ، غفلت و یا شرایط مالی و خانوادگی باشد. اگر نتوانستید سریع به این سوال پاسخ دهید شاید وقت آن رسیده تا یک مشاوره ی مذهبی یا تخصصی داشته باشید و از اینکه به شما کمک کنند تا به زندگی که سزاوار است به آن دست یابید، نترسید .

واقع نگر باشید

اینجا مکانی است که شما می بایست اعمال مثبت را جایگزین اعمال منفی کنید. آیا طفره رفتن شما را ضایع کرده است؟ از یک استراتژی استفاده کنید که شما را به مرحله ی عمل وارد کند. آیا اشتباهات خود را قبول ندارید؟ در یک لیست نام یک شریک و یک دوست را جهت قبول کردن مسئولیت هایتان بنویسید. تعهد دهید که نسبت به پیش آمد آن واقع بین و مثبت اندیش باشید.

مشکل ما اینجا با افرادی است که فکر می کنند آرایش دارند؛ در حالی که ندارند. اگر شما سوالی بپرسید و خودتان به آن پاسخ دهید شما آن آرایش واقعی را ندارید. شما نمی توانید پاسخ واقعی را بدهید. هرکاری که شما انجام می دهید برای این است که می خواهید ببینید عکس العمل دیگران در برابر آن چیست. شما باید با خود صادق باشید اگر در این شرایط با خود رک و بی پرده نباشید، تنها خود را فریب داده اید.

عادت های خود را تغییر دهید

وقتی توانستید با خود صادق باشید و یک سری عملکرد جدید در جهت از بین بردن ضعف هایتان تعیین کنید، اینجا است که وارد یک مرحله ی سخت یعنی تغییر عادت های شما شوید. روان شناس آقای جرمی دین^۱ در کتاب ساختن عادت ها و کتاب شکستن عادت ها، اسطوره هایی را که تغییر عادت آنها ۲۱ روز طول می کشد، به چالش می کشد. ممکن است ایجاد تغییر در برخی از عرصه های زندگی شما حتی دو سال به طول بیانجامد؛ اما اکنون این دو سال پر بار می تواند پاداش یک عمر از دست رفته باشد.

نگران این مدت زمانی که جهت تغییر طول می کشد، نباشید. زمان

هایی بر وفق مراد شما خواهد گذشت که از آن نهایت استفاده را برده باشید. انرژی خود را متمرکز بر عادت های جدید کنید و برای مدتی روزی یک بار این کار را انجام دهید و سپس مدت زمان آن را افزایش دهید تا تغییر اساسی در آن ها ایجاد کنید. خیلی زود خواهید دید که از عادت های گذشته دیگر خبری نیست و عادت های جدید جای آنها را گرفته است. سپس شما باید سعی کنید که بر آنها تسلط پیدا کنید. این راه جدیدی است که جهت موفقیت شما رسم گردیده است.

با صداقت آرایش خود را تغییر دهید

بارها در زندگی مجبور به تغییر در آرایشم شده ام. من برای انجام کارم مجبور بودم که بیشتر فردی مثبت نگر و با صداقت باشم. فکر کنم بزرگ ترین تغییری که در زندگی من ایجاد شد، در دورانی بود که لطیفه می نوشتم. من از ریچارد پرویر^۱ چیزهای زیادی یاد گرفتم. آنچه که ریچارد پرویر را بسیار بزرگ کرد، صراحت در بیان او بود. او از دوران زندگی اش در کنار کاباره ها گرفته تا گرفتار شدنش در آتش و بحث و جدالش هایش در ماشین و ازدواج ... خلاصه درمورد همه چیز سخن می گفت. برای همین بود که این قدر حرف هایش به دل می نشست. زمانی که من کار کمدی را شروع کردم، تمایل نداشتم که در مورد زندگی شخصی ام چیزی بگویم. سعی می کردم به سبک دیگران طنزپردازی کنم. برای همین بود که حقایق خود را به عنوان یک کمدین فاش نمی کردم. تا اینکه روزی این سبک را کنار گذاشتم و حقایق زندگی ام را برای همه نمایان کردم. این کار باعث شد که تحول بزرگی در حرفه ی کاری من ایجاد شود چون می توانستم مطالب بیشتری برای گفتن داشته باشم. دیگر ابایی نداشتم که حتی بخواهم درمورد مادرم که مسائل دینی را به من آموخت، یا در زمینه ی ازدواج و دوران زندگی

در کلوند^۱، سخن به میان آورم . آن اولین باری بود که با یک صداقت حقیقی روبرو می شدم .

وقتی ما صداقت را درون خودمان پرورش می دهیم، یکی از اولین چیزهایی که باید بر آن تمرکز کنیم، این است که یاد بگیریم چگونه آن را مدیریت کنیم . گاهی اوقات خودمان جواب های صحیح را می دانیم ولی نگاهمان را بر دیگران متمرکز می کنیم . ما می بایست برای شناخت نقاط قوت و ضعف خود وقت بگذاریم . من فکر می کنم که صداقت در هر زمینه ای باعث شد که مردم مرا به عنوان فردی صادق در رادیو یا سخنرانی، تاثیر گذار بشناسند . حتی اگر شما هم در این خصوص با من موافق نباشید، اما من همیشه حقیقت را می گویم چون فکر می کنم مردم با بزرگ شمردن صداقت ترقی پیدا می کنند .

خود را به صورت جدی مورد ارزیابی قرار دهید

شما می بایست برای بهبود بخشیدن به وضعیت آرایشستان، خود را هم بصورت جدی مورد ارزیابی قرار دهید . زمانی که لطیفه می نوشتم قبل از اینکه تصمیم بگیرم که آن ها را نگه دارم یا دور بریزم، سه بار آن ها را در اجراهایم امتحان می کردم . اگر بیان هر یک از آن لطیفه ها همیشه باعث خنده می شد، به آن نمره ی یک و اگر گاهی باعث خنده می شد نمره ی دو و اگر هم هیچ وقت کسی از آن نمی خندید، نمره ی سه می دادم . زمانی که این ارزیابی را تازه شروع کرده بودم، برای شناسایی لطیفه های خوب نیاز به وقت داشتم . من آموختم که اگر مدام از لطیفه های شماره ۳ استفاده کنم، اجرای ضعیفی خواهم داشت . پس هرگاه لطیفه ی جدیدی می نوشتم و آن نمره ی دو می گرفت . آنهایی را که نمره ی سه گرفته بودند را دور می ریختم . من این کار را

فقط با انجام یک ارزیابی صادقانه انجام می دادم . من دائم در حال نوشتن لطیفه بودم و وقتی که نمره ی یک می گرفتند، آن هایی را که نمره ی دو گرفته بودند را دور می ریختم . بعد از چند سال همه ی لطیفه هایم شماره یک شدند . من وقتی آن سیستم خود ارزیابی را به وجود آوردم به عنوان یک کم دین پیشرفت کردم .

خود ارزیابی شخصی شما می بایست کامل و صادقانه باشد . تنها کسی که می تواند شما را مورد ارزیابی قرار دهد، خود شما هستید . تا وقتی که در حرف هایتان صداقت کامل نداشته باشید، نمی توانید خود را به صورت صحیح ارزیابی کنید .

من می دانم که نمی توانم امورات عادی و متداول را خوب انجام دهم؛ پس مجبورم از کسی بخواهم تا آنها را برای من انجام دهد. همچنین می دانم که مفهوم گراف ها و نمودارها را به خوبی نمی دانم و آن ها را فقط قبلا در دانشگاه آموخته ام. چراغ ها را خاموش کنید و تصویرگرافها را بر روی دیوار بیندازید تا من بخوابم. من گرافها را به کسی می سپارم که آنها را دوست داشته باشد . نمی خواهم هربار این مسئله را برای خود تکرار کنم که باید همیشه از کسی بخواهم تا آن مسئله را به من بفهماند . من نه حوصله ی این کار را دارم و نه می توانم همیشه مواظب باشم و سخت بکوشم تا متحمل شکست نگردم . صداقت واقعی در شناخت کاستی هاست .

تنظیم یک توازن مناسب

هسته ی اصلی توازن شما می بایست دارای یک توازن باشد. من با توجه به تجربیاتم یاد گرفته ام که دنبال کردن یک سری قواعد برای هر فرد موفق ضروریست.

خدا

خانواده

تحصیلات

کسب و کار

اگر شما در زندگیتان بر اساس یک اولویت بندی پیش روید، به هر مرحله از موفقیت که بخواهید دست پیدا خواهید کرد. من پا به عرصه ی وجود گذاشتم تا خدا را اولویت اول زندگی خود قرار دهم. اما پیش از این کاری خلاف این قضیه انجام می دادم؛ یعنی اولویت اولم را کسب و کار، اولویت دوم را تحصیلات و خانواده و خدا را به ترتیب در اولویت های سوم و چهارم قرار داده بودم و تا وقتی که این ترتیب در جای مناسب خود قرار نداشت، نتوانستم در زندگی ام یک هماهنگی به وجود بیاورم. بعد از اینکه خدا را اولویت اول قرار دادید، برای مراقبت از خانواده تان در یک التزام قرار خواهید گرفت. آیا می توانید فرزندی داشته باشید ولی از آن مراقبت نکنید؟ اگر این گونه باشد پس چه انتظاری دارید که دنیا از شما مراقبت کند در حالی که از فرزند خود مراقبت نکرده اید. چگونه انتظار دارید که به شما نعمت های بیشتری داده شود، در حالی که از نعمت هایی که داشته اید مراقبت نکرده اید؟ صرف نظر از رابطه ی خویشاوندی که با فرزند، مادر یا پدرتان دارید ملزم به مراقبت از زندگی آنها نیز هستید. چنین قانونی برای زن یا همسر شما هم صدق می کند.

هنگامی که خدا و خانواده را در یک ترتیب صحیح قرار دادید، وقت آن

است که بر تحصیلات متمرکز شوید . وقتی که از تحصیلات سخن می‌گویم منظور من همیشه تحصیلات چهارساله‌ی دانشگاهی نیست. شما می‌بایست دائم دانش خود را در جهت استعداد یا در زمینه‌ی کاری خود افزایش دهید . شما ممکن است که برای گرفتن مدرک در رشته‌ی مورد علاقه‌تان به مدرسه رفته باشید؛ اما برای من مدرسه‌ای نبود تا بتوانم کم‌دی شدن را بیاموزم . من این راه و رسم را با نگاه کردن به بزرگان عرصه‌ی کم‌دی و دیدن کارهایی که جهت رسیدن به این بزرگی انجام می‌دادند آموختم. مجبور بودم مدت زیادی از وقتم را صرف دیدن کارهای کم‌دین‌های پیشین کنم .

من همچنین مجبور بودم وقت زیادی را صرف حرفه‌ی نمایش کنم. واقعا نیاز است که شما این واژه را در دو کلمه جدا از هم بشناسید . اگر من نمایشی را عالی اجرا می‌کردم، این کیفیت را لذتی که تماشاچیان از این نمایش می‌بردند، تشکیل می‌داد . اما اگر نحوه‌ی اجرا را نمی‌دانستم یا از عهده‌ی آن نمی‌توانستم برآیم، در آن کار حرفه‌ای وجود نداشت؛ یعنی فقط من یک نمایش داشتم؛ حتی اگر نمایش خوب و عالی هم می‌شد . حالا عکس این داستان را تصور کنید؛ یعنی اگر من با یک حس عالی و حرفه‌ای برنامه را اجرا می‌کردم و می‌دانستم کجا و در چه موقع چه برنامه‌ای را اجرا کنم ولی یک فرد شوخ و با مزه نبودم؛ دیگر در هیچ برنامه‌ای دعوت نمی‌شدم .

پذیرا باشید آنچه را که در آینده پیش خواهد آمد

پذیرا بودن قسمت دیگری از آرایش شماست که برای موفقیت‌تان ضروریست. شما نباید کاری را دنبال کنید که خود نمی‌توانید بپذیرید زیرا می‌شود آن را بصورت متفاوتی دید یا انجام داد .

برخی از شما ممکن است این احساس را داشته باشید که تا کنون توانسته اید زندگی خود را سامان دهید؛ پس بگذار من اولین کسی باشم که در این مورد به شما تبریک می گوید. اکنون که توانسته اید به زندگی خود سامان دهید اجازه دهید از شما یک سوال بپرسم: بعد از این چه خواهید کرد؟ دانستن پاسخ این سوال شما را به سمت موفقیت سوق خواهد داد. این سوال منطقی است که شما را همیشه هوشیار نگه خواهد داشت. سوال "بعد از این چه خواهید کرد؟" نیروی محرکه ای برای موفقیت همه ی انسان هاست. همیشه کاری وجود دارد که بخواهید در آینده انجام دهید. ممکن است که شما یک میلیونر باشید؛ پس دوباره به شما تبریک می گویم. شما برای اینکه میلیونر بمانید، می بایست میلیون های بیشتری به دست آورید. شما نمی توانید همیشه یک نوع کتاب را بفروشید، یک نوع لطیفه بگویید، یا همیشه همان آهنگ های قبلیتان را بنوازید و بخوانید. می بایست یک کتاب جدید بنویسید لطیفه های جدید بگویید و آهنگ های جدیدی را بنوازید.

بنابراین من دوباره از شما این سوال را می پرسم: بعد از این چه خواهید کرد؟ باید برای فردایتان برنامه و برای پیشرفتتان یک منطقی داشته باشید. چیزی که شما را به سمت خود فرا می خواند، می بایست خیلی قوی تر از اوضاع و شرایط عادیتان باشد تا بتواند به رویاهایتان کمک کند که دائم در یک مسیر پیشرفت قرار گیرد.

به چه آرایش های دیگری نیاز دارید

استعداد منحصر به فرد هر شخص به او می گوید که چگونه آن را در جهان به کار بگیرد. فردی که در کار کردن با بچه ها تخصص دارد می

بایست صبور و علاقه مند باشد. حال فردی که در کار خرید و فروش سهام شرکت هاست، باید فردی زیرک دقیق و سریع باشد. اگر مطمئن نیستید که بر کدام یک از ویژگی هایتان کار کنید، درباره ی آن مهارتی بیندیشید که دیگران دائم از شما در مورد آن تعریف می کنند. آیا شما به جزئیات زیاد اهمیت می دهید؟ آیا شما دارای یک روابط عمومی بالایی هستید؟ یا مهارت خوبی برای برپاکردن یک همایش دارید؟ مهارت هایتان را بصورت فهرست وار بنویسید و در کارهایتان از آنها استفاده کنید تا با این کار مهارتتان را حتی بالاتر هم ببرید.

در مرحله ی بعد آن ویژگی و خصیصه ای را دنبال کنید که مردم دائم با شما درمورد بهبود بخشیدنش صحبت می کنند. برای مثال شما گاهی چیزی را از قلم می اندازید یا هنگامی که برای انجام کاری ضرب العجل وجود داشته باشد، سراسیمه می شوید. اجازه ندهید که ویژگی های ضعیفتان باعث شوند که فکر کنید آنها چیزهایی هستند که در وجودتان نهادینه شده اند و غیر قابل تغییراند. به یاد داشته باشید که تکامل بخشیدن به شخصیتتان به اندازه ی استفاده از استعدادتان در پیشرفت شما نقش دارد.

شما چه کسانی را در حرفه ی خود یا در اجتماعی که در آن زندگی می کنید تحسین کرده و برای آن احترام قائل می شوید؟ با آن ها در مورد اینکه چگونه یاد گرفتند در سختی ها خونسرد بمانند صحبت کنید. یا از آنها بپرسید که از چه آرایشی استفاده کرده اند که اکنون به این مقام رسیده اند. باور کنید که آنها یک شبه به این مقام نرسیده اند. هر یک از رهبران خوب توانایشان بیشتر از آنی است که بخواهند یک دانش و معرفتی وارد زندگی شما کنند تا به رشد و موفقیت شما کمک کند.

مانند آن مرد یا زنی شوید که شما می خواهید با یک آرایش درست
مانند آنها شوید . آرایشی که برای استعدادتان فضایی ایجاد کند تا
شما برای پرورش آن به سمت بهترین فرصت ها حرکت کنید.

فصل هشتم

برای دست یافتن به رویاهایتان از کوه بالا روید

یک سرود مذهبی در یکی از کتاب های آسمانی وجود دارد که می گوید: قدم های یک مرد یا یک زن خوب، به دستور خداوند برداشته می شود. من این مزبور را در زندگی ام این گونه تفسیر کردم که حرکت به سوی سرنوشتم یک فرایند مرحله به مرحله است. من واقعا بر این باورم که خداوند همه ی ما را با قدم های درست برای رسیدن به مکانی شایسته در یک زمان مناسب خلق کرده است. هنگامی که ما به شما نشان دادیم که چگونه استعدادمان را به حد اعلی برسانیم و برای استفاده از توانایی های شما بهترین فرصت ها را یافتیم؛ سپس به این می نگریم که چگونه شما این قدم ها را برای آینده ی خود به اهدافی کارآمد تبدیل می کنید.

همه ی ما در زندگی رویاهایی داریم که به خاطر آنها زندگی می کنیم. برخی افراد برای رسیدن به رویاهایشان دست به کاری می زنند که مطمئن نیستند آن کار درست و موفقیت آمیز است یا خیر. درحالی که گروهی دیگر منتظر یک معجزه میمانند تا رویای آنها را به واقعیت تبدیل کند. چه چیزی این دو گروه را از هم جدا می کند؟ هدف. این مهم نیست که شما چقدر رویاهایتان را واضح و روشن ببینید، آنچه که این جا مورد اهمیت است این است که شما بدون هدف کاری پیش نخواهید برد. اهداف عناصر سازنده و مهمی هستند که به ما کمک می کنند تا برای رسیدن به رویاهایمان متمرکز، استوار و کوشا بمانیم.

از کوه های موفقیت بالا روید

راه دیگری که می تواند رویای شما را هدف دار کند، این است که تصور کنید می خواهید از یک کوه بالا روید و رسیدن به قله رویای

شماست. یک کوه نورد خوب سفرش را با تمرکز بر رسیدن به قله ی کوه شروع می کند. هر قدم که به جلو برمی دارد، و هر قدر که طنابش را برای بالا رفتن به جلو پرتاب می کند و حتی هر توفقی که در مسیرش جهت انرژی گرفتن می کند، تمرکز بر هدفش است که او را به انجام چنین کارهایی هدایت می کند. وقتی که در راهش به قله های کوچک می رسد لحظه ای استراحت میکند، غذایی می خورد و طعم یک پیروزی را به خود می چشاند. اما هر کوه نورد واقعی میداند که این فقط شروع یک سفر بزرگ تر است. رسیدن به یک قله کوچک هرگز نمی تواند کسی را یک کوه نورد واقعی کند. هرگاه که شش هایش برای بالا رفتن از کوه قوی تر شد و توانست تعادلش را بر صخره های خطرناک تر حفظ کند، می بایست خود را برای سفر بعدی آماده کند.

خواه شما در این مسیر در راس کوه، پای کوه، میانه های راه، در توقفگاه جهت استراحت، در یک ایستگاه کمک های اولیه و یا حتی در قله جهت برافراشتن پرچمتان باشید، به من اعتماد داشته باشید و باور کنید که روزی من هم همه ی این راه ها را در زندگی ام گذرانده ام. پرچم را در قله برافراشته ام، در ایستگاه های امداد و نجات بوده ام، بارها راهی را بالا رفته و سقوط کرده ام و راهم را از اول آغاز کرده ام، در غارها و حفره ها

گیر کرده، سقوط کرده و به دام افتاده ام. برای آن کوه نامی بگذارید، من همه ی این کارها را انجام داده ام.

من از شما می خواهم که درباره ی اهدافتان برای صعود بر کوه رویاهایتان بیندیشید. شما نباید انتظار داشته باشید که یک شبه میلیونر شوید. چه اهدافی را برای رسیدن به رویاهایتان دنبال می

کنید؟ من می دانم اگر شما به طور کلی لحظه ای در ذهن تصور کنید، شاید فکر کنید که هدفی سخت و طاقت فرسا در پیش دارید. اما بیندیشید و راهی برای آسان کردن آن بیابید. شما خودتان را بهتر از هر کس دیگری می شناسید. بنابراین درباره ی آنچه که می تواند شما را با انگیزه نگه دارد، صادق باشید. آیا برای اینکه مطمئن شوید بر هدف خود مصمم هستید، نیاز دارید که این سفرتان را با دیگران بگذرانید؟ یا دوست دارید برای متمرکز ماندن بر هدفتان به تنهایی سفر کنید؟ چه دستاوردی شما را در مسیر حرکت به سوی هدفتان قرار می دهد؟ آیا زمان بهتری برای به انجام رساندن بخش هایی از سفرتان در نظر دارید؟ این ها سوالات خوبی هستند که می تواند شما را برای رسیدن به هدفتان یاری کند.

ایجاد هدف برای رویاهایتان ضروری است؛ زیرا برای شما مقصد مشخصی تعیین می کند و باعث می شود شما واقع بین و قابل سنجش شوید. هدف یک معیار ضروری است که به شما انرژی، اطمینان و دلگرمی می دهد تا برای رسیدن به رویاهایتان در یک مسیر صحیح قرار بگیرید. همچنین برای دست یافتن به رویاهایتان می تواند برای شما مانند یک نقشه عمل کند.

هدفی را برای خود تعیین کنید

اگر اولین اقدام شما برای آغاز یک کسب و کار صحبت کردن و راهنمایی گرفتن از یک فروشنده ی باتجربه است که شما او را قبول داشته و تحسین می کنید، پس معطل نکنید هم اکنون گوشی را بردارید و شماره ی او را وارد کرده وبا وی صحبت کنید. مقصود ما این نیست که شما بگویید: بله! من برای مثال با آقای اسمیس درمورد تاسیس یک مغازه صحبت کرده ام وبا دنبال نکردن آن و اجرا نمودن رهنمودها

آن را بی اثر نماید. شما می بایست اهدافتان را به گونه ای تنظیم کنید که بتوان موفقیتتان را تضمین کرد. من میدانم شما از اینکه این کتاب را در دست دارید خوشحال هستید و واقعا این قابلیت را در خود می بینید که می توانید یک کتاب فروشی یا رستورانی که همیشه آرزوی داشتنش را در سر می پروراندید، داشته باشید. اما اگر برنامه ی کاری ثابتی ندارید، سریع اقدام به گرفتن وام نکنید تا یک کسب و کار کوچکی را آغاز کنید یا بر روی ملکی سرمایه گذاری کنید. در حقیقت من از شما می خواهم که در آغاز یک هدف بزرگی را تعیین کنید به طوری که از محدوده ی راحتیتان زیاد دور نباشد که بخواهید خود را برای شکست آماده کنید. اگر واقعا نمی دانید از کجا شروع کنید به وسیله ی تقویمتان یک برنامه ی منظمی را پیاده کنید و بر اساس آن پیش روید تا بتوانید با آن بر روی رویاهایتان متمرکز بمانید. اگر بعد از تمرین و بازی فوتبال با دوستانتان یک ساعت وقت داشتید در گوشه ای بنشینید برای اهدافتان زمان بندی کنید. اگر کسی را می شناسید که می تواند در برخی امور به شما کمک کند اجازه دهید که با کمک وی فرایند رسیدن به اهدافتان را به صورت یک نمودار در آورید.

همچنین نیاز است که اهدافتان در راستای استعداد، مهارت و موقعیتتان باشد. من توقع ندارم که یک مادر ۴۰ ساله ی متاهل مانند یک مرد مجرد ۲۵ ساله اهدافش را تنظیم کند. آن مادر یک سری مسئولیت هایی دارد که ممکن است برای رسیدن به اهدافش نیاز به اعضای بیشتری برای تیمش داشته باشد و آن مرد ۲۵ ساله شاید برای جبران بی تجربگی هایش نیاز به مربی و تذکر و الهام داشته باشد. اهدافتان را برای خود ایجاد کنید. انرژیتان را صرف فکر کردن یا صحبت کردن درباره ی اینکه چگونه دیگران توانستند کارهایی را که شما میخواستید

انجام دهید را به انجام برسانند؛ نکنید. این سفر و راه الهی که در پیش روی شماست، را پذیرا باشید.

اهدافتان چقدر هوشمندانه هستند

روش هوشمند یکی از عمومی ترین روش ها برای ایجاد اهدافی درست و مناسب است. هوشمند یعنی یک چیز مشخص شده، قابل سنجش، دست یافتنی، متناسب و دارای یک حساسیت زمانی. اینجا چند نکته ی مهم وجود دارد که می بایست همان طور که روش هوشمند را برای رسیدن به اهدافتان دنبال می کنید، مد نظر داشته باشید:

هدف خود را مشخص کنید.

اهداف یک ایده ی تصادفی یا اتفاقی نیستند که یک باره به ذهن شما آمده باشند. اهداف باید مشخص و کاملاً صریح باشند. اهدافتان را بر اساس دورترین و بهترین رویایی که دارید ایجاد کنید.

قابلیت های خود را بشناسید.

اکنون که اهدافتان را از ذهن خارج کرده و آنها را به واقعیت تبدیل کرده اید، چقدر می توانید موفقیت خود را بسنجید؟ آیا می شود بعد از گذشت شش ماه تایید و تصدیق کرد که شما به هدف خود رسیده اید یا رسیدن به آن به دو سال زمان نیاز دارد؟ یک تاریخ و یک زمان واقعی تعیین کنید که مثلاً شما می توانید در فلان تاریخ به اهدافتان دست یابید. اگر برای دنبال کردن راه خود نیاز به راهنمایی و کمک دارید از یک دوست هم دل و هم زبان بخواهید تا شما را در این راه کمک کند.

یک هدف دست یافتنی تعیین کرده و آن را کمی گسترش دهید.

وقتی که سفرتان را در راه رسیدن به موفقیت شروع کردید، اهدافی

را باید تعیین کنید که دست یافتنی باشند و شما را از محدوده ی راحتیتان خارج کنند. برای مثال اگر شما قصد سرمایه گذاری برای ارتقاء سطح کاری خود دارید با آن شخص بزرگی که حتی فکرش هم نمی کنید که در برنامه ی کاریتان بتوانید مانند او شوید، صحبت کنید. او ممکن است با پیشنهاد یک سرمایه گذاری و یا یک راهنمایی شما را به شگفت آورد. خودتان نیز با فهمیدن اینکه می توانید با دنبال کردن رویاهایتان به فرد بزرگی تبدیل شوید، کاملاً متحیر خواهید گشت.

یک هدف واقعی و متناسب را انتخاب کنید.

هیچ چیز به اندازه ی داشتن هدفی که شما را از انجام امورات بی فایده باز دارد ارزش ندارد. هدفتان را متناسب با مقصدی که در پیش دارید تعیین کنید. اگر شما ایده ای دارید که می خواهید آن را بوسیله ی رسانه های عمومی گسترش دهید، وقتتان را با پست گذاشتن و لایک کردن پست های دیگران در فیس بوک هدر ندهید. برای اینکه همیشه به سمت جلو پیش روید، اولویت هایتان را در یک ترتیب قرار داده و بر اهدافتان متمرکز باشید.

وقتتان را سازمان دهی کنید.

باید در رسیدن به اهدافتان یک ضرب العجل داشته باشید. زمانی که من کارم را به عنوان یک کمدین شروع کردم برای پول هایی که هر ساله از طریق حرفه ام به دست می آوردم، اهدافی را دنبال می کردم. نه اینکه دائم به آن مقدار دلار هایی که به دست می آوردم متمرکز باشم بلکه مدت زمانی که طول می کشید تا آن ها را بدست آورم، برایم معیاری بود تا بتوانم مجموعه ی کمدی بهتری داشته باشم، در حرفه ام با افراد بیشتری ارتباط برقرار کنم و یک راه درست برای آینده ام به وجود آورم.

برای مراحل بعدی موفقیتتان اهدافی را تعیین کنید

وقتی که شما با استفاده از روش هوشمند به هدفتان رسیدید، بعد از آن چه خواهید کرد؟ در این مرحله قصد دارم برای شما فرایند سازماندهی را توضیح دهم. فرایند سازماندهی همین سوال های ساده ای است که هرگاه شما هدفی را به پایان رساندید، می بایست از خود بپرسید.

۱ هدف بعدی من چیست؟

۲ مقصد و برنامه ی زمان بندی برای هدف بعدی من چیست؟

۳ این اهداف چگونه مرا برای موفقیت بعدی آماده می کنند؟

۴ اگر هدف اول من به موفقیت نرسید، چگونه می توانم برای بدست آوردن هدف دوم یا سوم خود را در یک موقعیت بهتری قرار دهم؟

۵ چه کسی را می توانم به عنوان یک شریک انتخاب کنم تا کمک کند به مراحل بالاتری رشد کنم یا سریع تر به مقصدم برسم؟

یک نردبان موفقیت بسازید

همان طور که در آغاز این فصل ذکر کردم، اهداف باید یک فرایند مرحله به مرحله باشند به طوری که فقط برای خودتان سازمان دهی شده باشند. شما نباید انتظار داشته باشید که برای رسیدن به مقصد مورد نظرتان از نردبان من استفاده کنید یا من هم نباید چنین انتظاری نسبت به شما داشته باشم. راه حل این مسئله برداشتن گام های مناسب، دست یافتنی و همچنین به وجود آوردن چالش های صحیحی است که باعث می شود شما با انگیزه بمانید و به سمت موفقیت پیش روید.

۱ رویاهایت را بنویس. اگر شما رویاهایت را در جایی ننویسی، مانند این است که اصلاً رویایی بوجود نیامده باشد. خواه شما فردی

متخصص، کم تخصص یا حتی تخصصی نداشته باشید، اهدافتان را در زندگی روزمره و در جریان کاریتان مد نظر داشته باشید.

۲ یک لیست از رویاهایتان تهیه کنید و زیر هر کدام یک هدف بنویسید. با تعیین هدف برای رویاهایتان آنها سریع زنده خواهند شد. یکی از اهداف من به دست آوردن رتبه ی ۳,۵ در نمایش استیو هاروی بود. برای آن هایی که با حرفه ی تلویزیون آشنایی ندارند، به دست آوردن رتبه ی ۳,۵ یعنی به طور متوسط ۳,۵ میلیون تماشاگر داشته باشید. داشتن رتبه ی ۳,۵ مستلزم این بود که صدها بار در برنامه ها شرکت کنم و لباس های متفاوتی بپوشم؛ به طوری که هرگاه برای اجرای برنامه ای می رفتم با این باور برنامه را تمام می کردم که قطعاً به هدفم خواهم رسید. وقتی آن هدفم به موفقیت رسید، این پتانسیل به مرحله ی بعدی صعود خواهد کرد. این ها اهدافی هستند، که من برای خود و تیمم پرورش دادم.

رویا: به دست آوردن رتبه ی ۳,۵ در سال های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵

اهداف:

برنامه ریزی دو برنامه ی مختلف در طول تابستان ۲۰۱۴ به کمک مسئول تولید جهت اضافه کردن سه بخش جدید به اجراهایم. افزودن قسمت های هفتگی همراه با لیزا نیکالس به سری جدید برنامه ی دوشنبه های انگیزشی .

ایجاد یک طرح قوی برای برنامه های اجتماعی جهت توسعه و امکان دسترسی به اجرای نمایش ها از طریق فیس بوک، توئیتر و اینستاگرام.

۳ ایجاد یک برنامه ی زمانی برای رسیدن به رویاهایتان

تصور کنید که می خواهید تا ۵ سال آینده کجا باشید و شروع به ایجاد هدف از دورنمای دستاوردهای رویاهایتان کنید. برای مثال شما

می خواهید اولین کتاب خود را طی سه سال آینده بنویسید. یک برنامه ی سه ساله برای نوشتن آن کتاب بنویسید تا بتوانید فرایند پیشرفت خود را دنبال کنید.

۴ هوشمندانه عمل کنید و اهدافتان را با قدرت پیش ببرید.

استفاده از روش هوشمند و ایجاد یک فرایند مرحله ای روش های بسیار قوی و مفیدی هستند، که می تواند اهداف شما را عملی و دست یافتنی کنند. حرکت از طریق مراحل که در بخش قبل در مورد آن صحبت شد، برای این است که مطمئن شویم شما اهدافی را دنبال می کنید که دست یافتنی بوده و با رسیدن به آن احساس غرور خواهید کرد.

۵ اهدافتان را اولویت بندی کنید. من از شما می خواهم که مشتاق رسیدن به اهدافتان باشید. اما نمی خواهم خانواده، سلامتی و همه ی رفاه و خوشی های خود را فراموش کنید. کار کردن بر روی رویاهایتان به این معنی نیست که آنقدر بر آنها متمرکز شوید که چشمتان را بر اولویت های زندگی ببندید. اهدافتان را به گونه ای تنظیم کنید که بتوانید درحالی که بر خط و مشی موجود برنامه ریزی می کنید مانند گذشته یک والدین خوب، همسر عالی و حتی یک کارمند تحصیل کرده باشید. اگر با تمام تلاشتان توانستید ۵۰۰۰ دلار پس انداز کنید به اندازه ی همان ۵۰۰۰ دلار برای قرار دادن استعدادتان در یک مسیر صحیح نزدیک تر شده اید.

۶ برای پیشرفتتان جشن بگیرید. در طول مسیر به هر هدفی که دست می یابید، آن موفقیت را جشن بگیرید. غالباً ما بدون اینکه خود بخواهیم آنقدر درگیر پیشرفت کردن می شویم که فراموش می کنیم که در این مسیر لحظه ای مکث کرده و موفقیت هایی که به دست آورده ایم را تجلیل کنیم. شما می بایست در مسیر موفقیتتان اولین حامی

برای خود باشید. اگر شما مشتاق به کار روزنامه نگاری هستید، هدفی را برای رسیدن به آن تعیین کنید. این کار روزنامه نگاری را به عنوان یک مکان خصوصی جهت بیان افکار و احساسات، ناکامی ها و پیروزی ها خلق کنید. اگر می خواهید سفرتان را با افراد دیگر یا شخص دیگری به انجام برسانید، به طوری که آن ها هم از آن موفقیت احساس افتخار کنند. شما می بایست همان طور که برای کارهایتان احترام قائل می شوید، وقتی به هدفتان رسیدید، برای آن موفقیت جشن بگیرید؛ زیرا این یک منبع انگیزشی است که باعث پیشرفت دائمی شما می شود. در پایان موفقیت نردبانی ممکن است شما میزبان یک برنامه ی رادیویی الهام بخشی شوید یا بخواهید کلاس تندرستی برای سالمندان برگزار کنید. رویای شما هرچه که باشد اجازه ندهید مانند افکارهای بزرگ دیگری که در سر داشته اید، تلف شوند. برای رویاهایتان هدفی تعیین کنید که استعدادتان را زنده نگه دارد. همانطور که می گویند اهداف رویاهایی هستند که با پاهایشان بر زمین ایستاده اند. از مراحل گفته شده در این بخش استفاده کنید تا به راحتی به رویاهای بزرگتان دست یابید.

فعالیت های موفقیت آمیز

امسال قصد رسیدن به چه رویاهایی را داشته اید؟

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

برای رسیدن به رویاهایتان اهداف هوشمند تعیین کنید:

مشخص:

.....

.....

.....

قابل سنجش :

.....

.....

.....

دست یافتنی:

.....

.....

.....

واقع بینانه:

.....

.....

.....

دارای حساسیت زمانی:

.....

.....

فصل نہم

باید آن را ببینید تا باور کنید

هیچ چیز به اندازه ی اینکه می دیدم مردم رویاهای بزرگی دارند ولی هدف و پنداره ای برای به حقیقت رساندن آنها ندارند، مرا ناامید نمی کرد. داشتن یک پنداره به پاسخ این سوال بستگی دارد: آیا می دانید به کجا می خواهید بروید؟ شما می بایست رویای خود را روشن و واضح ببینید زیرا این رویای شماست که آنچه را بخواهید برایتان به ارمغان می آورد.

سخنی از آلبرت اینستین^۱ که من خیلی آن را دوست دارم می گوید: "تصورات همه چیز شما را تشکیل می دهند، آنها پیش زمینه ای از آنچه که شما در آینده به آنها خواهید رسید، هستند." بله، تصورات همه چیز شما هستند، اگر شما به چیزی که اکنون هستید تمرکز داشته باشید، در آینده هم چیزی جز آنچه که اکنون هستید نخواهید بود. تا وقتی که تمرکز خود را تغییر ندهید و تصوراتتان را بالا نبرید وضعیت کنونی شما تغییر نخواهد کرد.

خلق بهترین پنداره

مهم نیست که چقدر به دست می آوریم، ما می بایست دائم تصورات خود را به جلو پیش ببریم. در سال ۲۰۰۱ یکی از چیزهایی که واقعا دوست داشتم، داشتن یک هواپیمای شخصی بود. تایلرپیری^۲ دقیقا یکی از همان هواپیماهایی را که من دوست داشتم، داشت. بنابراین به او نزدیک شدم تا طراحی داخلی و کلی آن را ببینم. سریع رفتم آنچه را که دیده بودم برای یکی از دوستانم تعریف کردم و به او گفتم من هرگز با یک هواپیمای تجاری پرواز نکرده بودم و دیگر هم پرواز نخواهم کرد. ممکن هست که پنداره ی شما داشتن یک پرواز خصوصی نباشد؛ اما چرا ما پنداره ی داشتن بهترین پرواز را نداشته باشیم؟ از

محدوده‌ی راحتی خود خارج شوید و خود را برای گرفتن یک بلیط هواپیمای درجه یک برای پرواز جهت کار تجاری بعدی خود یا یک تفریح برانگیزید. وقتی بهترین پرواز را تجربه کردید، این کار را ادامه دهید تا آن را به یک حقیقت دائمی تبدیل کنید. اگر نمی‌توانید نسبت به خود تصورات بزرگ تری داشته باشید، چگونه دیگران می‌توانند درباره‌ی شما این گونه بیندیشند؟

بیایید از مثال‌های هواپیمایی و خط هوایی خارج شویم. اگر داشتن یک پرواز خصوصی یا درجه یک برایتان مهم نیست، اشکالی ندارد. شاید تفسیر شما از چیزهای درجه یک متفاوت باشد. ممکن است برای شما به دست آوردن پول یک چیز درجه یک باشد؛ تا به وسیله‌ی آن یک بار در سال به تعطیلات بروید. بخصوص در حالی که در طول سال به مرخصی نرفته باشید. اما نظرتان درباره‌ی داشتن درجه یک‌ها در زندگی چیست؟ هم چنین تهیه‌ی یک تحصیلات درجه یک برای فرزندان؟ یا داشتن یک تجارت، ازدواج و یک ظاهر عالی؟ اگر تصورات شما اجازه دهند که فقط پنداره‌های مربیان را ببینید، نمی‌توانید به یک زندگی درجه یک دست یابید.

پنداره‌های درجه یک

اگر درجه یک بودن برای شما فقط در برخی زمینه‌ها مهم است، چرا کاری نکنیم که در تمام زمینه‌ها مهم باشد؟ شاید اکنون با پرواز درجه یک سفر کردن برای شما مهم نباشد، اما نهایتاً روزی مهم خواهد شد. زمانی که به اندازه‌ی کافی چیزهای درجه یک داشتید، چیزهای درجه دوم حتی دیگر در خیالتان نیز مناسب به نظر نمی‌آیند. هنگامی که به اندازه‌ی کافی طعم درجه یک بودن را چشیدید، هیچ کار درجه

دومی را هرگز انجام نخواهید داد.

اجازه دهید تصورات جایگزین منطقتان شوند

بچه ها بر اساس تصوراتشان کاری را انجام می دهند. آن ها ایده هایی را مطرح می کنند که در این جهان نمی گنجد. بچه ها به این فکر نمی کنند، که آن کار منطقی، کاربردی، یا حتی انجام شدنی باشند یا نه. آنها فقط به تصوراتشان اجازه می دهند تا برای آنها تصمیم بگیرند. به گذشته برگردید و مانند بچه ها شوید و به قلب و امیالتان اجازه دهید تا پنداره هایتان را هدایت کنند. برهان و استدلال را برای آینده بگذارید اما اکنون به تصورات اجازه دهید تا شما را به آن سوی چیزی که اکنون هستید حرکت دهند.

پنداره های شما تنها زمانی مهم هستند که که متصل به استعدادتان باشند. اگر پنداره های شما به هدفتان متصل نباشد، شما مخالف آن تصویر بزرگی که برای زندگی در نظر گرفته اید، کار خواهید کرد. من هم یک همسر و هم یک پدر هستم. این دو بزرگترین اولویت های زندگی من هستند. من نمی توانم پنداره ای در ذهن ایجاد کنم که مسئولیت هایم به عنوان یک همسر یا یک پدر از من گرفته شود و تصور کنم که آن مرا به سمت آینده ای بهتر سوق دهد. برای اینکه نخواهید با یک پرواز درجه یک به سمت یک شهر دیگر به اشتباهی پرواز کنید، قبل از اینکه پنداره ای را به وجود آورید استعداد خود را شناخته باشید و درمورد آن اطمینان حاصل کنید.

باور داشته باشید که می توانید به آن دست می یابید

خداوند به شما استعدادی بخشیده و برای آن پنداره ای به وجود آورده است، تا به دیگران آسیبی وارد نکنید. چون او خواسته است که امیال

و آرزوهای قلبیتان را به دست آورید. پنداره هایتان را محدود نکنید؛ چرا که شما نه موقعیتی که در آن قرار گرفته اید را می شناسید و نه افراد شایسته را می شناسید. مهمترین چیز درمورد ایجاد پنداره ها این است که آنها به اندازه ی تصوراتتان مورد اهمیت هستند. شما شایسته ی یک آینده ی درجه یک هستید، پنداره ی شما باید انعکاسی از این باور باشد. حتی اگر شما گذشته ای پر از شکست داشته اید، اکنون می توانید یک پنداره ی جدید ایجاد کنید. گذشته را فراموش کنید و در مورد آینده فکر کنید. اشتباهات گذشته را پشت سر رها کنید و به رویاهای شگفت انگیز و موفقیت های فردا فکر کنید.

فعالیت های موفقیت آمیز

ساده و صادقانه پنداره هایتان را در اینجا بنویسید.
این عبارات نوشته شده در مورد پنداره هایتان یک ابزار واقعی برای به دست آوردن زندگی که می خواهید به دست آورید، است. شما می توانید با نوشتن پنداره ها برای رسیدن به آرزوهایتان شتاب کنید.

.....

.....

.....

.....

.....

تابلوی پنداره ها ، شما را در حالت بهتری قرار می دهد

من با ساختن تابلوی پنداره و نوشتن آنها پیشرفت را در کارم دیدم. من با این کار نه تنها می توانستم پنداره هایم را بخوانم؛ بلکه می توانستم آن ها را ببینم. اولین بار زمانی که می خواستم تابلوی پنداره ها را

بسیارم، اغلب افرادی که در کنارم بودند، نمی توانستند آن را درک کنند. برخی می گفتند: استیو تو مقدار زیادی پول داری چه نیازی به تابلوی پنداره داری؟ اما اجازه دهید به شما چیزی را بگویم: هیچگاه موفقیت های من نمیتواند مرا متقاعد کند تا دیگر کاری انجام ندهم. من میخواهم تمام زندگیم را صرف یادگیری و رشد و موفقیت کنم. این کار شاید سرلوحه ی کار تمام افراد موفق باشد که من می شناسم.

تابلوی کائنات می تواند شما را در یک حالت بهتری قرار دهد

زندگی بدست آوردن چیزهای بیشتر نیست؛ بلکه انجام دادن کارهای بیشتر است. من تابلوی کائناتی دارم که به من راه درست را نشان می دهد. هنوز کارهایی هستند که می خواهم آنها را به انجام برسانم. از گذشته آموخته ام که بهترین راه برای رسیدن به اهدافم این است که آنها را در جلوی چشمانم قرار دهم؛ جایی که همیشه بتوانم آنها را ببینم.

هرجا که باشم خواه پشت کامپیوترم در آتلانتا و چیکاگو یا در حال چک کردن آیفونم، از همان جا می گویم که تابلوی کائنات اولین چیزی بود که باعث شد من روی صحنه ی سینما ظاهر شوم. صرف نظر از جایگاهی که دارم همیشه پنداره هایم را در جلوی ذهن و خیالم قرار می دهم.

علاوه بر اینکه در هر جا که می نگرم تابلوی کائناتم را می بینم، این تابلو هر پنداره ای را که داشته باشم مستقیماً به آن زندگی که خیلی برایم مهم است، متصل می کند و می توانم از طریق آن راه هایی را پیدا کنم تا این پنداره ها را به حقیقت برسانم. برخی از تصاویر متداول

در تابلوی کائنات من به شرح ذیل می باشند:

کسب رتبه ی ۳,۵ برای نمایش استیوهاروی. من اکنون رتبه ۱,۹ را دارم . دکتر فیل^۱ رتبه ۳,۴ و الن دیجنرس^۲ رتبه ۲,۹ را دارد. من پیش از این در جایگاه آنها بوده ام .پس می توانم بگویم که به نوعی برای رتبه ۳,۵ آماده هستم.

ایجاد یک تغییر در آفریقا . دقیقاً بعد از کسب رتبه ۳,۵ برنامه ای برای آفریقا دارم. هدف من این است که میلیون ها دلار پول بدست آورم برای اینکه بتوانم به میلیون ها نفر در این قاره کمک کنم. من نمی دانم که راه دست یابی به آن چگونه است،اما می تواند به اندازه ی تابلوی کائنات زیبا باشد. من به این پنداره دست خواهم یافت و در مورد آفریقا با مردم به گونه ای صحبت خواهم کرد که پیشتر هرگز چنان صحبت نشده است. وقتی این پنداره را روبرویم قرار می دهم متوجه می شوم که فرصت ها درست در یک زمان مشخص به سراغ ما می آیند.

تهیه ی کمک هزینه ی دانشجویی برای دانشجویان . بعد از برنامه آفریقا طرحی برای دانشجویانی دارم که نماینده ۱۰ هزار دانشجویی هستند که از طرف من و همسرم کمک هزینه دانشجویی دریافت نموده اند. من قصد دارم ۱۰ میلیون دلار از پول هایم را صرف امور خیریه کنم. هم اکنون در راه دست یابی به این هدف هستم و هرچه بیشتر بر آن متمرکز شوم ،خداوند هم دوستان بیشتری برای من می فرستد که به من کمک کنند تا آن را به واقعیت تبدیل کنم.

من همراه همسر و خانواده ام تصورات بیشتر و اهداف اقتصادی بزرگتری داریم ؛اما آنها شخصی هستند و نمی توانم در این جا بیان کنم . این برای شما نیز مهم است تا از برخی پنداشته هایتان محافظت کرده و آن

ها را به صورت خصوصی بین خودتان و افرادی که به شما نزدیکترین هستند نگه دارید.

من نمی دانم که چگونه قصد کردم ۱۰ هزار نفر را به دانشگاه بفرستم یا چگونه تغییر در آفریقا ایجاد کنم یا چگونه نمایش استیوهاروی را به رتبه ۳,۵ برسانم.

من با قرار دادن تابلوی کائناتم در روبرویم و پرسیدن ، باور کردن ، کارکردن و آماده شدن برای رسیدن به رویاهایم توانستم به همه ی آنها دست یابم. کارهایی که باید انجام می دادم این بود که تابلوی کائناتم را در روبرویم قرار دهم ، درخواست کنم ، باور کنم ، کارکنم و سپس خود را برای رسیدن به آن ها آماده کنم. تابلوی کائنات به من کمک کرد تا اجازه دهم که تصوراتم رشد کنند و از مرزها بگذرند و آنها را با استعداد و اهدافم وفق دهم.

با استفاده از تابلوی کائنات افراد دیگری که در اطرافم بودند را تشویق کردم تا به نهایت موفقیت هایشان دست یابند . چه چیزی را بر آن تابلو خواهید نوشت ؟ این جا چند نکته وجود دارد که کمک شما می کند دست به کار شوید.

آنچه را که می خواهید به آن دست یابید مشخص کنید

حالا که پنداره و تمرکزتان برای شما روشن است ۵ تا ۷ زمینه یا طرح که نشانگر عرصه های مختلفی از زندگی شما هستند ، را بنویسید. مطمئن شوید که همه ی این اهداف فقط متمرکز بر کارهای متداول و امورات مالی نباشد. این پنداره ها باید درباره ی خانواده ، دوستان ، اقوام، امورات روحی و معنوی ، سلامتی فیزیکی ، تفریح ها ، امیال و آرزوهایی که دارید و خلاصه باید در برگیرنده ی تمام عرصه های مهم

زندگی شما باشند.

مهم است که شما ۵ الی ۷ پنداره را که مربوط به عرصه های مختلف زندگیتان است، بنویسید. این کار مانع از تمرکز کلی شما بر عرصه ای از زندگی و فراموش کردن عرصه های دیگر می شود. زمانی که بر تابلوی کائنات تکمیل شده ی خویش می نگرید، باید انعکاسی از کل زندگی شما باشد.

تابلوی خود را طراحی کنید

۱ تصاویر و عکس ها را طوری بر روی آن بیاورید که انگار با شما صحبت می کنند و از شما می خواهند که روزانه به آن نگاه کنید. آن را واضح و استادانه همان طور که خودتان می خواهید بسازید. مهم این است که مطمئن شوید برای دست یابی به رویاهایتان به شما انگیزه و الهام می بخشد. من حقیقتاً تصورات کمی دارم که برای خودم بسیار پر معنی هستند. افرادی را می شناسم که تابلوهایشان بسیار متحیر کننده و شاهکار هستند. این تمام چیزی است که می توانم به شما بگویم.

آیا می خواهید که تابلوتان فیزیکی باشد یا مجازی؟ این کاملاً بستگی به نوع زندگی شما دارد. اگر شما مانند بسیاری از مردم از تلفنتان زیاد استفاده می کنید و اگر جزء افرادی هستید که علاقه مند به داشتن یک تابلوی کائنات دیجیتالی هستند، مانعی نیست. داشتن یک تابلوی کائنات به این معنی نیست که بخواهید آن را به دیوار اتاق خوابتان یا اداره و یا حتی در ماشینتان متصل کنید. زیبایی تابلو دیجیتالی این است که آن ها را در همه ی حالت ها با خود دارید. اگر شما یک مدرسه قدیمی را انتخاب کنید و به سادگی تصاویری را چاپ کنید و آنها را بر کاغذهایی بچسبانید باز به نتیجه یکسانی خواهید رسید.

۲ ویدئو و تصاویرتان را وارد صفحه ی کائنات کنید. از آنجایی که تصاویر مقصد را به شما نشان می دهد این کار به نتیجه خواهد رسید. حواستان را جمع کنید ،وقتی به آن ها نگاه می کنید آنها باید به وضوح نمایانگر چیزهایی که می خواهید و جایی که برای آن تلاش می کنید ،باشند.

۳ صفحه را تا جایی که ممکن است در مکان های مختلف قرار دهید، این خیلی مهم است. من افرادی را می شناسم که صفحه هایی را بسیار زیبا طراحی کرده اند اما هیچ وقت به آن نگاه نکرده اند. نکته ی اساسی برای این صفحات این است که به شما یاد آوری می کنند که برای چه زندگی می کنید و برای چه تلاش می کنید.

اجازه ندهید که بر روی صفحه تان خاک بنشیند و به آن توجه نکنید. مطمئن شوید که آن را جایی گذاشته اید که می توانید را ببینید و آن می تواند یاد آور پیروزی در ذهنتان باشد. نکته ی کلی داشتن صفحه ی پنداره،ایجاد یک زندگی است که ارزش زندگی کردن را داشته باشد. یک باور درست از صفحه ی کائناتان می تواند به شما کمک کند تا وارد زندگی بهتری شوید. رسیدن به برخی از پنداره ها ممکن است بیشتر از پنداره های دیگر به طول بینجامد. اما اگر متمرکز بمانید و سخت کار کنید ، قول می دهم هرچه را باور کردید به آن دست یابید. چیزهایی وجود دارد که شما می دانید چگونه آنها را به دست آورید و چیزهایی دیگری نیز هست که نیاز است برای به دست آوردن آنها از خدا کمک بگیرید. افراد با ایمان اغلب می گویند در تمام اموراتان از او قدردانی کنید و او نیز راه را برای شما هموار خواهد کرد. زمانی که بر پنداره هایتان متمرکز شدید وآن را به استعدادتان وصل کردید ،زمانی است که شما پا در راه موفقیت گذاشته اید.

فصل دهم

مرد و یک طناب

پس از یک اتفاق توانستم با باج لویس^۱ کمی آشنا شوم. او برگزار کننده ی مسابقات بوکس بود. من مدت زیادی با او نبودم و بیشتر گفت و گوهایی هم که با یکدیگر داشتیم، از طریق تلفن بود. اما او زمانی وارد زندگی من شد که واقعا، در یک ناراحتی شدیدی به سر می بردم. تقریبا سال ۲۰۰۵ بود و من قصد سروسامان دادن به زندگی ام را داشتم. در یکی از گفت و گوهایمان در مورد قیاسی صحبت کرد که خیلی به دلم نشست.

من اسم آن قیاس را مرد و یک طناب نامیدم. در آن قیاس سعی و تلاش همه ما برای رسیدن به موفقیت و ادامه ی سفر با کشیدن یک واگن به بالای یک تپه ی شیب دار مقایسه شده بود. آن هایی که خواستار بالا رفتن از آن هستند به نوعی یک سرپرست کار تجاری، صاحب یک موسسه ی بازرگانی، بزرگ خاندان، رییس یک سازمان خیریه یا سرپرست بچه ها می باشند. این واگن مانند یک واگن چوبی است که شما ممکن است در غرب چیزی شبیه آن را دیده باشید. وظیفه ما کشیدن این واگن به بالای آن تپه می باشد.

این واگن نه چرخ و نه موتور دارد. فقط یک واگن قدیمی و کهنه ای است که می بایست شما آن را به بالای تپه ببرید. هیچ اسبی جلوی این واگن وجود ندارد تا آن را بکشد. فقط یک طناب کلفت و بافتنی به آن وصل است. یک طناب بسیار کلفت و زبر که در دستان کشنده ی شما قرار داده اند. بله، شما آن واگن را به بالای تپه می برید. شلوارتان پاره پاره و کهنه و کثیف خواهد شد. این بالا رفتن با پای برهنه است و شما قدرت کشیدن آن را ندارید، ولی باید برای بالا بردن آن محکم واستوار باشید. طناب دور گردن شما است و باعث زخم شدن گردنتان می شود. مسلما راه آسانی نیست.

چیزی که سفر شما را چالش برانگیزتر می کند، حمل کردن وزن مردم در واگن شماسست. شما آنها را حمل می کنید. تنها کسانی می توانند سوار بر واگن شما شوند، که شما آنها را در تابلوی کائنات ثبت کرده اید. اگر فرد باهوشی باشید افرادی را انتخاب خواهید کرد که برای بالا بردن این واگن سنگین به شما کمک کنند. شما یک ارا به ی سنگین و ساکن نمی خواهید. هیچ کس جز شما نمی تواند این واگن را بکشد. شما تنها کسی هستید که می خواهید به موفقیت برسید. تنها فرد با استعداد و دارای پنداره هستید. شما چه کسی را در واگن تان خواهید داشت؟

مردم می توانند شما را در بالا رفتن حمایت کنند اما نمی توانند آن طناب را برای شما به بالا بکشند. شما دنبال افرادی هستید که یک پای آنها بر روی واگن و دیگری بر روی زمین باشد و بتوانند با آن پا کمک کنند تا شما واگن را به سمت بالای تپه حرکت دهید. آن ها به اندازه ی کافی قوی نیستند که حتی بتوانند از خود یک واگن داشته باشند؛ اما به اندازه ی کافی خوب بوده اند که به آن ها اجازه داده اید تا برای بالا بردن واگنتان به بالای تپه به شما کمک کنند. شما در واگنتان افرادی دارید که کارشان پختن و آماده کردن غذا برای شماسست. در طول راه اگر شما یک مرد باشید، ممکن است بخواهید یک زن بسیار زیبا با چشمانی دلربا پیدا کنید. او علاوه بر این که از واگن پیاده می شود و سنگ هایی را که در مسیر شما قرار گرفته را کنار می زند، شما را شاد و سر حال نیز خواهد کرد.

شب هنگام، زمانی که نشسته اید و پای خود را بر روی یک صخره قرار داده اید و نمی توانید دیگر حرکت کنید، می بایست طناب را دور کمر خود پیچید و استراحت کنید. هنوز همه در واگن هستند. حتی

زمانی که خواب هستید، واگن هنوز سنگین است. در آن هنگام است که همسرتان به شما قدرت و آرامشی می دهد که بتوانید فردای آن روز سفرتان را ادامه دهید. اما او نمی تواند آن طناب را بکشد. او فقط می تواند به شما دلگرمی دهد، او می تواند جملات تشویق کننده در گوش شما زمزمه کند ولی نمی تواند طناب را برای شما بالا بکشد. آن طناب مال شماست و تنها برای خودتان.

افرادی که در واگنتان هستند باید نقش های متفاوتی را بازی کنند تا شما را در رسیدن به موفقیت کمک کنند. چه علتی دارد که شما بخواهید این افراد را با خود به بالا بکشید؟ باید فردی داشته باشید تا پول های شما را بشمارد. باید فردی داشته باشید تا به شما مشاوره دهد. مشکل کشیدن هر فرد در بالای تپه این است که بعضی افراد کمک کننده نیستند. وقتی آنها ببینند که شما به آنها توجهی نمی کنید، فقط پا روی پا می گذارند و کاری نمی کنند و این شما هستید که آن ها را حمل می کنید. برخی هم آن قدر با آن واگن خو گرفته اند که می دانند چگونه در وسط واگن بایستند و هیچ کاری هم انجام ندهند و فقط شما آنها را حمل می کنید. من افراد موفق زیادی را دیده ام که با شنیدن داستان من اشک از چشمانشان جاری شده است. این داستان خاطره ی بار بی حس و بی جانی را که حمل کرده اند و همچنین افرادی که با او بوده اند تا آنها را حمل کنند را یاد آور شده است. دوستانی که از بخشنده گی آنها سود زیادی می برند و بدتر از همه همسر یا مدیری که با پولشان آنها را ترک کرده اند.

چه کسی در واگن شما است؟

جول اوستین^۱ به من گفته است که: خداوند همه مردم را در مسیر تو

قرار داده تا تو را به رویاها و پندارهایت برساند و شما هم باید تلاش کنید تا از دست افراد بی صلاحیت رهایی پیدا کنید. چه کسی در واگن شما هست که برای بالا بردن واگنتان به شما کمک نمی کند؟ شما نیاز به افرادی دارید که بتوانند پنداره های شما را به سمت جلو حرکت دهند. زمانی که واگنتان را به بالا و به سمت تپه می کشید، همه ی افرادی که در تابلوی کائنات ثبت کردید، باید یک نقش ارزشمند و مفیدی داشته باشند. اگر من یک واگن قدیمی و یک طناب دارم، پس مایلم افرادی داشته باشم که حداقل شب ها بیایند و یک پارچه نرمی بر روی آن طناب ببندند تا این کار را برای من کمی آسان تر کنند. شاید کسی که روغن دارد بیاید و چرخ های واگن را برای من روغن کاری کند. یا کسی که می تواند واگن را تعمیر کند، در صورت خراب شدن آن به من کمک کند. شما به افرادی نیاز دارید تا در این سفر یاری رسان شما باشند.

الگوهای را به واگنتان اضافه کنید

هنگامی که شما شروع به انتخاب الگو برای واگنتان می کنید، مشخص کنید که آن ها برای شما الگوهای استعدادتان هستند. من دیده ام وقتی افراد نقش های نمونه را انتخاب می کنند تا جایگزین نقش های بی صلاحیت کنند، انتخاب های بسیار بدی دارند. شما ممکن است مردی را انتخاب کنید که در تجارت بسیار عالی باشد؛ اما در عین حال همسر بسیار بدی باشد. حالا از آنجایی که او نقش نمونه ی تجاری شما می باشد، شما را در یک موقعیت خوب قرار خواهد داد. من پیشنهاد می کنم نقش نمونه ای را که برای استعداد، شغل، سرمایه و سلامتی، دانش و خرد به ارمغان می آورند را شناسایی کنید. وقتی شما افرادی را به عنوان الگو انتخاب می کنید، آن ها می بایست

یک سابقه‌ی موفقیتی در دفتر خود داشته باشند. من قبل از این که با کسی پیوندی برقرار کنم از خودم چند سوال می‌پرسم: آیا این فرد می‌تواند قدرت اقتصادی مرا قوی‌تر کند؟ آیا معاشرت من با این فرد من را در حالت بهتری قرار می‌دهد؟ آیا این شخص اطلاعاتی دارد که من ندارم؟ آیا این فرد می‌تواند یک درآمد بالقوه‌ای را برای من به ارمغان بیاورد؟ اگر او نمی‌تواند مرا بهتر یا قوی‌تر کند، اگر او چیزی به ارزش من اضافه نمی‌کند، چرا با او معاشرت کنم؟ حالا شما به سمت فردی می‌روید که انگیزه‌های خودخواهانه دارد. رهبران تاثیرگذار می‌دانند برای اینکه یک رهبر بزرگتر شوند، حتی باید یک خدمتکار بزرگی باشند. برخی افراد حتی تمایلی ندارند که به شما کمک کنند. پیش شما می‌آیند تا ببینند چه می‌توانند از شما یاد بگیرند. هنگامی که شما پنداره‌های خود را برای آینده اولویت بندی می‌کنید، آن‌ها متوجه نیازهای خود می‌شوند. آن‌ها افراد خطرناکی هستند. آن‌ها می‌توانند کاری کنند تا شما حس کنید دیگر انرژی برای ادامه کار ندارید. از افرادی که همیشه روز بدی دارند دوری کنید. آن‌ها هیچ چیزی مطابق میلشان نیست. همیشه شکایت دارند و غصه می‌خورند تا زمانی که در آتش خود کاملاً بسوزند. این نوع منفی‌گرایی اشتیاق را از شما می‌گیرد. نباید هر روز صحبت از غصه و ناراحتی بزنید. شخصیت‌های دیگری که پیشنهاد می‌کنم از آن‌ها فاصله بگیرید افراد ریاکار و ظاهر فریب هستند. آن‌ها برای اینکه خود را خوب نشان دهند از راه خود خارج شده‌اند؛ در حالی که ضرورتی در اصلاح آنها نیست. چه کسی وقت دارد با چنین شخصیتی معاشرت داشته باشد؟ هر جا باشید چنین افرادی نمی‌توانند در راهتان به شما کمک کنند. شما همچنین باید در مقابل افرادی که طفره می‌روند، بسیار هوشمند

باشید. این افراد بخاطر مشکل داشتن در انجام مسئولیت هایشان افراد دیگر را نیز ناراحت و نگران می کنند. اقدام شما برای انجام کار یک دستورالعمل برای حرکت رو به جلو است. اقدام کردن خستگی و ملامت را محدود می کند. افرادی که برای انجام کارهایشان طفره می روند، همیشه در انتظار به سر می برند و غالباً برای اینکه بیشتر در انتظار بمانند، بهانه های بیشتری می آورند و می گویند: اکنون وقتش نیست، من منتظر می مانم تا هوا آفتابی شود، دیگر دیر شده ، دیر از خواب بیدار شدم، تماس گرفتم ولی آنها تلفن را برنداشتند. آنها پاسخ ایمیل من را ندادند و... این انسانهای طفره رو به هیچ جایی نمی رسند. اجازه ندهید که آن ها مانع موفقیت شما در سفرتان شوند.

شما باید زندگیتان را در کنار افراد هم فکر، سازگار ، خدمتگزار، حق شناس و افرادی که در تلاش برای به انجام رساندن کارهایشان هستند و کارهای پر منفعت انجام می دهند، بگذرانید.

فعالیت های موفقیت آمیز

چه کسی باید برود و چگونه؟

افرادی که اخیراً در گروه شما قرار گرفته اند و باید از پیرامون زندگی شما بروند، را نام ببرید؟ شما چگونه از آن ها بصورت تکی گذر خواهید کرد؟

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

فصل یازدهم

هیچ مرد خود ساخته ای وجود ندارد!

من با شما صادق هستم. من همیشه بر این باور بوده‌ام که خودم به تنهایی می‌توانم از عهده‌ی زندگی‌ام برآیم. من در دست یک پدر و مادر قوی بزرگ شدم. کسانی که به من آموختند که دنیا هیچ بدهی به من ندارد. آن‌ها به من گفتند که اگر چیزی را خواستم می‌بایست سرم را پایین بیندازم و دستانم را برای دعا بالا ببرم و شروع به کار کنم. من از ابتدا این اندرزها را دنبال کردم و از هیچ کس حقیقتاً فلسفه‌ای را دنبال می‌کردم. سخت کار می‌کردم و از هیچ کس هیچ چیزی درخواست نکردم. این استراتژی برای تمام زندگی‌ام کارایی داشت. اما واقعا برنده نشدم. دو برابر کار می‌کردم اما نیمی از آنچه که می‌خواستم هم به دست نمی‌آوردم.

تا زمانی که فروتنی را نیاموخته بودم، به حرف‌های افراد موفق گوش نمی‌دادم و نگاه نمی‌کردم تا ببینم که آن‌ها چگونه با یکدیگر کار می‌کنند. همچنین بفهمم که در این بازی نقش‌های متفاوتی وجود دارد. من سعی کردم افرادی که قصد کمک به من داشته‌اند را شناسایی کرده و با آن‌ها ملاقات کنم، کسانی که می‌خواستند با من کاری را شروع کنند و کسانی که در واقع می‌خواستند مرا ببینند، تا کاری را بهتر پیش ببرند.

من از شما نمی‌خواهم خود را به خاطر اینکه غرور و تعصب داشته‌اید، سرزنش کنید. غروری که باعث شده متوجه نشوید که خداوند بارها دیگران را سر رها تان قرار داده تا شما را برای رسیدن به سرنوشتتان کمک کند. این افراد مانند جعبه‌ی جواهراتی هستند که منتظراند زمان خاصی ازسفرتان آنچه را که نیاز دارید، برایتان تهیه کنند. درخواست به هر چیزی که بخواهید تنها کلیدی است که شما نیاز دارید تا این صندوق را باز کنید و از جواهرات درون آن لذت ببرید.

نمی توان جمله ای در وصف این استعداد بسیار بالارش گفت. اینکه چگونه ما از نعمت خویشاوندی بهره جوییم، می تواند کلیدی باشد تا این استعداد ها را بیشتر رشد دهیم.

در آن مسیری که پیش می روید مجبورید که با دیگران ارتباط برقرار کنید، زیرا هیچ مرد یا زن خود ساخته ای وجود ندارد. هیچکس نمی تواند به تنهایی یک چیز بسیار بزرگی را بسازد. اینکه بخواهیم با دیگران شریک و یار شویم اشتباه نیست. اکثر اوقات مردم فرصت های زیادی را از دست می دهند چون همه ی آنها را برای خود خواسته اند. به آن این گونه نگاه کنید ، شما می توانید یک کیک کامل یا تکه ای از آن را داشته باشید اما به هر صورت نمی توانید بیشتر از یک تکه را صرف کنید.

باید چشمتان را باز کنید و افرادی که با شما هم فکر و هم عقیده هستند و آن هایی که مانند خودتان هستند و می توانید یکدیگر را درک کنید، بیابید. شما با شراکت فردی را در اختیار خواهید داشت که می توانید با او ایده ها را پرورید و به چیزهایی که در اطرافتان وجود دارد به گونه ای که حتی نمی توانستید آن را تصور کنید، بنگرید. همه کسانی که این سفر را با شما شروع کردند، نمی توانند پا به پای شما حرکت کنند. در زمان شروع کارم شرکای زیادی داشتم اما خیلی زود فهمیدم که هیچ کدام این توانایی را نداشتند که با من به مرحله بعد برسند.

برقرار کردن ارتباط با رویا پروران دیگر

من خدا را شاکرم زیرا او همیشه رویا پروران دیگر را بر سر راه من قرار

می داد تا دائم زمان هایی که نمی توانستم خودم را تقویت کنم مرا تقویت و تحریک کنند. در آغاز زمانی که در ایالت کنت^۱ دانشجوی سال ۳ بودم، یاد گرفتم که با افراد رویا پرور ارتباط برقرار کنم.

من و آرسینو حال^۲ هر دو در یک زمان وارد ایالت کنت شدیم. یاد دارم در آن زمان همه ی ما در مورد کارهایی که می خواستیم انجام دهیم، بحث می کردیم. اغلب ما برای تابستانمان کارهایی را ترتیب داده بودیم. اما آرسینو گفت که قصد رفتن به هالیوود را دارد. ما از او می خندیدیم چون حرفش را باور نمی کردیم. به او گفتم که می خواهی در هالیوود چه کار کنی؟ ولی او توجهی به حرف های مانکرد نداد و فقط گفت: می خواهم مشهور شوم. من فقط او را در چند کلاس تئاتر دیده بودم؛ اما فکرش را هم نمی کردم که در این کار جدی باشد. آرسینو به اندازه کافی از خودش مطمئن بود. در آن تابستان به هالیوود رفت و من هم مدرسه را ترک کردم.

بعد از آن تابستان رویاهایم را فراموش کردم و دائم به فکر پرداخت اجاره خانه بودم. در هر ساعت ۱۳ دلار از شغل و کاری که نفرت داشتم، به دست می آوردم. در آن کار از نیمه شب تا هشت صبح کار می کردیم. هر روز خسته و با لباس های چرک به خانه برمی گشتیم. همه ی دوستانم فارغ التحصیل شده بودند و زندگی خود را شروع کرده بودند در حالی که من در کارخانه ای مشغول به کار بودم که از ترس اخراج شدنم به ندرت مرخصی می گرفتم و استراحت می کردم. تا اینکه پی بردم که زندگی نمی کنم؛ بلکه خود را زنده نگه داشته ام.

چند سال بعد یک شب گوشه ای از تخته نشسته بودم و درحالی که خود را برای رفتن به سر کار آماده می کردم تلوزیون نیز نگاه می کردم؛ که یک لحظه متوجه شدم تلوزیون در مورد کلوند، او هیو

و آرسینیو حال صحبت می کند. جلوتر رفتم و به آن نزدیکتر شدم و مطمئن شدم که آرسینیو در کنسرت راک Don Kirshner بوده است. این کاری از آرسینیو بود. ما فکر می کردیم که در آن زمان او با حرف هایش قصد دارد که ما را دست بیندازد اما همانطور که گفته بود اکنون یک کم دین شده است. در هالیوود است و راه خودش را دنبال می کند. حیرت زده جلوی تلویزیون نشسته بودم و از کار او به حیرت آمده بودم. به همه ی دوستانم تلفن زدم و همه را از خواب بیدار کردم و به آن ها گفتم: که تلویزیونشان را روشن کنند.

از آن شب به بعد وقتی که به سر کار می رفتم، دائم به خود می گفتم: من این مرد را می شناسم او نیز مانند من رویاهایی در سر می پروراند. اگر او رویای بزرگی داشت و توانست به آن دست یابد، پس من هم می توانم. تا امروز نمی دانم که آیا آرسینیو خودش هم می داند فردی بوده که باعث تغییر در زندگی من شده است یا نه؟ به هر حال آموختم که باید در کنار رویا پروران دیگر باشم تا بتوانم در زمان هایی که رویا پروری را فراموش کرده ام، خود را بالا بکشم.

آنچه را که می خواهید در خواست کنید

هیچ مرد خود ساخته ای وجود ندارد شما به دیگران نیاز دارید تا به شما روحیه و انگیزه دهند. یقین دارم که در موارد بسیار دیگری نیز برای مشورت گرفتن و منابع کلی دیگر به آن ها نیاز دارید. در هر شرایطی که باشید، نیاز است که به اندازه ی کافی برای پرسیدن و درخواست کردن شجاع باشید. من شخصا همیشه از این قانون پیروی نمی کردم. در واقع چیزی که مرا تشویق می کرد تا آنچه را که نمی دانم بپرسم، این بود که دانستم با پرسیدن چیزی را از دست نخواهم

داد. نه چیزی برای اثبات کردن داشتم و نه چیزی که به خاطر آن سرافکنده و شرمنده باشم. بنابراین قبول نکردن و رد کردن جایی برای ترس ندارد. در واقع به رسمیت شناختن این موضوع، اعتماد به نفس مرا دوباره کرد. این موضوع به من نیرویی بخشید تا بتوانم جلو بروم و ببرسم.

شما در مورد آن تعداد افراد موفق که در اطرافتان هستند و منتظرند دیگران پیش آنها روند و در مورد موفقیتشان راهنمایی بگیرند، آگاهی ندارید.

اگر برای پرسیدن چیزهایی که نمی دانستم مانعی نمی دیدم و حتی اگر می دانستم چند نفر در اطرافم هستند که منتظرند با من گفت و گویی را آغاز کنند، یا معاشرتی داشته باشند، شاید می توانستم خود را از این محنت و رنج هایی که کشیده ام، حفظ کنم. مجیک جانسون،^۱ جان هوپ برایمنت^۲، تایلر پیری مانعی برای صحبت کردن با من نداشتند. رییس جمهور آمریکا مانعی برای صحبت کردن با من نداشت. آژانس های بزرگی مانند ویلیام موریس ایدیور^۳ یا رییس NBC مانعی برای صحبت کردن با من نداشتند. من برای نپرسیدن و درخواست نکردن آن قدر مغرور بودم که تقریباً همه چیز را از خودم محروم کرده بودم.

کار خوبی است که بخواهید با افراد هم فکر و هم عقیده بنشینید و آنچه را که در سر می پندارید، با آنها در میان بگذارید. نیازی نیست هر آنچه که به ذهنتان می رسد، بپرسید. فقط بیشتر در مورد کارهایی که قصد دارید انجام دهید، صحبت کنید. این چیزی است که آن ها منتظر شنیدنش هستند. شاید این افراد در جست و جوی فردی باشند که بخواهند با آنها کاری را شروع کنند. کسی که مشتاق یاد گرفتن

1. Magic Johnson

2. John Hope Bryant

3. William Morris Endeavor

باشد، کسی که مشتاق تقسیم کردن باشد و این صحبت های ابتدایی شما را به چیزهای بزرگ سوق خواهد داد. این را در دورنما و چشم انداز افکار خود داشته باشید. هرکاری که می خواهید انجام دهید با افراد صاحب فکر و خوش ذهن در میان بگذارید. قول می دهم که آنها برای صحبت کردن با شما مانعی نخواهند داشت.

مشخص کنید چه چیزی می خواهید.

چگونه انتظار دارید به آنچه که می خواهید برسید، اگر دهان نگرشاید و آن را درخواست نکنید؟ زندگی رابطه ی مستقیمی با ارتباطات دارد. اگر شما تمایلی نداشته باشید که نیازهایتان را با کارفرما، مشتری ها، شرکا و اعضای خانواده تان در میان بگذارید، نمی توانید آن ها را برای ندادن چیزی که شما می خواهید، مقصر بدانید. شما همه چیز را نمی دانید و همه کس را نمی شناسید و همه این کارها را هم نمی توانید به تنهایی انجام دهید.

با تمام وجود کمرویی را کنار بگذارید.

تحقیقاتی گوناگون نشان داده درخواست برای چیزهایی که می خواهیم چقدر می توانند قوی و تاثیرگذار باشند. مطالعات نشان داده که در بیشتر موارد مردم در پاسخ به درخواست دیگران برای چیزهایی که نمی خواهند بیشتر از آنچه که انتظار می رود، بله می گویند. علاوه بر این اغلب درخواست ها در نظر درخواست کننده خیلی بزرگتر از چیزی است که شنونده بخواهد آن را تصور کند. متوجه مطلب شدید؟ درخواست برای چیزی که می خواهید به شما شانس بیشتری برای بدست آوردن آن می دهد تا درخواست نکردن آن، بنابراین چرا ما اکثرا چیزی را که می خواهیم درخواست نمی کنیم؟

مطالعاتی که توسط روانشناس انت لاریو^۱ در این باره داشته است، نشان

داده که چگونه بچه ها با توجه به وضعیت اقتصادی که دارند، سوال های خود را مطرح می کنند، بچه هایی که در طبقه ثروتمندان و هم چنین آن هایی که در طبقه متوسط جامعه بودند، باور داشتند که درخواست برای چیزهایی که احساس می کنند سزاوار آن هستند، حق آنهاست. آنها غالبا برای به دست آوردن خواسته هایشان به وسیله ی عادت هایی که در خود به وجود آورده بودند و همچنین یک سیستم ارزشی، خود را خواهان آن چیز می دانستند.

از سوی دیگر شما نیز انسانی هستید که مانند من بزرگ شده اید، در محیطی هستید که اگر چیزی ندانید ضعیف به نظر می رسید و باید چیزهایی که نیاز دارید را درخواست کنید. غالبا من این کار را نمی کردم، زیرا من نمی خواستم که دیگران متوجه شوند که چه چیزی نیاز دارم. آن غرور من بود که به من اجازه نمی داد که به آنچه می خواستم، نیاز داشتم، در واقع سزاوار آن بودم دست یابم. ندانستن و نداشتن یا خواستن و نیاز داشتن عیب نیستند. بیشترین چیزی که بین یک زندگی خوب و یک زندگی عالی تفاوت ایجاد می کند، نحوه ی درخواست کردن است. اگر خجالت را کنار بگذارید قدرت بیشتری به دست خواهید آورد.

برقرار کردن ارتباط

همان طور که قدرتی در پرسیدن وجود دارد، احتمال خطری هم در آن است. مردم ممکن است به درخواست شما نه بگویند. برخی از آنها ممکن است بر اساس خودبینیشان این درخواست ها را رد کنند و تهور و جسارت ما را در درخواست برای چیزی که می خواهیم، کم کنند. اما زمانی که تمام تعامل ما با مردم تبادلی و معامله ای باشد، ترس از چنین پاسخ هایی هزار برابر افزایش پیدا خواهد کرد.

وقتی شما تنها زمانی که نیازی داشته باشید، با مردم تعامل برقرار کنید، آن‌ها فکر می‌کنند که شما قصد یا نیتی برای این تعامل دارید. زمانی که شما با مردم تعاملی عمیق برقرار کنید، درخواست برای چیزهایی که می‌خواهید یک فرایند کاملاً مجزا خواهد بود. اما این کار برای بیشتر افراد دشوار است. شما چه بخواهید برای به دست آوردن سرمایه جهت راه اندازی یک کار تجاری تلاشی کنید یا بخواهید ریاستان را متقاعد کنید که شما لایق ترفیع گرفتن هستید، برقراری یک ارتباط استادانه و معنادار می‌تواند یک تغییر اساسی ایجاد کند. وقتی مردم به یک درخواست پاسخ می‌دهند، آن‌ها معمولاً به درخواست شما پاسخ مثبت یا منفی نمی‌دهند. آن‌ها معمولاً بر اساس دیدی که نسبت به شما دارند و ریسکی که در آن کار وجود دارد و بازگشت بالقوه آن شما را ارزیابی می‌کنند. چگونه ما از دیگران درخواست کنیم؟

اینجا ۶ قاعده وجود دارد تا شما بتوانید جواب بله را بگیرید:

۱ - ارزش خود را بدانید. اگر شما ارزش خود را ندانید به دیگران اجازه داده اید تا آنها ارزش شما را تعیین کنند. اما اگر نتوانید شجاعانه ارتباط برقرار کنید، دانستن ارزش خود کافی نخواهد بود. اگر تعیین کردید که سالانه ۱۵۰۰۰۰ دلار بدست بیاورید سعی خود را خواهید کرد تا چیزی حدود این رقم را بدست آورید. در واقع شما باید درخواستی بیشتر از ۱۵۰۰۰۰ دلار داشته باشید تا بتوانید آن مقدار که می‌خواهید را به دست آورید. ممکن است شما با توجه به درخواستتان دقیقاً همان چیزی را که می‌خواهید به دست نیاورید. هر چند، وقتی شما ارزش خود را بدانید و برای رسیدن به آن استادانه بجنگید، من تضمین می‌کنم اگر چیزی را هم درخواست نکنید باز امکان موفقیت وجود دارد.

۲- شایستگی های خود را بشناسید. افراد زیادی به خصوص خانمها خواسته ها و نیازهایشان را به خاطر دیگران نادیده می گیرند. این کار درستی نیست که بخواهیم خود و سرنوشتی که در زندگی در پی آن هستیم، را بخاطر موفقیت دیگران کنار بگذاریم. این بدین معنی نیست که با افرادی که دوستشان داریم یا آن هایی که با هم کاری را شروع کرده ایم، سازش نداشته باشیم. اگر نیازهای شما نگه داشته شوند، شما مجبور خواهید شد تا متوقف شوید و ارزش ها و تعهدات خود را دوباره اولویت بندی کنید. هشدار: دقت کنید که شایستگی ها، یعنی همان چیزی که برای رسیدن به آن تلاش می کنید، را با ادعای داشتن چیزی که برای آن تلاشی نمی کنید، اشتباه نگیرید.

۳- مشخص کنید چه خواسته ای دارید. این مهم است که چیزی که می خواهید یا نیاز دارید را مشخص کنید. شکست در برقراری ارتباط برای به دست آوردن نیازهایتان باعث بوجود آمدن ناامیدی و افزایش مدت زمان بیشتری برای رسیدن به موفقیتتان می شود.

۴- چیزی را فرض نکنید. مردم نمی توانند ذهن شما را بخوانند. مهم نیست که شما چقدر کسی را بشناسید. هرگز فرض خود را بر این نگذارید که آن ها می دانند شما چه چیزی می خواهید یا چه چیزی نیاز دارید. حتی اگر هم فکر می کنید که آن ها باید بدانند قبل از هر چیز کاملاً این موضوع را برای خود روشن کنید.

۵- راجع به ارزش هایتان صحبت کنید. برای کارهایی که می خواهید انجام دهید یا انجام ندهید، ثابت و استوار باشید. سریع ترین راه برای ناامیدی و شکست در برقراری ارتباط می تواند از طریق سیستم ارزشتان باشد. این چالش برانگیز خواهد بود وقتی شما در جایی باشید که واقعا به شما نیاز داشته باشند. اما فردی نباشید که بتوان به راحتی

او را خرید. هیچ گاه درباره ی استانداردهایتان صحبت نکنید.

۶- بدانید که نه ، عدم پذیرش نیست. بانک، رئیس‌تان یا هرکسی که مد نظر شماست همیشه بله نمی گویند. شاید آن ها هم توانایی این را نداشته باشند که چیزی را که شما می خواهید در اختیار شما قرار دهند. سعی کنید قبل از اینکه رابطه ای را خراب کنید یا فرصتی را از دست دهید یا پل های پشت سر را خراب کنید ، موقعیت ها را از همه ی جوانب ببینید نه از دیدگاه خودتان.

استعدادتان منتظر است تا با هرچه که شما بخواهید بجنگد. زمانی که شما دنیا را مطابق میل خود بسازید ، به استعدادتان فضای بیشتری برای رشد داده اید. بدترین حالتی که می تواند اتفاق بیفتد این است که دیگران به شما نه بگویند و بهترین حالت زمانی است که در جواب درخواست شما بگویند: بفرمایید این چیزی است که شما می خواستید یا نیاز داشتید.

فعالیت های موفقیت آمیز

چیزهایی را که شما خواسته اید و هیچ گاه آن را از کسی درخواست نکرده اید ، را نام ببرید.

..... ۱

..... ۲

..... ۳

چرا شما این چیز ها را در خواست نکرده اید؟

..... ۱

.....
..... ۲

.....
..... ۳

.....
سه نفر که شما باید چیزی را از او درخواست کنید، را شناسایی کنید.
..... ۱

.....
..... ۲

.....
..... ۳

.....

بخش سوم

استعدادتان را تا جای ممکن رشد دهید

فصل دوازدهم

مقایسه

زمانی که در کلیولند زندگی می کردم، یک بوکسور بودم. من هم دقیقا مانند همه ی بچه ها ورزش را دوست داشتم و البته هنوز هم دوست دارم. آن هایی که واقعا به بوکس علاقه دارند، می توانند به شما در مورد مقایسه بگویند. این حکایتی است که در مورد تجزیه و تحلیل قبل از نبرد انجام می پذیرد؛ که در آن جزییاتی در مورد قدرت و نیروی هر یک از جنگجویان را نشان می دهند. زمانی که شما در تلویزیون مقایسه را دیدید، این اندازه و سنجش به نوعی شامل: سن، وزن، قد، دور بازوی هریک از بوکسورها است. مدت ها قبل از این میزان سنجش شامل عضله ی دور سر، سینه، کمر، ران، گردن، ماهیچه ی ساق پا و حتی قوزک پا هم بود. من و شما با داشتن چنین اطلاعاتی ممکن است متوجه چیزی نشویم؛ در حالی که یک تحلیل گر واقعی مبارزه می تواند قدرت و ضعف مبارزه را قبل از شروع مسابقه شناسایی کند.

حریف خود را بشناسید

یکی از بزرگ ترین مبارزه ها در تاریخ بوکس در سال ۱۹۷۴ بین دو مبارز سنگین وزن و شکست ناپذیر به نام جورج فورمن^۱ و محمدعلی^۲ روی داد. این مبارزه در کین شاسا، زایره (جمهوری دموکرات جدید کنگو) رخ داد و تقریبا تمام کارشناسان پیش بینی کردند که مبارز جوان تر، مبارز پیرتر و زیرک را شکست خواهد داد.

علی بهتر از هر کسی می دانست، نقطه ضعف و قدرت حریفش کجا بود. او می دانست که نمی تواند محکم تر از فورمن مشت بزند و می دانست در جا زدن در دور حلقه ی سکوی مبارزه با توجه به مبارزه هایی که او قبلا با مبارزان دیگر با مهارت های متفاوت داشته، تاثیر نمی گذارد. علی مهارت های چالش برانگیزش را ارزیابی کرد و پیش خود به آنها نگاه می کرد. او از استراتژی استفاده کرد که قبلا آن را

1. George Foreman

2. Muhammad Ali

4. Zaire

3. Kinshasa

آزمایش نکرده بود. برای بهترین قسمت از رانند هشتم ، علی فهمیده بود که برود کنار طناب رینگ بوکس و اجازه دهد فورمن مشت های خود را پرتاب کند و تمام تلاش و تقلای خود را کند؛ اما کم ترین آسیب را وارد کند. در رانند های بعد علی به فورمن خیلی نزدیک شد. به طرف او خم می شد؛ به طوری که فورمن علی را بلند می کرد و کارش را سریع بر روی صورت او انجام می داد. در هشتمین رانند فورمن با خرج کردن انرژی اش دیگر ضعیف شده بود. علی فورمن را با مشت و بوکس از پا در آورد و دنیای بوکس را به حیرت آورد.

در آن روز علی مبارز قوی تری نبود ولی مبارزی بود که گوشه به گوشه ی مهارت ها را ارزیابی کرد. اگر شما هم دنبال به دست آوردن فرصت های جدید، یک تغییر کاری جدید، و حتی یک رابطه جدید هستید باید چنین کاری را انجام دهید. دقیقا مانند بوکس ، چیزی که نقطه ضعف شما در یک مبارزه است، می تواند نقطه قوت حریفان به حساب آید. وقتی شما به لیست مهارت هایتان نگاه می کنید، مزیت ها و اشکالات بالقوه ی آن ها چه هستند؟

اگر شما مهارت قوی و خوبی در ارتباطات، مدیریت یک پروژه و تشکیل یک تیم دارید، اما نقطه ضعفتان در بودجه و امور مالی است، این احتمال وجود دارد که آن مهارتتان برای یک رییس مالی صاحب منصب مناسب به نظر آید. از نگاهی دیگر اگر شما در طراحی های دیجیتال و تکنولوژی قوی هستید، مهارت شما می تواند برای یک رییس صاحب منصب تکنولوژی مناسب باشد. مطمئن شوید که فرصت ها، رابطه ها، یا شغلان را متناسب با نیاز و ارتباط آن با مهارت ها انتخاب کرده اید؛ به طوری که بتوانید به خوبی از آنها استفاده کنید.

موفقیت نیاز به بیش ترین تلاش شما دارد.

شما نمی توانید بهترین و شایسته ترین را ارائه دهید وقتی نمی دانید بهترین و شایسته ترین شما چیست؟ شناخت نقطه قوت و ضعف بسیار مهم است؛ زیرا نیاز است که یاد بگیرید چگونه فتح و پیروزیتان را به بیشترین حد ممکن برسانید و شکست هایتان را به حداقل برسانید. مشغول چالش های زندگی، تجاری، کاری و سلامتی و خانواده شدن به این معنی است که شما بایستی مشتهای زیادی را پرتاب کنید. صادق بودن در مورد نقاط ضعفتان شما را در وضعیتی قرار خواهد داد تا مشتهای کمتری بزنید و کمتر در راه رسیدن به موفقیتتان دچار شکست شوید.

هرکدام از ما این توانایی را داریم که یا رشد کنیم و قوی تر شویم یا بدون حرکت بمانیم و ضعیف تر شویم. شما وقتی می دانید که کاری را خوب انجام می دهید، می توانید با یک استراتژی بهتر آن را پرورش دهید. همه ی این کارها با کمی تلاش ممکن خواهد شد. اما اگر وقت برای شناخت نقاط قوت و ضعفتان نگذارید هیچ کدام از این اتفاقات روی نخواهد داد.

چگونه نقاط قوت و ضعف خود را بشناسیم؟

تعیین نقاط قوت و ضعف، یک فرایند مهیج و احساسی نیست؛ بلکه فرصتی است برای به فهرست درآوردن مهارت هایتان. اینکه بدانید شما در چه کاری خوب هستید در مقابل چیزی که برای خوب شدنش نیاز به بهبود بخشیدن دارد به شما کمک می کند تا مهارت ها و ویژگی های شخصی خود را بشناسید. وقتی شما این بازی بیست سوالی را شروع کردید تا صفت های خوب خود را آشکار کنید، به جایی می

رسید که ممکن است نگاهی هم به نقطه ضعف و قدرت خود کنید. مهارت بر مبنای علم و دانش : این مهارت ها شامل میزان تحصیلات، زبان، توانایی و دانش عملی و کاربردی، مهارت های ویژه اقتصادی یا مدیریت درک و فهم که از طریق آموزش های تحصیلی، یا تجربیات به دست آورده اید، هستند.

مهارت های قابل انتقال: این مهارت ها شامل ویژگی هایی است که شما می توانید هر روز آنها را با خود و در هر موقعیتی ببرید؛ مانند: مهارت های ارتباطی، دانش مالی، اظهار نظر فنی خدمات مشتری، شایستگی و رهبری مهارت هایی در رابطه با حل کردن مشکلات و تجربیات مدیریت پروژه.

مهارت های مربوط به شخصیت: ویژگی هایی مانند راستگویی، وقت شناس بودن، سخت کوشی، معتمد بودن، صمیمیت، مشخصه های بزرگی هستند که به صورت شخصی و کاری در اختیار شما قرار گرفته اند.

در آغاز نگاهی به ارتباطات شخصی و حرفه ای خود بیندازید. در ارتباط بین فردی، شما چه مهارت هایی را از خود نشان می دهید؟ آیا شما شنونده ی خوبی هستید؟ آیا پشتیبان خوبی هستید؟ اکنون در مورد مکان هایی که فضا برای بهبود بخشیدن دارد، بیندیشید. می توانید صورت تر باشید؟ آیا نیاز دارید بر توانایی هایتان کار کنید تا آنها را اصلاح کنید؟

در مرحله بعد بر کارهای حرفه ای خود متمرکز شوید. ببینید به چه مهارت هایی نیاز دارید تا بتوانید کارهایتان را به نحو احسن انجام دهید؟ چه مهارت هایی است که کارفرما زمان بازدید از کارهایتان شما را در آن حیطه طبقه بندی می کند؟ در چه زمینه هایی می بایست

خود را رشد دهید و بهبود ببخشید؟ اکنون که شما لیستی از مهارت هایتان در این دو زمینه دارید، از شما می‌خواهم که مشخص کنید آن‌ها چه نوع مهارت‌هایی است؟ همه‌ی آنها را چه نقاط ضعف شما باشند و چه نقاط قوتتان بنویسید و به ترتیبی که ذکر می‌کنیم، اولویت بندی کنید: عالی، خوب، مناسب و نیاز به بهبود. برای اینکه متوجه شوید چگونه مهارت هایتان را رتبه بندی کنید، من مقایسه خود را در جدول زیر آورده‌ام.

مقایسه شخصی استیو

مهارت	نوع	نقاط قدرت و ضعف	رتبه بندی
ارتباطات	قابل انتقال	قدرت	عالی
بازاریابی	بر مبنای علم و دانش	قدرت	عالی

برقرار کردن ارتباط بین المللی	بر مبنای علم و دانش	ضعف	نیاز به بهبود دارد
گوش دادن	شخصیت	قدرت	خوب
بودجه و اعتبار	قابل انتقال	ضعف	ضعیف

با قضاوت در مورد خودتان می توانید تصویری از یک انسان صادق در خود به وجود آورید . اما قبل از اینکه صفحه ی خود را کامل کنید، این را در ذهن داشته باشید که شما باید این ارزیابی را بر اساس چیزی که اکنون هستید، انجام دهید. وقتی در برخی زمینه ها به وضوح روشن است که رشد کرده اید ، خود را بر اساس نقاط ضعف گذشته یا کمتر از توانایی واقعیتان ارزیابی نکنید. چه مهارت هایی دارید؟

مقایسه شخصی

رتبه بندی	نقاط قوت و ضعف	نوع	مهارت

از یک ناظر بیرونی استفاده کنید.

خود ارزیابی شما مهم است اما شما همچنین به یک ناظر بیرونی نیاز دارید. شما ممکن است که از یک مربی در زمینه تجاری بخواهید تا مهارت هایتان را تعیین کند. اگر این کار ممکن نبود از یک دانشجوی قدیمی تر یا یک دوست مورد اعتماد بخواهید تا به صورت عینی

مهارت های شما را مورد ارزیابی قرار دهد. اگر افراد مورد اعتماد زیادی را می شناسید از یکی از آنها بخواهید تا شما را مورد ارزیابی شخصیتی قرار دهند و دیگری ارزیابی حرفه ای. وقتی شروع به کار با ناظر های بیرونی کردید، اینجا سه نکته وجود دارد که باید مد نظر داشته باشید. **۱ پذیرا باشید:** اگر شما بتوانید بر اساس باورهایتان پیش روید و به آنچه که ناظران می گویند، گوش دهید بازخورد شما با ناظر بیرونی خیلی تاثیر گذارتر خواهد بود.

۲ احساساتتان را دائم امتحان کنید: ناظر شما ممکن است چیزهایی که احتمال دارد شما را ناراحت کند، بپوشانید. وقتی یک چیز ناخوشایند می شنوید، ناراحت نشوید. در آن لحظه مکث کنید و از این سخن به عنوان یک فرصت برای یادگیری و رشد استفاده کنید. **با عقل بشنوید نه با قلب:** عرصه هایی که نقاط قوت و ضعفتان بر زندگی شما تاثیر می گذارد را شناسایی کنید به طوری که در گذشته به آن فکر نکرده باشید.

نقاط قوت خود را مدیریت کنید و نقاط ضعفتان را بهبود ببخشید.

نقاط قوت و ضعفتان ویژگی هایی دارند، که شما باید برای حتمی کردن موفقیتتان آنها را بشناسید
مراحل بالا بردن نقاط قوت :

از خود مطمئن باشید؛ نه اینکه فرد از خودراضی و خودنمایی باشید. نقاط قوتتان را بشناسید و از آنها به نفع خود استفاده کنید. به اندازه ی کافی اطمینان حاصل نمایید که مهارت هایتان را در فرصت هایی که شما را رشد و پرورش می دهد، وارد کرده اید. حتی اگر نقاط قوتتان محدود

بود، همان مقدار کم را شناسایی کنید و آن ها را به خوبی مدیریت کنید.

همیشه برای نبرد آماده باشید:

فلوید مایویدرجر^۱ همیشه یک فرد مشهور نبوده است اما تفاوتی که او با بقیه ایجاد کرده، این است که همیشه به عنوان یک مبارز سنگین وزن شناخته شده است. اکثر بوکسورها باید ماهها آموزش ببینند تا بتوانند یک مبارز سنگین وزن شوند. شما هم باید دائم بر نقاط قوتتان کار کنید. تحصیلاتتان را ادامه دهید. آموزشهای تکمیلی ببینید و چیزهایی را بخوانید که نه تنها از آن ها چیزی به دست می آورید و مهارتتان را بالا می برید، بلکه می تواند به رشد شما کمک کند.

پیشرفت یا مرگ:

اگر شما دیگر نقاط قوتی که دارید را تقویت نکنید، دشمنانتان همیشه می دانند شما چه انتخابی خواهید کرد. کار متفاوتی انجام دهید، مهارت های دیگری را یاد گرفته و بر آن چیره شوید و طوری آنها را به کار ببرید که بتوانید در بازار و اقتصاد پیشرفت کنید.

روی نقاط ضعفتان کار کنید:

از نقاط ضعفتان محافظت کنید: مانند علی شما مجبور نیستید که نقاط ضعف تان را بی حفاظ بگذارید. این را در خاطر داشته باشید تا فرصت هایی که در مورد نقاط قوتتان صحبت می کنند را بشناسید.

نقاط ضعف خود را انتخاب کنید:

اگر اجازه دهید نقاط ضعفتان در وجودتان بمانند فقط باعث ضرر و زیان خواهند شد. با افرادی که نقاط قوتشان، نقاط ضعف شماست

شراکت کنید. از آنها یاد بگیرید و نقاط ضعفشان را بهبود ببخشید؛ به طوری که بتوانید قویتر عمل کنید.

پیشرفت یا مرگ:

اگر در یک جا ساکن باشید، دشمنانتان خواهند دانست از کجا به شما حمله کنند. ادامه دهید تا پیشرفت کنید؛ به طوری که حتی ویژگی‌هایی که نیاز به بهبود بخشیدن دارند، بتوانند سودمند و مفید گردند. دانستن نقاط ضعف و قوت بی تردید تفاوت بین موفقیت و شکست شماس.

مهارت‌های خود را ارزیابی کنید.

یک استراتژی به کار ببرید که مهارت‌هایتان دائم در جهت پیشرفت استفاده شوند.

فعالیت‌های موفقیت‌آمیز

آن نقاط قوتی که می‌خواهید برای فرصت، شغل یا ارتباط بعدیتان بر آنها تمرکز داشته باشید، کدامند؟

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

سه فرصت که می‌توانید آنها را با مهارت‌هایتان وفق دهید، کدامند؟

..... ۱

.....

..... ۲

.....

..... ۳

.....

کدامیک از نقاط ضعف‌تان را می‌خواهید تقویت کنید؟ و چگونه این کار
را انجام می‌دهید؟

.....

.....

.....

.....

فصل سیزدهم

هرگز از ایجاد تغییر نترسید.

تمایل به ایجاد تغییر تنها چیزی بود که در تمام کارهایم به من کمک می کرد. زمانی که ۱۳ سال می شد که میزبان جشن گاسپیل^۱ بودم، عضویت در نمایش سلطان کمدی باعث شد که ۱۸۰ درجه تغییر کنم. از تجربیات گذشته ام استفاده کردم. از رشد و پرورش در کلیسا گرفته تا میزبانی جشن گاسپیل که راه را برای من جهت وارد شدن به میدانی بزرگ تر باز کرد.

یک بار دیگر این تمایل به تغییر من را از کارهای تکی به سمت کارهای گروهی سوق داد که این باعث شد وارد برنامه سلطان کمدی و یک سطح ملی گردم. بعد از آن با درخواست هارپر کولینز^۲، اولین کتاب خود را نوشتم. هرگز قصد نویسنده شدن نداشتم؛ اما خودم را از ترس ها رها کردم. نتیجه این کتاب برایم یک موفقیت بزرگ بود. محبوبیت کتاب مانند "مردها عمل کنید و مانند زن ها فکر کنید" باعث شد رسانه ی فریمنتل^۳ سمت من آید و بگوید، شما در بین خانمها خیلی محبوبیت پیدا کرده اید. ما یک مسابقه تلویزیونی دادیم که مایلم شما یک نگاهی به آن کنید. این آغاز و شروع میزبانی من در برنامه خانواده ی فاد^۴ بود.

من همیشه می خواستم که برنامه ی نشست گفت و گوهایم را نیمه شب ها اجرا کنم. اما بعد از موفقیت برنامه ی خانواده ی فاد، NBC و اندیمول^۵ پیش من آمدند و پیشنهاد پروژه ای که در طول روز پخش می شد را به من دادند. ترسم را از اجرای برنامه ی روزانه تلویزیون از بین بردم و وارد اجرای آن برنامه شدم. تمایل همیشگی من برای ایجاد تغییر در خودم به من کمک کرد تا بر چیزهای قدیمی تکیه نکنم یعنی میل به سوی یک چیز نداشته باشم.

تغییر در زندگی هر شخصی روی می دهد. شما می توانید نسبت به آن

1.Celebration of Gospel

2.HarperCollins

3.Fremantle Media

عکس العمل نشان دهید یا با آن همراهی کنید. من در طول زندگی ام با تمام تغییرات همراهی کردم. اگر شما در زندگیتان در مقابل تغییرات عکس العمل نشان می دهید، پس بدانید که در یک موقعیت شکست قرار گرفته اید. انتخاب من داشتن اشتیاق زیاد و همراهی با تغییرات است. من صادقانه باور دارم که آن بخش بزرگی از موفقیت های من بود. هرچه بیشتر تمایل برای پذیرش تغییر داشته باشید و بخواهید قسمتی از تغییر باشید، به موفقیت های بیشتری دست خواهید یافت.

تجربیات خود را به حداکثر برسانید.

ایجاد تنوع در استعداد یعنی اینکه بدانید چگونه از دیگر تجربیات در زندگی استفاده کنید. ما غالباً فقط یک توانایی داریم. توانایی من به دست آوردن اطلاعات و انتقال و وارد کردن آن در صحنه های دیگر است. من می دانم چگونه اطلاعاتی را به دست آورم و آن ها را وارد طنز، الهامات و انگیزه کنم و یا برای راهنمایی دیگران از آن ها استفاده کنم. زمانی فکر می کردم که توانایی من تنها انتقال این داده ها به طنز بوده است. همین طور که بزرگ تر می شدم تجربه هایم به من نشان داد، که می توانم آن اطلاعات را بگیرم و به چندین طریق تغییر شکل دهم و با انجام این کار یک فرد امیدبخش و انگیزه دهنده شوم.

اگر شما یک آرایشگر هستید، استعدادتان ممکن است در آموزش یا رهبری یک سمینار در یک آموزشگاه آرایشگری یا تولید محصولات مربوط به مو یا داشتن میزبانی یک برنامه تلویزیونی باشد. شما باید برای ایجاد تنوع در استعدادتان آماده باشید.

اجازه دهید با معرفی دوستم ایلوین مجیک جانسون این مسئله را برای شما باز کنم. مجیک یکی از بزرگترین بسکتبالیست هایی است

که جهان هرگز فردی مانند او ندیده است. اما من باور ندارم استعداد او در فقط بازی بسکتبال باشد. معتقدم که استعداد وی در برقرار کردن ارتباط با مردم به طوری که تعداد کمی بتوانند این چنین توانایی را داشته باشند، نیز است. بسکتبال توانایی او بود. او به وسیله متقاعد کردن افراد شایسته برای باور کردن دیدگاه هایش اجتماعاتی را با تجارت و منابع تقویت کرد. توانایی هایش او را در موقعیتی قرار داد که استعدادش را به کار گیرد. اگر به حرفه مجیک به عنوان بسکتبالیست حرفه ای نگاه کنید، درمی یابید که او قادر بود که با هر کس و با هر پیشینه ای صحبت کند و این باور را در آن ها به وجود آورد که آنها قادر به برآوردن آرزوهایشان هستند. استعداد واقعی او و ارتباط شخصی و کاری اش او را قادر می ساخت که دلاوری هایی را که در بسکتبال داشت، خیلی کم رنگ تر نشان دهد. وقتی شما خودتان را به یک فضیلت برسانید، حتی یک توانایی می تواند شما را در یک جایگاه شگفت انگیزی قرار دهد.

زمانی که تازه کار کمدی را شروع کرده بودم، "سینبد" تنها فردی بود که من واقعا به گذشته ی او زیاد مراجعه می کردم. یاد دارم روزی به من گفت که با اجرای برنامه در چند کلوپ ۵۰۰۰۰ دلار در هفته به دست می آورد. در آن زمان فکر کردم که من همان کار را انجام می دهم و فقط ۵۰۰ دلار در هفته به دست می آورم؛ اما زمانی که در مورد مقدار پولی که سینبد می گفت، شنیدم آن را هدف خود قرار دادم تا به آن مقدار دست یابم و بالاخره توانستم مقداری از آن را به دست بیاورم. ناتوانیم در کار کردن جلوی هر جمعیتی من را از ۵۰۰۰۰ دلار درآمد دور می کرد. مجبور بودم مهارت و توانایی هایم را بهبود بخشم، درباره ی حرفه ام مطالعه داشته باشم، و واقعا آنچه که در این جهان می گذرد

را یاد بگیریم؛ به طوری که بتوانم لطیفه هایی بسازم که به من اجازه دهد، استعدادم را در گروه بزرگی از حضار به اشتراک بگذارم. اگر استعداد و تواناییتان را برای جذب مخاطبان بیشتر یا در عرصه های بزرگ تر گسترش دهید، بازنده نخواهید بود. هر قدر که پذیراتر و آزادتر عمل کنید، رویاهایتان را بهتر می توانید محقق سازید. یک تصویر و چشم اندازی وزین ضروریست، تا بتوانید به امکان هایی که در زندگی وجود دارد، دست یابید. ما نمی توانیم به یک فرد کوتاه نظر اجازه دهیم مانع رسیدن ما به پاداشمان گردد. زمانی که می خواهید از استعدادتان استفاده می کنید از محدوده ی راحتیتان خارج شوید و چیز جدیدی را امتحان کنید. یک چیز ماجراجویانه .

کتاب مقدس می گوید: من آمده ام که شاید آنها مالک زندگی شوند و آن را مطبوع سازند. هیچ جای این کتاب مقدس نوشته نشده است : من آمده ام که شما در زندگی راحتی و امنیت و هر چیزی که بخواهید را برایتان تهیه کنم تا همه شاد شوند؟

توسعه دادن استعدادتان برای شما فرصت هایی را ایجاد می کند تا به افرادی دسترسی پیدا کنید که قبلاً نمی توانستید به آنها پیوندید. اگر شما ایمان داشته باشید که می توانید استعدادتان را به مرحله بعد سوق دهید، درهای رحمت الهی بر روی شما باز خواهد شد. وقتی که اولین بار کتاب "مانند زن ها عمل کنید و مانند مرد ها فکر کنید" را در سال ۲۰۰۹ نوشتم استعدادم را توسعه داده بودم. ما باید یاد بگیریم تا رویاهایی بزرگتر از گذشته ایجاد کنیم و با اوضاع و شرایط کنونی تصویر بزرگ تری ایجاد کنیم تا ما را برای حرکت به سمت جلو ترغیب کند.

به حرکت ادامه بده و متوقف نشو.

یک گروه موسیقی که اکنون من واقعا به آنها افتخار می کنم، گروه روتس است. اگر شما برنامه ی جدید جمعی کالن به نام برنامه ی امشب را ندیده باشید در این صورت چیز زیادی از دست نداده اید. چیزی که در مورد گروه روتس نظر مرا جلب کرده بود، اجرای زنده ی برنامه های هیپ هاپ فیلادلفیا از همان آغاز بود. اما زمانی که شما با برنامه های شبانه هم نوا می شوید، می بینید که این برنامه مورد علاقه ی طیف گسترده ای از مردم است. روتس یک گروه موسیقی است که با هیپ هاپ و موسیقی تک نوازی شروع کرد؛ اما به این مقدار راضی نشد. این گروه از صمیم قلب از پیش کسوتان قدردانی کرد. اما اعضای گروه اجازه ندادند که نگرش گذشته ی آنها مانع پیشرفت آینده ی شغلیشان شود.

با تمام این تفاسیر من از شما نمی خواهم که سنت، میراث، و مهارت هایی که با استعدادتان هم نوا هستند را دور بریزید. این ویژگی های منحصر به فرد چیزهایی هستند که استعداد شما را از دیگران متمایز می کنند. درحالی که شما باید وقت بگذارید تا استعداد خود را بوسیله ی فوت و فن هایی که طی سال ها در زندگی خود آموخته اید، بالا ببرید. من نمی خواهم که شما یک ازدواج را به روشی درست کنید که مادران سالها پیش آن را به شما آموخته است.

من عاشق کمترین چاردر پیور هستم. من می توانستم اغلب اجراهایم را بر اساس آلبوم های کمدی و مشهور او انجام دهم اما انجام چنین کاری نمی توانست یک مهارت کمدی باشد که باعث دعوت شدنم برای میزبانی جشن گاسپل شود.

زمانی که می خواستم کمدی تخصصی ام را در سال ۲۰۰۶ برای اولین

بار در حضور بزرگان مذهبم مورد اجرا در بیاورم رو به درگاه خداوند دعا کردم که سخن اشتباه یا نامربوطی جلوی این حضار محترم نگویم. پروردگار گفتارم را با جملاتی طنز و زیبا که مناسب آن مجلس بود غنی ساخت. من اصل قضیه را تغییر ندادم، فقط گفتارم را تغییر دادم. به گذشته ی خود اجازه ندهید که شما را در محدودیت بگذارد. باهوش ترین افراد در تجارت آنچه را که از والدین، مربی، هم قطاران و روسای خود آموخته اند را به بهترین نحو تفسیر کرده و از آن ها برای ساختن چیزهای بهتر استفاده می کنند. شما هرگز نخواهید دید که مبتکرانی چون بیل گیتس، وارن بوفیت، آپرا وینفیری بگویند ما این کار را به این طریق انجام می دهیم؛ چرا که همیشه به همین طریق انجام شده است. افراد موفق قدردان گذشته ی خود هستند اما اجازه نمی دهند که هماهنگ با گذشته به سمت آینده پیش بروند. افراد موفق نو آورند.

فعالیت های موفقیت آمیز

تمام مهارت ها و توانایی هایی که در راستای استعدادتان هستند، را بنویسید. این می تواند به اندازه ی تهیه ی پست کارت هایی که می بایست در یک جلسه به آن ها رسیدگی کرد، کوچک یا به بزرگی سازماندهی یک گردش دسته جمعی با کارکنان اداره تان، بزرگ باشد.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

راهمایی را نام ببرید که می‌توانید به کمک آن استعدادهایتان را گسترش دهید. به آن جنبه‌های مختلفی ببخشید تا برای مخاطبین بیشتر با موضوعات مهم‌تر مورد استفاده قرار گیرد. از اینکه به فکر کارهای بزرگ‌تر باشید، نترسید. چگونه می‌توانید استعدادتان را به مرحله بعد برسانید؟

فصل چهاردهم

قدرت نه گفتن

سال ها پیش صاحب یک کلوپ کمدی بودم. یکی از چیزهایی که بعد از آن کار در مورد خودم یاد گرفتم، این بود که اصلا الکل نفروشم. بدترین تجربه ای که تا کنون داشته ام، معاشرت با افراد مست بوده است. به خدای خود گفتم زمانی که از کلوپ کمدی خارج شدم دیگر الکل را ترویج نخواهم داد.

تا وقتی که Crown Royal اسپانسر رسمی تور سلطان کمدی نشده بود، آسان بود که بر سر این قولم بمانم. یک روز میزبان برنامه ای شدم و ترویج دهنده یک لیست از چیزهای مثبت به من داد تا در مورد Crown Royal بگویم تا مردم این کالا را بخرند. گفتم نه. او شروع به صحبت در مورد اینکه چقدر ما می توانیم با این کار پول به دست بیاوریم، همچنین اگر این محصول را برای مصرف انتخاب کنید و در آن میانه روی داشته باشید، هیچ مشکلی پیش نمی آید و... اما گفتم من قول داده ام که هرگز از شهرت یا مال و ثروتم برای ترویج مصرف الکل استفاده نکنم. این صحبت من باعث ایجاد یک مشکل خیلی بزرگ شد. ترویج دهنده تهدید کرد که از اسپانسر بودن این برنامه کنار می کشد و پولی به این برنامه نمی دهد. بحث وجدال های کلامی دیگری هم با ترویج دهنده که گوشه ی سن ایستاده بود، داشتیم. این نبرد به مدت ۶ هفته ادامه داشت. او دست به هرکاری می زد تا بتواند با آن من را راضی به ترویج مشروبات الکلی کند. من واقعا افرادی که در شرکت Crown Royal هستند، را دوست دارم. آن ها بزرگترین اسپانسر این برنامه بودند و در راه های بزرگی به ما کمک کردند. آن ها بودند که به طریقی به این برنامه معنی بخشیدند. من به Crown Royal توضیح دادم که من این محصول را نمی فروشم چون تاثیری که بر روی مردم می گذارد را دوست ندارم. من یک فرد مشهور هستم. اگر آن ها

بینند که من چنین حرف هایی می زنم، فکر می کنند این کالا ارزش بسیار بالایی دارد. نمی گویم که شما از آن استفاده نکنید؛ اما من به عنوان یک فرد درست و راستگو به شما می گویم که هرگز به مردم چیزی را که خود استفاده نمی کنم، نمی فروشم. Crown Royal متوجه حرف های من شد. او فهمید که نمی تواند من را مجبور به ترویج این کالا کند. من آن روز با غرور بر روی قولی که داده بودم، ماندم. نه، یک کلمه بسیار قوی و نیرومندی است. من به خاطر باورهایم خطر اخراج شدنم را پذیرفتم. توانایی در نه گفتن، کمک می کند تا به راحتی بتوانید استانداردهای شخصی و حد و مرزهای خود را تعیین کنید. که هردوی این ها در سفرتان به سمت موفقیت بسیار مهم و ضروری هستند.

قدرتی که در نه گفتن وجود دارد.

نه گفتن به شما یک سری قدرت هایی می دهند که من آن ها را E ۵ می نامم. آنها به شرح زیر می باشد:

قدرت توانایی در کار:

نه گفتن به شما ارزشی می دهد تا در زندگی بر چیزهایی متمرکز شوید که در رسیدن به سرنوشتتان موثر هستند. قدرت کاهش خود پسندی: نه گفتن به شما نیرویی می بخشد که بپذیرید توانایی انجام هرکاری را ندارید؛ حتی زمانی که تلاش می کنیم که بهترین باشیم. باید قبول کنیم که ما خدا نیستیم. سعی نکنید همه چیز را امتحان کنید. برنامه ای که برای استعدادتان دارید شما را راهنمایی خواهد کرد.

دادن قدرت اختیار:

نه گفتن شما به دیگران فرصتی می دهد تا استعداد آنها نیز شکوفا گردد. فرد دیگری را برای به دست آوردن افتخار توصیه کنید. نه گفتن شما راه را برای رشد دیگران باز خواهد کرد.

قدرت پایان بخشیدن به ناتوانی ها:

برخی افراد برای نگه داشتن دیگران، عدم مسئولیت پذیریشان را مخفی می کنند و دائم کارهای آنها را انجام می دهند. این کار را نکنید. نه گفتن شما دیگران را مجبور خواهد کرد تا قدم در جایی بگذارند که برای آن فراخوانده شده اند. حتی اگر اجازه دهید یک بار هم شکست بخورند، به آن ها کمک کرده اید تا یک راه طولانی را بپیمایند. بله ی شما احتمال وقوع این مسئله را به تاخیر می اندازد.

مردم شاید بخواهند که استعداد شما را برابیند و تحت کنترل خویش در آورند. نه گفتن به شما اجازه می دهد که از استعداد و قدرتتان در یک مکان درست در یک زمان مناسب برای یک هدف مشخص استفاده کنید.

استعدادتان را در اختیار کسانی نگذارید که می خواهند از شما برای پیشرفت خویش استفاده کنند. به هیچ کس اجازه ندهید که تمرکز بر پندارهایتان را به هم زند.

بالا بردن این قدرت به شما کمک می کند تا از موقعیت هایی که شما را از مسیر موفقیتتان دورتر می کند، اجتناب کنید.

امتحان نه گفتن

وقتی با مردم در مورد نه گفتن صحبت می کنم یکی از بیش ترین سوالاتی که در این باره پرسیده می شود، این است که چگونه نه بگوییم؟ این سوال خوب و بجایی است. زیرا شاید تمام ارتباطات و

موقعیت ها مناسب شما نباشند. آیا در این موقعیت قرار گرفته اید که چیزی را بخواهید و وقتی با آن معرفی شدید و بله گفتید بعد از مدت کوتاهی از بله گفتنتان پشیمان شده و بگویند کاش نه گفته بودم؟ من هم در این موقعیت قرار گرفته ام. خوب! ما برای شما لیستی تهیه کرده ایم که تعیین می کند چگونه نه گفتنتان را تضمین کنید. آیا این فرصت، رویداد، ارتباط، شغل، درخواست و ... شما را به یک یا بیشتر از یک مورد از مواردی که برای خود در تابلوی کائنات تعیین کرده اید، نزدیک می کند؟

بله..... خیر.....

آیا این فرصت، رویداد، ارتباط، شغل، درخواست و ... یک پشتیبان برای استعدادتان هست؟

بله..... خیر.....

آیا این فرصت، رویداد، ارتباط، شغل، درخواست و ... با کاری که انجام می دهید، ناسازگاری دارد؟ آیا با یکی یا بیشتر از یک مورد از مواردی که در تابلوی کائناتان تعیین کرده اید، ارتباط دارد؟

بله..... خیر.....

آیا این فرصت، رویداد، ارتباط، شغل، درخواست و ... متقابلاً برای شما و طرف مقابلتان، صرف نظر از کسی که منفعت بیشتری ببرد، سودمند است؟

بله..... خیر.....

آیا این فرصت، رویداد، ارتباط، شغل، درخواست و ... با وجود اینکه در موقعیت هایی برایتان سودمند است با باورهای اخلاقیان نیز ناسازگارند؟ آیا با وجود فرصت، رویداد، ارتباط، شغل، درخواست و ... احساس بهتری نسبت به خود پیدا می کنید؟

بله..... خیر.....

آیا این موقعیت به شما کمک می کند تا به چیزی که به عنوان هدف تعیین کرده اید، نزدیکتر شوید یا دورتر؟ اگر واقعا برای شما اثر مثبتی ندارند پس نه گفتن شما پاداش پیروزی بعدیتان خواهد بود.

بخش پنجم

از خود یادگاری به جا بگذارید.

فصل پانزدهم

متنفران را با کسب موفقیت درمان کنید.

کتاب مقدس می گوید: "مرگ و زندگی در قدرت زبان است". در تلاشتان برای رسیدن به موفقیت، همیشه یک تناقص یا مخالفی وجود خواهد داشت. شاید گفتنش باعث ناراحتیتان شود؛ اما این فقط شرایط و یا رویدادها نیستند که باعث تناقص یا مخالفت می شوند. اکثرا دیگران اند که خودشان را به عنوان یک فرد متنفر نشان می دهد. هنگامی که تصمیم بگیرید که بیشتر بسازید، بهتر شوید، بیشتر بخواهید اینجاست که تناقضات و مخالفت ها خود را نشان می دهند. خبر خوب این است که البته بدون آن هم پیشرفتی در کار نخواهد بود. نیازی نیست که خود را برای ضربه زدن به مخالفان آماده کنیم زیرا آن یک مسئله ی همیشگی و دائمی است. تنها راه علاج دشمنان موفقیت ماست. شاید اولین فکری که به ذهن شما برسد این باشد که بگویید آری من می توانم آنها را درست کنم. بله شما می توانید. اما برای درست کردن آن ها باید در پیشرفت و بالا بردن خود وقفه ایجاد کنید.

پدرم به من گفته است: برای بالا رفتن از نردبان موفقیت به کسی که به تو ضربه زده است، ضربه زن. من وقتی این کار را انجام دادم طولی نکشید، که به صعود نزدیک شدم او به من گفت: هنگامی که آن ها در حال ضربه زدن به من هستند، باید به راه خودم برای صعود متمرکز باشم. آن ها می توانند فقط یک بار به من ضربه بزنند؛ اما اگر من راهم را ادامه دهم آنها پشت سرم جا خواهند ماند. حتی اگر آنها بخواهند به من آسیب برسانند و مانع موفقیت من شوند باز هم در پشت سر جا خواهند ماند زیرا آنها با این کارشان از راه اصلی خود منحرف شده اند.

به موفقیت مانند بالا رفتن از یک نردبان نگاه کنید. هرگاه که بخواهید

یک قدم بالاتر بروید باید یکی از پاهایتان را بالاتر از دیگری قرار دهید. اگر بایستید و خود را برای ضربه زدن به دشمن آماده کنید، پای خود را برای رفتن به سطح بعدی بالا نخواهید برد. شما فقط وقتتان را صرف افرادی کرده اید که تصمیم گیرنده، صاحب قدرت، تاثیرگذار و پیشنهاد دهنده نیستند. آن ها فقط افراد متنفری هستند که هدفشان ایجاد ممانعت برای پیشرفت شماست و در لحظه ای که شما برای ضربه زدن به آن ها متوقف می شوید، به آنها کمک کرده اید تا به هدفشان برسند.

من کسی را نمی شناسم که در امر تجارت جدی باشد و بخواهد به مخالفانش ضربه بزند. آن ها وقت این کار را ندارند. در چنین موقعیت هایی دشمنان ارزش مهمی ندارند. هیچ تبلیغ کننده ای نمی گوید یک دقیقه صبر کنید چون ما می خواهیم اینجا تبلیغ کنیم. اما قبل از آن اجازه دهید ببینیم متنفران در این باره چه می گویند. هیچ کدام از کسانی که می خواهند کتابی را چاپ کنند نمی گویند ما در آستانه ی انتشار این کتاب هستیم، قبل از این کار اجازه دهید، ببینیم متنفران چه چیزی می خوانند اگر شما صاحبان قدرت تصمیم گیرندگان، تاثیرگذاران و افرادی که در هر کاری نفوذ زیادی دارند را بشناسید، متوجه می شوید که آن ها اصلا نمی دانند چیزی هم تحت عنوان نفرت وجود دارد. بنابراین چرا شما مانند آنها نباشید؟ پدرم همیشه به من می گفت پسرم هیچ وقت بهانه دست کسی نده که با آن به تو صدمه بزند.

یک روز مشغول انجام کاری بودم، که تالر پری با من تماس گرفت و گفت: اگر درمورد تو در وب مطلبی نوشته شد، این فقط یک وب نویسی خواهد بود. اما اگر تو پاسخ دادی، دیگر یک کنفرانس مطبوعاتی خواهد

شد. شما برای انسانهای کوچک و مخالفان وقت ندارید. تنها راهی که میشود متنفران را درمان کرد از راه موفقیت است و به هیچ وجه ممکن نیست. شما فقط چراغ نورافکن را بر روی یک فرد احمق قرار داده اید و می خواهید درخشش به کسی دهید که از خود درخشندگی ندارد.

من خودداری و خویشتن داری را از رئیسم آموختم. هرگز مردی مانند او ندیدم که در مواجهه با مشکلات و مصیبت ها این قدر شرافت مندانه و شاهگونه برخورد کند. او می توانست بایستد و به همه ی آنها ضربه بزند، اما این کار را نمی کرد. او برای رسیدن به این مقام در برابر مصیبت ها، سختی های زیاد کشید. چنین چیزی در مورد نلسون ماندلا، مارتین لوتر کینگ، جان کندی، گاندی، مادر ترسا نیز صدق می کند.

دیوید بیلی گراهام کتاب جالبی به نام "تزدیک خانه" دارد. این مرد زندگی اش را وقف آموزش دادن نیکوکاری و عدالت به مردم کرده است. با این وجود افرادی هستند که از او انتقاد کنند. در سر تا سر تاریخ شما می توانید ببینید که چنین افرادی مورد حمله قرار گرفته اند؛ اما با این وجود راه خود را ادامه داده اند.

شما نه وقت آن را دارید و نه می توانید انرژی خود را صرف ضربه زدن به مخالفان کنید. آنها بر شما تسلط و قدرتی ندارند مگر آنکه شما به آنها قدرت دهید. مارتین لوتر کینگ سخنی گفته که من همیشه آن را در ذهن خود سپرده ام. او می گوید: هیچ کس نمی تواند بر پشت شما سوار شود، مگر اینکه خود شما خم شوید. هرگز خم نشوید. راست بمانید و بالا بروید.

هفته ای نیست که کسی در مورد استیو هاروی چیزی نگوید. مشکلی

ندارم که بخواهم میان ایده ها و نظرات مردم بایستم. چون سال ها پیش تصمیم گرفتم به هیچ کس این قدرت را ندهم که تعیین کند من چه کسی باشم. ما در یک کشور آزاد زندگی می کنیم که مردم می توانند در مورد من هر چیزی بگویند. اما در پایان این من هستم که انتخاب می کنم، دوباره می گویم من انتخاب می کنم که چگونه آن کلمات بر روی من و سرنوشتم تاثیر بگذارد. این من هستم که اجازه می دهم منفی بافی های دیگران باعث شود که استعداد خدادادیم را به کار نگیرم.

افرادی که در منجلاب و باتلاق های بدبختی خود گیر افتاده اند سم و زهر خود را بر دیگران می پاشند تا توجهشان را از تلاششان دور سازند. گاهی اوقات ما بهتر از دیگران می توانیم در برابر این ها مقاومت کنیم. سوال می شود: شما چگونه با انگیزه می مانید و به سوی اهدافتان حرکت می کنید در حالی که اطرافتان پر از فازهای منفی است؟

چگونه این منفی گرایی ها در زندگی مان نمایان می شوند؟

روزانه در زندگی و اطرافتان به نوعی انرژی های منفی حضور دارند. این می تواند از طرف یک همکار، فردی بصورت اتفاقی در خیابان یا از طرف همسرتان باشد. اگر به سختی زندگیتان را به سر می برید، مطمئن باشید که در مسیرتان فازهای منفی نقش مهمی دارند. منفی گرایی می تواند در هر بدبینی، انتقاد یا انرژی های مخربی که شما را از رسیدن به موفقیتتان باز می دارد، حضور یابد. اگر مواظب نباشید نه تنها آن انرژی منفی شما را از مسیرتان منحرف می سازد؛ بلکه در حقیقت شما را از پا در خواهد آورد. بدون اینکه خود بدانید، تمام روز را با خود فکر کرده اید که آیا واقعا من فرد بدی هستم؟ منظور آن ها از این کار چه بوده است؟ بنابراین چگونه قدرتمان را دوباره بدست آوریم و در

طول سفرمان محکم و استوار بمانیم؟ باید بیاموزیم که افکار منفی را از خود دور کنیم و نگاهمان را بر چشم انداز و دورنمای خویش معطوف سازیم. به مجری برنامه تلویزیونی اوپرا نگاه کنید. دورنما و بلندپروازی او برای خلق شبکه گسترده ارتباطی برای همگان نمونه ای اعلا از فردی است که علی رغم مخالفان و سنگ اندازان به موفقیت رسیده است. زمانی که او شبکه اش را شروع کرد منتقدانش او را به هیچ میگرفتند. امکان ندارد صفحه ای را باز کنید و مطلبی را بخوانید و کسی مخالفت نکند و نگوید او مگر چه کسی هست که بخواهد وب شخصی درست کند؟ بهتر بود که از آن دست می کشید و خود را در اوپره بازنشست می کرد. این چیز خوبی است که اوپره برای تحقیق آرزو و چشم انداز خویش نیازی به تایید کسی نداشت و از کارهایی که به بهترین نحو انجام می داد، دست نکشید. عملکرد او فراتر از انتظار همگان بود. وی برنامه های پر سود و باکیفیتی چون "ایانلا"، "زندگی ام را پابرجا کن" و "داشته ها و نداشته های تایلر پری" را در کمتر از سه سال ساخت. او می توانست به راحتی خود را میلیاردر کند و بعد از اوپرا در جزیره ای زندگی خود را ادامه دهد. حقیقتش را بخواهید اگر چنین کاری هم می کرد از دستش ناراحت نمی شدم. اما خواسته ی آن زن برای پیروزی و موفقیت و مهم تر از همه اینکه می خواست دیگران هم در داشته هایش سهیم گرداند، مطلبی است که شایسته ی توجه است.

به یاد می آورم اولین ماه هایی را که در برنامه ی استیو هاروی برنامه اجرا می کردم، بعد از اجرای یکی از قسمت ها، اوپره شخصا من را صدا کرد و گفت: مگذار دیگران آن قدر بر تو تاثیر بگذارند که دیگر ندانی که هستی. تو باید خودت باشی. این امر که ملکه برنامه های

تلویزیونی وقت گذاشت تا به من کمک کند که همه ی توجهم را بر چشم اندازه ها و دورنماهای زندگی ام معطوف سازم و در مسیر درست و مناسبی قدم بردارم، آن قدر برایم بالارزش و با اهمیت است که نمی توانم آن را به زبان بیاورم.

چهار دسته متنفر وجود دارد که نیاز است آنها را بشناسید:

آن هایی که از همه چیز متنفرند.

امروز می تواند یک روز زیبا و آسمانی صاف باشد. اما آن هایی که از همه چیز تنفر دارند، دلیلی برای شکایتشان پیدا خواهند کرد. حتی زمانی که اتفاق های خوبی هم می افتد آنها هرگز این سخنان و محتویات منفی از ذهنشان بیرون نمی آید و ترسناک ترین چیز درباره ی آنان این است که چنین افرادی همیشه در مورد اتفاقاتی که مدت ها پیش روی داده است، ناراحت و عصبانی هستند و جزئیات را به طور کامل می توانند به یاد آورند. تمام قضیه از بین رفته و فراموش شده است، اما آنها روی آن چسبیده اند و نمی دانند چگونه آن را رها کنند. چنین انرژی هایی می تواند بدترین نوع باشد زیرا بسیار وقت گیر بوده و ماندگارند.

شما همچنین باید به یاد داشته باشید که انرژی و نیرویی که از چنین اشخاص بیرون می آید، برای شما به ندرت پیش می آید. بنابراین اگر به صورت اتفاقی در مسیر چنین افرادی قرار گرفتید آن ها را کنار بزنید و به راهتان ادامه دهید.

به آنها فضا ندهید تا منفی گراییشان را انباشته کنند و به شما انتقال دهند آیا می دانید ما چقدر اجازه می دهیم که مردم انرژی منفیشان را به سمت ما بفرستند؟ آیا کسی را می شناسید که دنبال راهی باشد

تا با شما وارد بحث شود؟ آنها دکمه ی تحریکتان را شناخته اند و هر لحظه آن را فشار می دهند و شما هم به صورت خودکار واکنش نشان می دهید و به جای اینکه از آن ها دور شوید و یا مجبورشان کنید که انرژی منفیشان را در جای دیگر تخلیه کنید، کنارشان ننشینید تا شما را ضایع کنند. این را می دانم که با خانواده و حتی همسر می تواند چالش برانگیز باشد؛ اما در برخی رابطه ها متأسفانه مجبوریم که بین آرامش دیگران یا خودمان یکی را انتخاب کنیم. به آن ها این شهادت را بدهید که انرژی شان موفقیت شما را خراب کند.

کسانی که شما را هم با خود به پایین می کشند.

کسانی که شما را به پایین می کشند افرادی هستند که از شما نفرت دارند؛ چون آرزو داشته اند که مانند شما باشند. اما به جای اینکه کارهایی که شما می کنید را انجام دهند تا به جایگاهی که هستید، برسند ترجیح می دهند با دزدیدن انرژی و موفقیتتان، شما را با خود به پایین بکشند. تعداد این افراد در جهان بسیار زیاد است و هنوز هم در حال افزایش اند، زیرا پیام های مثبت را درباره ی استعداد های مردم می کاهند و پیام هایی را افزایش می دهند که باعث می شود مردم چیزهایی که متعلق به آنها نیست، را مستحق خود بدانند. رسانه های عمومی به این دشمنان یک ابزار قدرت جدیدی داده است. در گذشته این متنفران فقط در جهان فیزیکی وجود داشتند؛ اما اکنون شما می توانید در فیس بوک دشمنی در میدوست داشته باشید که فقط به این خاطر از شما نفرت دارد که شما به طریقی زندگی می کنید که آنها دوست دارند آن گونه زندگی کنند. در حالی که این ممکن است بسیار مسخره و مزخرف به نظر بیاید. اما این نوع از انرژی های منفی بسیار نافذ و فراگیر هستند. ممکن است از طرف شخصی

باشد که قصد دارد به صورت مخفیانه زندگی شما را تحسین کند؛ اما نمی داند چگونه از شما تجلیل و قدردانی کند.

در ماه های آخر سال ۲۰۰۵ من یک قرار داد رادیویی با نیویورک رادیو فقط برای ۴ کار تجاری بستم. همه ی افرادی که اطرافم بودند و من فکر می کردم که پشتیبانم هستند، پشت سرم می گفتند: که من اشتباهات بزرگ و عظیمی دارم. نمی توانم بگویم که چقدر این مردم از من خندیدند. اما من برای ساخت یک برنامه ی رادیویی صبح گاهی که مرا برای مرحله ی بعدی کارم تقویت می کرد، مصمم بودم. سخت تلاش کردم و بر هدفم متمرکز ماندم و حتی قبل از اینکه خود متوجه شوم نمایش صبحگاهی استیو هاروی در ۷۲ مرکز تجاری روی صحنه رفت.

متنفران موقعیتی

متنفران موقعیتی افراد ریاکاری هستند که از شما برای منفعت خودشان استفاده می کنند. آنها مانند ماهی در آب هستند. همیشه منتظرند شما را در هر لحظه پایین بکشند. آنها با شما در رقابت خواهند بود تا از فرصت جدید صرفه و سودی ببرند. در مورد شخصیت و کارهای شما دروغ می گویند و اخبار نادرستی را پخش می کنند. چنین دشمنانی بسیار باهوش اند؛ اما بهترین راه قطع رابطه با چنین افرادی این است که برنامه های اصلی و آرزوهایتان را با آنها در میان نگذارید. اگر آنها اطلاعات نداشته باشند، هیچ وقت بر شما تسلط نخواهند یافت.

آن هایی که از خود متنفرند.

آن هایی که از خود متنفرند، غالباً کسانی هستند که شکست دادن آن ها بسیار دشوار است زیرا آنها هر روز پشت سرتان شما را رصد می

کنند. بارها اتفاق افتاده است که منفی گرایی که از طرف دنیا سمت ما ساطع می شود، با انرژی های منفی که ما به زندگی خودمان وارد می کنیم، قابل مقایسه نیستند. عزت نفس پایین، شک، شرم و حیا و بدبینی خیلی بیشتر از دشمنان بیرونی رویاهای ما را می کشند و مانع سفرهایمان به سمت موفقیت می شوند.

زمانی که شما بدترین دشمن برای خودتان باشید، می بایست اول از همه برای خود یک چراغ هدایت تهیه کنید. هنگامی که با چنین ترس هایی خود را زندانی کردید باید کلیدهایی بیابید تا خود را رها سازید. برای اینکه ماورای ترس هایتان عمل کنید، باید ارزش ها و کاستی های خود را بشناسید. شما باید هر روز صبح برخیزید و آن توانایی که خدا در وجودتان نهاده ساخته را اظهار و بیان کنید. شما نباید به ترس ها، شک ها و سستی ها اجازه دهید، تا شما را از رسیدن به سرنوشت متوقف کنند.

حتی اگر قبلا در مقابل منفی گرایی دشمنان قدرتی نداشته اید، اکنون می توانید آنها را هدایت کنید و انرژی مثبتی شوید که آن را نه تنها برای خود بلکه برای اطرافیان نیز ساطع کنید. دور نما و استعداد شما به این بستگی دارد.

فصل شانزدهم

تعادل سحرآمیز زندگی

برای من، همسر ماری جوری، هفت فرزندمان و کاری که واقعا دوستش دارم، روشن بخش زندگی ام هستند. همچنین قرار داشتن در لحظه ای است که در کنار خانواده ام باشم و انرژی و آرامش خاطری داشته باشم، تا کاری را که دوست دارم بتوانم انجام دهم.

ایجاد یک تبادل درست بین خانواده، کار، زندگی و خودم تنها زمانی اتفاق افتاد که مطمئن شدم به تمام عرصه های زندگی ام توجه دارم. این جا مواردی وجود دارد که شما می توانید به وسیله آنها بفهمید چگونه از ثروت هایی که با استعدادتان پیشرفت می کنید، لذت برده اید.

خارج شدن از تبادل

زمانی بود که احساس می کردم در کارم به موفقیت رسیده ام. من کار، پول، ماشین، لباس و هرچیزی که می خواستم داشتم و سرانجام در کمدی به سطحی صعود کردم که می توانستم به هرجایی که دوست دارم بروم و هر آنچه را که دوست دارم، بخرم. اما اگر کمی با خودم صادق بودم، متوجه می شدم که زیاد شاد نیستم.

سخت کار می کردم و به موفقیت هایی که به دست آورده بودم افتخار می کردم؛ اما همیشه نسبت به اطرافیان بهترین نبودم. وقتی که تمام مهره هایتان را درست پشت سر هم قرار ندهید ممکن است که شما در پنهان کردن حقایق از دید مردم، دوستان و حتی خانواده موفق شده باشید، اما سرانجام زمانی متوجه خواهید شد که دنیا ارزش آن را ندارد.

من نام و نشان مبرا از بدنامی داشته ام و تاریخچه ی زندگی ام تقریباً درخشان بود. می دانستم که باید سیستمی در زندگی خود پیاده کنم که تعادلی نسبت به تمام جنبه های زندگی داشته باشم و بتوانم به

جای دستاوردهای مالی به تنهایی از تمام دستاوردهای زندگی بهره ببرم. آیا دنیایتان از تعادل خارج شده است؟ اگر چنین است شما تنها نیستید. درخواست های جامعه ی امروزی تقریباً شما را مجبور خواهد کرد در هفته صد ساعت کار کنید تا بتوانید یک کار شراکتی انجام دهید یا ۱۲۰ ساعت کار کنید تا بتوانید مدیر یک شرکت یا موسسه شوید. اگر فرزند دارید، برنامه ی تحصیلی که برای او می نویسید، ممکن است گیج کننده و خسته کننده شود برنامه ای که در آن فقط تکالیف ، برنامه های بعد از مدرسه، برنامه های بعد از مدرسه و فعالیت هایی که باید در آخر هفته انجام دهد پ، باشد. پس شما باید زمانی را برای ورزش، صرف غذا ، عبادت، خانواده و گذراندن وقت با خودتان اختصاص دهید.

من این را قبول ندارم که می گویند تعادل زندگی درست بر کیفیت زمان است. زمان های مهمی وجود دارد که باید ساعات بیشتری را به خاطر خرج های بالای زندگی و شهریه ی زیاد دانشگاه فرزندان برای کسب در آمد بیشتر صرف کار کنید یا زمانی را باید بیشتر در خانه سپری کنید چرا که همسران نیاز به پشتیبانی دارد. وقتی برنامه کاری شما طاقت فرسات گاهی لازم می شود برای ماندن در کنار خانواده شیوه های انعطاف پذیر پیدا کرد یا اینکه بر سر گزینه های کاری جایگزین با کارفرمایان سازش کنید، مثلاً کارتان را در خانه انجام دهید یا در ساعات نه چندان شلوغ بطوری کار کنید که بتوانید بیشتر در اختیار خانواده تان باشید.

همه ی ما باید راه هایی پیدا کنیم که سلامتی فیزیکی مان جزء اولویتهای اولمان باشد. زیرا بدون سلامتی، نمی توانیم به سادگی ایفای نقش کرده و کاری را انجام دهیم. بنابراین آیا برای ایجاد یک

تعالادل در موفقیتی که برای زندگیتان کارساز باشد آماده هستید؟

فرمول های موفقیت

این یک فرمول ساده است که من در زندگی ام به کار بردم و از شما می خواهم تا راه هایی را برای اضافه کردن آن در زندگیتان پیدا کنید. این راه حل ها به شرح ذیل می باشند:

$$\text{خانه} + \text{سلامتی} + \text{مال و ثروت} = \text{موفقیت}$$

زیبایی این فرمول در این است که شما در حین تلاش برای افزایش یک مولفه در زندگی از تعادل موفقیت نیز حفاظت می کنید. نکته ی قابل توجه در این بحث این است که تحت هیچ شرایطی امکان ندارد که اولویت های شما برای خانه ، سلامتی، یا مسایل مالی کمتر از ۵ درصد از توجه تان را به خود معطوف کند. بیایید وارد هریک از این مسایل شویم و گزینه هایی را بررسی کنیم که با آن ها می توانید وقت خود را به شیوه ای سرمایه گذاری کنید ، که استعدادتان را به حداکثر برساند. خود را در موقعیتی قرار دهید که همه ی ثروت های زندگی را از آن خود کنید.

محافظت از بنیان خانه و خانواده

واژه ی خانه برای هرکس یک معنای خاصی دارد. خانه ی شما می تواند خانواده یا دوستانی باشد که برای شما مانند برادر و خواهر هستند و در کنار هم زیر یک سقف زندگی می کنید. شما باید اطمینان داشته باشید که وقت و انرژی کافی برای افرادی که برایتان مهم هستند، می گذارید. چرا باید برای آن ها وقت بگذاریم؟ پاسخ این سوال روشن

است. چون آن‌ها کسانی هستند که به زندگی شما معنی می‌دهند. ما بهانه‌های بسیاری می‌آوریم تا وقتمان را برای کانون خانواده صرف نکنیم. اینجا تعدادی از آنها را بیان می‌کنم:

عزیزم، میدانی که مدت زیادی کار می‌کنم تا بتوانم برای شما پول به دست بیاورم. متاسفم پسر، پدر آنقدر خسته است که نمی‌تواند امروز با شما سافت بال بازی کند.

می‌دانم قول دادم که این دو هفته‌ی گذشته را جبران کنم؛ اما این پروژه من را از پا در آورده است.

جمله‌ای مشهور از بیلی دیلی ویلیامز در فیلم ماهون سال ۱۹۷۵ است، که می‌گوید: موفقیت بدون کسی که دوست دارید آن را با او تقسیم کنید، چیزی نیست. وقتی که ما انرژی و فرصت و نیرویی برای اشتراک گذاشتن موفقیت‌مان با فردی که دوستش داریم را نداشته باشیم، در واقع هیچ موفقیتی به دست نیاورده ایم. با خانه و خانواده تان به عنوان یک اولویت و ارجعیت مقدس برخورد کنید و اطمینان حاصل کنید که همه منظور و معانی آن را فهمیده‌اند. مطمئن شوید هر فردی که به دیدار شما می‌آید متوجه قانون‌هایی که در منزلتان وجود دارد، می‌شود و به مکان‌هایی که شما آن را خانه صدا می‌کنید، احترام می‌گذارد. به کسی اجازه ندهید که به خانه‌ی شما وارد شود و به آرامش و وقاری که به منزلتان حکم فرماست، بی‌حرمتی کند.

پاس داشت بنیان خانواده عبارت است از ایجاد فضایی که به پناهگاه و مکانی مقدس برای شما تبدیل شود.

وقتی من اولین دریافتی قابل ملاحظه‌ی خود را گرفتم یک دوست به خانه‌ی من آمد و گفت: باید یک کارشناس فنگ شویی را به خدمت بگیرم و از آن جایی که من فقط یک پسر روستایی عادی اهل کلوند

بودم، قطعاً نمی دانستم که فنگ شویی چه هست و نه علاقه ای داشتم که چیزی به نام فنگ شو در خانه ی خود داشته باشم. اما وقتی فهمیدم فنگ شو فنی است برای تنظیم کردن محیط با اولویت های زندگی، خواستار آن شدم. من کارشناسان این شاخه را به خانه خود دعوت کردم.

فنگ شویی الگوهای رنگی جدیدی که صلح و وقار را تقویت می کند، به من و همسرم نشان داد. آن ها راه های بخصوصی برای چیدن اسباب و وسایل دارند تا انرژی مثبت را به خانه ما دعوت کنند و ثروت و توانگری را مجذوب سازند. در حال حاضر آیا همه ی آن فنگ شو ها واقعاً مفید بودند یا نه. اما نظم و انضباط دادن به فضای پیرامونمان باعث تفاوت چشم گیری شد و حقیقتاً خانه ی ما را به یک خانه درست و حسابی تبدیل کرد.

روش های عالی برای تنظیم و گذراندن وقت با خانواده:

- ۱ یک زمان اختصاصی برای خانواده ایجاد کنید.
- ۲ برای افراد و کارهایی که برایتان مهم هستند، وقت بگذارید.
- ۳ اوقاتی را به خوش گذراندن با بچه ها اختصاص دهید.
- ۴ در کنار هم باشید و با هم دعا کنید.
- ۵ روی لیست کارهای مورد علاقه ی خود کار کنید.
- ۶ یک لیست از کارهایی که با عزیزانتان می خواهید انجام دهید، تهیه کنید.
- ۷ برای انجام دادن بعضی کارها از دیگران کمک بگیرید.

سلامتیتان را محترم بشمارید.

من هر صبح ساعت ۳:۴۵ چه در خانه بودم چه در جاده و یا هر جای دیگر ورزش را ترک نمی کردم . چرا ؟ زیرا دورنما و چشم اندازم، این را از من خواسته بود. برنامه ی روزانه ی من شامل: اجرای برنامه ی صبح گاهی استیو هاروی از ساعت ۶ الی ۱۰ صبح بود تولید و نگاه کردن به برنامه ی استیو هاروی از ساعت ۱۱:۳۰ الی ۱۹:۳۰. بعد از آن به خانه بر می گشتم تا وظیفه شوهری یا پدری خودم را در خانه ایفا کنم . حتی اگر ۱۰ سال جوان تر هم بودم، راهی وجود نداشت که بتوانم برنامه ی سخت و طاقت فرسایی مثل این برنامه ی خودم را بدون انرژی و پایداری مدیریت کنم.

این جا نمونه ای از برنامه ی استیو هاروی وجود دارد.

۳:۱۵..... بیداری و انجام نماز و دعا.

۳:۴۵..... انجام حرکات ورزشی.

۴:۴۵..... گزارش به استادیو رادیویی استیو هاروی.

۵:۰۰..... شروع برنامه رادیویی.

۹:۰۰..... پایان برنامه رادیویی.

۱۰:۰۰..... تماس های کنفرانس و به روز رسانی تجارت.

۱۰:۳۰..... ملاقات های روزانه ی تولید برنامه.

۱۱:۰۰..... آرایش مو گریم و لباس.

۱۱:۳۰..... ضبط نمایش.

۲:۳۰..... صرف ناهار و صحبت با خانم هاروی. به روز کردن تلفن های

کنفرانسی و تجاری.

۴:۴۵..... ضبط نمایش ۲.

۶:۴۵..... تکمیل کار.

۷:۰۰..... ملاقات های پس از تولید برنامه.

۷:۱۵..... مراجعت به خانه.

۸:۰۰..... انجام وظایف در خانه به عنوان شوهر و پدر.

در پایان روز ، سلامتی شما ثروتمان خواهد بود. ما باید برای سلامتی و رفاه فیزیکی و روحیمان وقت بگذاریم. برای کارکردن بر این زمین یک بدن در اختیار داریم بنابراین ما باید برای استراحت کردن ، غذاهای درست خوردن و شایسته مناسب ماندن جدی باشیم.

چیزهایی که برای شما کارایی دارد را پیدا کنید. در مورد کسب و کار از فکر و انرژی‌تان که باعث به کار افتادن استعدادتان می شود، استفاده کنید و اهدافتان را تحقق ببخشید. اگر تاکنون به سلامتی خود بی توجه بوده اید، این جا چند نکته وجود دارد که به شما کمک می کند بر روی یک مسیر صحیح قدم بردارید.

اطمینان حاصل نمایید که در برنامه ی خود یک معاینه ی بدنی کامل را سالانه گنجانده اید.

برای انجام برخی از فعالیت های بدنی به صورت روزانه برنامه ریزی کنید.

یک رژیم غذایی سالم را که به شما بیش ترین انرژی را می دهد، انتخاب کنید.

مصرف مشروبات الکلی را از برنامه ی غذایی خود خارج کنید.

آب زیاد بنوشید.

من دکتر نیستم، اما می دانم که سلامتی‌تان به اندازه ی مقدار پولی که در حساب بانکی خود دارید، قسمت بزرگی از ثروت شماست. به بدنتان چیزی که نیاز دارد ، بدهید به طوری که بتوانید زندگی را که می خواهید داشته باشید.

علايق خود را دنبال كنيد.

در اين قسمت نمي خواهيم كه سيستم باورهاي مسلم خود را به شما تحميل كنم يا اينكه بخواهم كاري كنم كه اگر در عبادت و ستايش خدا كوتاهي كرده باشيد، احساس گناه كنيد. مي خواهيم شما را تشويق كنم تا راهي پيدا كنيد، كه از قيد و بندها رها شويد. خواه بخواهيد اين كار را از طريق دعا و عبادت انجام دهيد يا بخواهيد به يك گروه كوچك از افرادي كه با شما هم فكر هستند بپيونديد. آنچه كه به شما كمك مي كند تا به خاطر داشته باشيد كه در زندگي اهداف والاتر و آينده نگري بهتري وجود دارد، شما را با مسير موفقيت آشنا مي كند و باعث استمرار اين فرايند خواهد شد.

مواظب سلامتي فكري خود باشيد.

اگر به فشار و استرسي كه در زندگي بر ما وارد مي شود، توجه نداشته باشيم متوجه مي شويم كه آن ها چقدر مي توانند به سلامتي ما آسيب وارد كنند. اگر احساس مي كنيد كه رفتار تان درگير يك موضوع آزاردهنده اي شده كه حتي نمي توانيد آن را با يك دوست يا يك فرد قابل اعتماد باتقوا در ميان بگذاريد، خجالت نكشيد. تكرر مي كنم: خجالت نكشيد كه بخواهيد با يك مشاور متخصص مشورت كنيد. صرف نظر از نژاد، جنسيت و وضعيت اقتصادي تان اگر ما بخواهيم همراه با آن فردي كه دوستش داريم از موفقيت، صلح و آرامش و شادي لذت كافي و كامل را ببريم بايد از سلامت فكري خود به صورت جدي مراقبت كنيم.

امورات مالي منزل را نظم دهيد.

خواه شما فردی باشید که تازه فارغ التحصیل شده و کاری را شروع کرده یا فردی باشید که دارای چندین شغل و کار است، به هر حال همه ی ما می توانیم برای سر و سامان دادن امورات مالی خود کوشا تر و مشتاق تر عمل کنیم.

۱ این اقدامات می تواند به اندازه ی یک برنامه ریزی مناسب برای جلوگیری از استفاده ی غذاهای بیرون از منزل کوچک و یا به اندازه برنامه ریزی مجدد کل خرج و مخارج منزل بزرگ باشد. افراد موفق می دانند چگونه امروز از درآمدهای هوشمندانه استفاده کنند تا برای آینده خود یک وضعیت بهتری ایجاد کند.

چند سال پیش دقیقاً بعد از اینکه من و مارجوری ازدواج کردیم حدود ۲۰ میلیون دلار مالیات بدهکار بودم. تا ۶ سال با این کابوس که در آمدم جواب گوی این مالیات نیست، از خواب بیدار می شدم. در حالی که با همسر رویاهایم زندگی می کردم ولی دچار یک مشکل کاری شدیدی شده بودم که خلاص شدن از آن مخصمه حداقل ۱۲ سال طول کشید.

من آن موضوع را با ماری جوری در میان گذاشتم و با اراده ی بیشتری مشغول کار شدم. آن قدر در سفر بودم که انگار در فرودگاه زندگی می کردم. اما می خواستم به همسر ثابت کنم که در سر و سامان دادن به مشکلات هایمان جدی و مصمم هستم. بعد از امضای قرارداد شبکه رادیویی استیوهاروی توانستم قبل از موعد مقرر بدهی خود را پردازم . آن تجربه به من آموخت که هرگز اجازه ندهم چنین مشکلات مالی آسمان زندگی را تیره سازد. موفقیت مالی یعنی مد نظر قرار دادن همه جوانب از نظر مالی. این جا مواردی وجود دارد که باید شما آن ها را مد نظر قرار دهید.

آیا تفاوت بین بدهی هایی که باعث پیشرفت می گردد (برای مثال: گرفتن وام برای خرید خانه یا آپارتمان و یا سرمایه گذاری بر روی آموزش فرزندان) را در برابر قرضی که مانع پیشرفت می گردد، مانند: گرفتن وام با سود بالا، را می دانید؟

چه کنیم تا بتوانیم بدهی هایی را که مانع پیشرفت هستند، کاهش داده و بدهی هایی که باعث پیشرفت ما هستند را افزایش دهیم؟
آیا تمایل دارید روش های خرید نان را آنقدر ادامه دهید تا جایی که مجبور به کاهش هزینه هایتان گردید؟
آیا برای بازنشستگی و شهریه دانشگاه فرزندان پولی کنار گذاشته اید؟

چه کار می توانید برای افزایش حساب بانکیتان انجام دهید؟
می توانید از گرفتن وام هایی با بهره سنگین خودداری کنید؟
می توانید با وام های کمتر ولی بهره کمتر قانع باشید؟
تمام این عوامل تعیین می کنند که چقدر استقلال مالی دارید.
همه ی فاکتورهای ذکر شده تعیین می کنند که چقدر امور مالی شما موفقیت آمیز و سالم هستند. این جا مواردی وجود دارد که هر شخص موفق برای ثبات بنیان مالیش باید بداند.

۱ هرماه برای خرج و مخارجتان برنامه ریزی کنید:

تعیین بودجه و پایدار بودن به آن و همچنین ایجاد یک حساب مالی برای خود و خانواده لازم و ضروری است.

۲ یک حساب جاری بانکی یا یک حساب پس انداز باز کنید

. افراد موفق می دانند که چگونه کسب و کار خود را هدایت کنند. یک بانک را که مورد تاییدتان است پیدا کرده و برای پس انداز مالی آینده

ی خویش دست به کار شوید.

۳ پس انداز ، پس انداز، پس انداز.

خواه ۵ دلار در هفته یا ۱۰ درصد از کل حقوقتان یا اصلاً هر مقدار که راحت هستید را پس انداز کنید. با پس اندازی که اکنون انجام می دهید برای زندگی و آینده ی خویش سرمایه گذاری می کنید.

۴ مالیات خود را به صورت منظم پرداخت کنید.

به سادگی می توان هر سال به موقع مالیات خود را پرداخت کرد. دولت به وضعیت اجتماعی شما نمی نگرد. می توانید از هر شخص معروفی که فکر می کنید توانسته از پرداخت مالیات شانه خالی کند، بپرسید.

۵ بر سواد مالی فرزندان خویش سرمایه گذاری کنید.

اکنون با فرزندانان درباره ی اهمیت بودجه، سرمایه گذاری و پس انداز صحبت کنید. زمانی که این موارد پایه و اساسی را انجام دهید، می توانید مواردی که به شرح زیر ذکر می شود را مورد توجه قرار دهید. از یک متخصص امور مالی مشاوره بگیرید. وقتی که به انتهای انجام تمام موارد ذکر شده رسیدید، به جایی می رسید که نیاز به کمک بیشتری برای دسته بندی کردن مالیات هایتان و یا برای ایجاد تغییر و تحول در اموال و دارایی هایتان دارید. زمانی خواهد رسید که یک دفتردار، حساب دار و یا یک برنامه ریز مالی برای خود استخدام خواهید کرد. اگر تصمیم به استخدام یک متخصص گرفتید اطمینان حاصل نمایید که یک رابطه صادقانه با جایی که می توانید امور مالیات را رسیدگی کنید، ایجاد کرده اید.

فرصت های سرمایه گذاری متعددی ایجاد کنید.

به یاد داشته باشید موفقیت در سرمایه و دارایی مانند موفقیت در سلامتی و خانواده به اندازه وقت و انرژی که صرف می کنید، بستگی دارد و آن ها را متعالی می سازد.

فصل هفدهم

با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد.

مادرم یک معلم دینی بود او تا سن ۲۰ سالگی ام به من درس های زیادی آموخت که پس از آن از این نعمت بی بهره ماندم. حتی در سن ۴۷ سالگی ام تمام حرف های مادرم آویزه ی گوشم بود. یکی از چیزهای معنوی و روحانی که او همیشه به من می گفت این بود: با خلق کرم کن چون خدا با تو کرم کرد. من این را درک می کردم؛ اما اجازه دهید به این مطلب از دیدگاه غیر معنوی نگاه کنیم. من می خواهم به شما نشان دهم که چرا خوبی کردن به دیگران یکی از اصول رسیدن به موفقیت است.

یکی از چیزهایی که از همان ابتدا فهمیدم این بود که هرچه بیشتر تلاش کنید که دیگران به موفقیت دست یابند، موفقیت های بیشتری نصیب شما خواهد شد. وقتی در کارهای خیر دیگران را سهیم کنید در دنیا به عنوان یک انسان به اهدافتان به طور کامل دست خواهید یافت. ما همه در اینجا جمع شده ایم تا به یکدیگر کمک کنیم. وقتی شما به حدی از موفقیت دست یافتید در هر سطحی که می خواهد باشد این یک الزام است که شما آن را به دیگران بیاموزید یا به اشتراک گذارید.

چیزی که از افراد موفق زیاد دیده ام این بوده که آنها هرچه بیشتر بخشنده می کردند خداوند نیز نعمت بیشتری در اختیار آنان قرار می داد. این اصولی است که بیشتر افراد از آن فرار می کنند. درست نیست که شما به موفقیت و خوشبختی برسید ولی به دیگران راه و روش دست یابی به آن را نیاموزید. در این صورت شما در این موقعیت تنها خواهید ماند و هیچ صفا و سرگرمی نخواهید داشت.

از زمانی که بچه بودیم باید یاد می گرفتیم که بازی لی لی، قایم باشک و طناب بازی را به تنهایی انجام دهیم. تمام بازی هایی که در

بچگی انجام می دادیم زمانی خوب و سرگرم کننده بودند که ما آن ها را دسته جمعی و با دیگران انجام می دادیم. این بهتر است که ما همیشه تجربیات خود را با دیگران به اشتراک بگذاریم. اکنون که بزرگ شده اید و می خواهید آن مفاهیمی که در کودکی آموخته اید را وارد مسایل مالی زندگیتان کنید آنها را از یاد نبرید. اکنون که بزرگ شده ایم و می خواهیم در عرصه های مادی زندگی وارد شویم بهتر است که این مفاهیم را حفظ کنیم. حالا نیز باید این بازی را با هم انجام دهیم.

من عاشق بازی گلف هستم؛ اما نمی توان این بازی را یاد گرفت و هر روز به تنهایی انجام داد. گلف زمانی جذاب و لذت بخش است که در آن رقابت و رفاقت باشد و در منظره ای زیبا و در کنار خانواده و دوستان انجام پذیرد. برای همین باعث شده است که بازی گلف این قدر برایم جذاب باشد. مهم است که ما در زندگی موفقیت و شادی های خود را با دیگران تقسیم کنیم. آیا خوب است که شما منظره ای زیبا ببینید و کسی را نداشته باشید که با او به تماشا بنشینید؟ بهترین لحظات زندگیتان زمانی بوده است که در کنار دیگران سپری شده است.

وقتی که می خواهم جایزه بگیرم، اگر همسرم در بین حضار باشد برایم خیلی با ارزش تر است. زیرا او آنجاست و آن صحنه را با چشمان خود می بیند. زمانی که در والک آف فیم هالیوود ستاره گرفتم، بهترین قسمت آن هنگامی بود که فرزندانم می توانستند آن لحظه را با من سهیم باشند. دوستان و همکارانم آنجا بودند، تا آن جشن را به من تبریک بگویند. دکتر فیل با چند کلمه زیبا آن را به من تبریک گفت. الن در سخنرانی اش نسبت به من کلمات محبت آمیزی ابراز کرد. سدрик و

همه ی کسانی که در برنامه ی استیو هاروی با ما بودند، در آنجا حضور داشته و به من تبریک گفتند. من این لحظه مهم و باشکوه زندگی ام را با افرادی که خیلی برایم با ارزش بودند سهیم شدم. هنگامی که شما مفهوم "با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد" را درک کردید، می توانید زندگی خود را شکوفا کرده و آن را دگرگون کنید.

هرگاه که من به افراد ضعیف و بی بضاعت چیزی بخشیدم و کمکی کردم به همان اندازه که آن بخشش در زندگی آنها تاثیر گذاشت، زندگی مرا نیز تحت الشعاع قرار داد. هرگاه خرج تحصیل کودک بی بضاعتی را تقبل کردم، خداوند برای من امکاناتی فراهم می کرد تا کودکان بیشتری را حمایت کنم. بعضی از شما ممکن است بپرسید: استیو، چرا پولت را صرف فرستادن کودکان به مدرسه می کنی؟ من از شما می پرسم: چرا پولم را صرف فرستادن کودکان به مدرسه نکنم؟ وقتی شما معنی با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد را فهمیدید، متوجه می شوید که بخشش یکی از مهم ترین قسمتهای موفقیت شماست.

من نمی دانم که شما متوجه سخنان من شدید یا نه، اما وقتی ثروتمندان دور هم جمع می شوند، مشکلات یکدیگر را هر اندازه که باشد، پشتیبانی می کنند. افراد بی بضاعت ممکن است که چنین کاری نکنند. آنها گاهی اوقات در هر سطحی که باشند به مشکلات یکدیگر اهمیتی نمی دهند؛ حتی زمانی که مشکلات آنها مالی نباشد. ثروتمندان چنین کاری را انجام می دهند چون متوجه این موضوع هستند. آنها اشتراک گذاشتن را به عنوان یک الزام و یا وظیفه می نگرند. چقدر در مورد مت گالابال می دانید؟ آنچه که رسانه ها از او نشان

داده اند، در مورد مد است. اما مت گالا فرصتی را ایجاد کرد که مردم پولشان را در یک چیز باارزش صرف کنند؛ مثل موزه هنری متروپلی نت. او باعث شد که مردم در مورد بخشش احساس خوبی پیدا کنند. در تجارت های بزرگ این اصول را بازگشت سرمایه می نامند. افراد موفق می دانند که برگشت سرمایه موجب بهبود سرمایه آنها می شود. افراد موفق برای بخشش شرطی شده اند. وقتی شما متوجه شده اید که بخشش چقدر مفید است، بیشتر بخشش خواهید کرد. برای درک این قاعده نیاز نیست که حتما ثروتمند باشید. می توانید از سطح پایین تری شروع کنید.

هر که بامش بیش، برفش بیشتر !

مادرم همیشه جمله "هر که بامش بیش برفش بیشتر" را به من یادآور می شد. به هر کس بیشتر داده شود، احتیاجاتش نیز بیشتر خواهد شد. هنگامی که به سمت بالا حرکت می کنید، دوست دارید که بالاتر روید و به چیزهای بیشتری دست یابید. هر چه که بیشتر به دست آورید، نیازهایتان نیز بیشتر خواهد شد. شما باید در جلسات و همایش های زیادی شرکت کنید تا یک سخنور ماهر شوید و بتوانید زمان را مدیریت کنید. من دوست ندارم که از روی متن پیش نویس شده چیزی بخوانم اما اکنون در تلویزیون هستم و مجبورم که از آن استفاده کنم. من برنامه ها و اجراهای زیادی را ضبط کردم. بنابراین مجبور شدم یاد بگیرم، از روی متن سخنرانی کنم. هر چه چیزهای بیشتری به کسی بخشیده شود، احتیاجاتش نیز بیشتر خواهد شد. من مجبور بودم در کارم خبره تر و کارآمد تر باشم.

اگر بخشش نداشته باشید، چیزی دریافت نخواهید کرد. بگذارید تا جایی که ممکن است با شما بی پرده سخن بگویم. مهم نیست که برای

نوشتن این کتاب چقدر وقت گذاشته و این مطالب را جمع آوری کرده ام، مهم موهبتی است که از نوشتن این کتاب نصیبم شده است. من برای یاد گرفتن این مطالب زحمت زیادی کشیده ام. گرچه این آموزه ها برایم رنج و مشقت زیادی به بار آورده ؛اما باعث نشد تا از عهده سایر نقش های زندگی ام باز بمانم و سبب ایجاد وقفه در آن ها شود.با وجود اجراهایم در رادیو و تلویزیون،ایفای نقش به عنوان همسر و پدر و مشغله های زیاد کاری،برنامه های مسافرت و ... کتابی نوشتم که امید است برای دیگران سودمند باشد. من در زندگی خود را ملزم کرده ام که راه و رسم موفقیت را به دیگران بیاموزم و وسیله رسیدن به آن را در اختیارشان قرار دهم،تا به واسطه آن به موفقیت های بیشتری دست یابم. اکنون این امر برای من یک التزام شده است.

نباید از دست یک روحانی به دلیل بیان حرفهای تکراری ناراحت شوید؛ زیرا سخن هایش برای شما سودمند است. نباید از بانک به دلیل اینکه از پولتان کسب درآمد می کند ،ناراحت شوید چرا که او از پولتان محافظت می کند. نباید از دست مدیر اجرایی شرکت یونایتد وی به دلیل حجم زیاد بازرسی هایش برنجید؛او به صدها میلیون نفر کمک می کند. شما نباید با دیدن چنین فرایندهایی برنجید به جای آن باید از چنین مسایلی درس بگیرید. مانند یکی از آن افرادی که تمایل به تعامل ، تحصیل ، رشد استعداد، کمک،رنجبری،دلگرمی و ترقی دارند،شوید و سپس ببینید که چگونه زندگیتان تغییر خواهد کرد.

مردم فکر می کنند که هرچه بیشتر پول بدست بیاورند و به دنبال آن باشند،دارایی آن ها بیشتر می شوند. این مطلب تا حدی می تواند صحیح باشد. اما سرانجام به این خواهید رسید:به هرکسی زیاد بخشیده شود، احتیاجاتش بیشتر می شود.اگر شما پول بدست آورید وهمیشه

به دنبال کسب آن باشید، خداوند نیز دیگر به احتیاجات شما توجهی نمی‌کند. بنابراین این بخشایش متوقف می‌شود. می‌توانید در مورد این از فردی که قبلاً همه چیز داشته و اکنون تمام دارایی‌اش را از دست داده پرسید. اگر آن‌ها با شما صادق باشند، این حقیقت را تایید می‌کنند.

توانایی شما برای بدست آوردن و تحصیل کردن موفقیت نیست؛ بلکه توانایی که برای ایجاد تعامل به کار گرفته می‌شود، یک موفقیت به حساب می‌آید. این موفقیتی راستین برای آیندگان است. اگر بخواهید برای نسل آینده الگو باشید، باید بدانید که پیشرفت نسل آینده بستگی به میزان عملکردشان و آنچه که شما از خود به جای گذاشته‌اید، دارید.

کلید دیگر افراد موفق تشکر و قدردانی است. چنین احساسی تنها با تعامل با دیگران نشان داده می‌شود. موفقیت شما نباید تنها متعلق به خودتان باشد؛ بلکه باید نعمتی برای دیگران نیز به حساب آید. من در مورد نکاتی که موجب تغذیه استعدادتان می‌شود، صحبت می‌کنم. مسایلی که استعدادتان را تقویت می‌کند. وقتی که هنوز به پایان ماه نرسیده، حساب بانکیتان خالی شده باشد. چیزی که سبب می‌شود در مقابل همه ناملایمات با حفظ دیدگاهتان، ایستادگی کنید.

اکنون شما می‌دانید، استعدادتان همان چیزی است که انجام می‌دهید و می‌توانید با آن کاری را بهتر از دیگران انجام دهید. اگر شما به نوبه ی خود از استعدادتان استفاده نکرده و با آن تعامل نداشته باشید، خداوند نیز شرایط به کارگیری استعدادتان را مهیا نمی‌کند. مثل ۲۵:۲۳ کتاب مقدس می‌گوید: بنده ی خوب و درستکارم، اگر با وجود کاستی‌ها با ایمان ماندی، من تو را بی‌نیاز خواهم کرد. اگر توانستی به کم‌فناعت

کنی به چیزهای زیادی دست خواهی یافت. وقتی به کار و حرفه ی خود علاقه داشته باشید، انجام آن به صورت رایگان یا صرف کردن وقتتان برای آموزش دادن دیگران برایتان مهم نخواهد بود. شما باید قدردان استعداد خود باشید. وقتی شروع به حرکت به سمت استعدادتان کردید، هر جا که باشید موفقیت شما را دنبال خواهد کرد. پس ناامید نشوید.